

# دانش

۱۴

تابستان ۱۳۶۷

فصلنامه رایزنی فرهنگی سفارت جمهوری اسلامی ایران - اسلام آباد

\* عوارفِ ہندی

\* دو ارشاد نامہ

\* ترجمہ های متون فارسی به زبانهای شبه قاره پاکستان و ہند

\* بحثی درباره آیین نگارش (۲)

\* آثار و افکار مولوی عبدالرحیم تمنا گورکھپوری

\* کتابهای تازه

\* شعر فارسی

\* استاد اسد ملتانی - شاعر فارسی گو

\* سیاحت نامہ ساعی

\* بنگال کی ایک قدیم فارسی فرهنگ: شرفنامہ

\* آزاد بلگرامی کی فارسی تاریخ گوئی



## قابل توجه نویسندگان و خوانندگان دانش

- \* مجله سه ماهه "دانش" مشتمل بر مقالاتی پیرامون زبان و ادب فارسی و اشتراکات تاریخی و فرهنگی ایران و شبه قاره می باشد.
- \* بخشی از مجله به مقالات فارسی و بخش دیگر به مقالات اردو اختصاص می یابد.
- \* مقالات ارسالی جهت "دانش" نباید قبلاً منتشر شده باشند.
- \* به نویسندگانی که مقاله آنها جهت درج در "دانش" انتخاب شود، حق التحریر مناسب پرداخت می شود. "دانش" می تواند جهت همکاران خود در خارج پاکستان کتب و مجلات مورد نیاز را تهیه و ارسال نماید.
- \* مقاله ها باید تائپ شده باشند. یا ورقی ها و توضیحات و فهرست منابع در پایان مقاله نوشته شود.
- \* "دانش" کتابهای را در زمینه های زبان و ادب فارسی و فرهنگ اسلامی معرفی می کند. جهت معرفی کتاب دو نسخه از آن به دفتر "دانش" ارسال شود.
- \* هر گونه پیشنهاد و راهنمایی خود را به آدرس ذیل جهت "دانش" ارسال فرمائید.

مدیر مسئول دانش

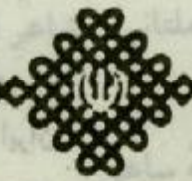
رایزنی فرهنگی جمهوری اسلامی ایران  
خانه ۲۵ - کوچه ۲۷ - ایف ۶ - ۲ - اسلام آباد - پاکستان

۱۴  
تابستان ۱۳۶۷

# دانش

فصلنامه رایزنی فرهنگی سفارت جمهوری اسلامی ایران - اسلام آباد

مدیر مسئول : رایزن فرهنگی جمهوری اسلامی ایران  
مدیر مجله : سید عارف نوشاهی  
مشاور افتخاری : دکتر سید علی رضا نقوی



۶۰۱۵۲۸ - ۶۶۵۵۲۸

# شناخت

۳۱

۷۳۶۱ ن لتسمبالت

علاؤ کلبا - نالدارو کلبا ری و پیمبرت لک رحمتیہ ریہاویں عدالتیہ

نالدارو کلبا ری و پیمبرت لک رحمتیہ ریہاویں عدالتیہ  
ریہاویں عدالتیہ  
ریہاویں عدالتیہ

\* دانش

\* حروف چینی : ایہاں پرنٹرز ، لاہور

\* خوشنویسی عنوان دانش : قاضی محمد امین انجم

\* محل نشر : رابڑنی فرهنگی جمهوری اسلامی ایران

خانہ ۲۵ ، کوچہ ۲۷ ، ایف ۲/۶ ، اسلام آباد پاکستان

تلفن : ۸۲۵۱۰۳ - ۸۲۵۵۳۹

مطبوعہ : منزا پریس اسلام آباد فون : ۸۱۴۱۱۴ / ۸۱۵۹۳۹

بسم الله الرحمن الرحيم

مجلس مطابقت

## فهرست مطالب

مجلس مطابقت

مجلس مطابقت

### مقالات فارسی

عوارف هندی

میر عشقی بلگرامی / بابتیام دکتر محمد انصار الله

۷۱

دو ارشاد نامه

بابتیام داؤد ملک تیموری

۸۵

ترجمه های متون فارسی به زبانهای شبه قاره پاکستان و هند

عارف نوشاهی

۱۳۲

بحثی درباره آیین نگارش (۲)

دکتر علوی مقدم

۱۴۵

آثار و افکار مولوی عبدالرحیم تمنا گورکھپوری

ام سلمی

۱۴۹

کتابهای تازه

مدیر مجله - حسنین کاظمی - کیهان فرهنگی

۱۶۹

شعر فارسی

میرزا ابوالعصر - حسنین کاظمی شاد - رئیس نعمانی - محمد حسین تسبیحی رها -

منوچهر مظفریان -

### مقالات اردو:

۱۷۷

استاد اسد ملتانی - شاعر فارسی گو

الیاس عشقی

۱۹۳

سیاحت نامه ساعی

ڈاکٹر امیر حسن عابدی

بنگال کی ایک قدیم فارسی فرهنگ: شرفنامہ

۲۰۰

ڈاکٹر کلیم سہسرامی

رسالہ تہذیب

آزاد بلگرامی کی فارسی تاریخ گوئی

۲۱۷

رسالت کالقبہ

سید محمد تقی علی عابدی

رسالت کالقبہ

رسالت کالقبہ

رسالت کالقبہ

۱۷

رسالت کالقبہ

رسالت کالقبہ

۵۸

رسالت کالقبہ

رسالت کالقبہ (۶)

۲۶۱

رسالت کالقبہ

رسالت کالقبہ

۵۳۱

رسالت کالقبہ

رسالت کالقبہ

۱۳۱

رسالت کالقبہ

۶۲۱

رسالت کالقبہ

رسالت کالقبہ

رسالت کالقبہ

دانش

رسالت کالقبہ

رسالت کالقبہ

۷۷۱

رسالت کالقبہ

رسالت کالقبہ

رسالت کالقبہ

۸۲۵۱۰۳ - ۸۲۵۵۰۹

۲ - نسخه کتابخانه انستیتوت آملیانا - با علامت "جی" -

از مسئولین هر دو کتابخانه تشکر می نمایم که در تهیه و پاکس نسخه های  
خطی با من همکاری فرموده اند -

تسا (نسخه ردی) - رساله باله کاتبه فخریه "رساله باله"  
در بیان مشهور - رساله باله کاتبه فخریه - رساله باله کاتبه فخریه - رساله باله کاتبه فخریه  
نسخه باله کاتبه فخریه - رساله باله کاتبه فخریه - رساله باله کاتبه فخریه - رساله باله کاتبه فخریه  
ب - اختلاف نسخ را نشان داد، ام -

ج - پاکس "خزینة الامثال" - نالیف سید حسین شاه حلیفی "جامع  
الامثال" - نالیف وارث سرحدی "امثال" را نیز پاکس کرده ام -  
(نسخه) و شماره ۷۰/۱۵۰ - رساله باله کاتبه فخریه - رساله باله کاتبه فخریه

### عوارف هندی

میر سید برکت الله بلگرامی متخلص به پیمی و عشقی

(۱۰۷۰ - ۱۱۴۲ هـ ق)

شید بنا بر این با علامت (کذا) اکتفا کرده ام - امیدوارم سایر دانش پژوهان  
رساله باله کاتبه فخریه - رساله باله کاتبه فخریه - رساله باله کاتبه فخریه - رساله باله کاتبه فخریه  
با تصحیح بیشتر این نسخه را چیران بیاورند -  
۱ - رساله باله کاتبه فخریه - رساله باله کاتبه فخریه - رساله باله کاتبه فخریه - رساله باله کاتبه فخریه  
بکوشش

دکتر محمد انصار الله

استاد دانشگاه علیگره

ژوئن ۱۹۸۸م

رساله باله کاتبه فخریه - رساله باله کاتبه فخریه - رساله باله کاتبه فخریه - رساله باله کاتبه فخریه  
رساله باله کاتبه فخریه - رساله باله کاتبه فخریه - رساله باله کاتبه فخریه - رساله باله کاتبه فخریه  
رساله باله کاتبه فخریه - رساله باله کاتبه فخریه - رساله باله کاتبه فخریه - رساله باله کاتبه فخریه  
۲۳۱۱ = (رساله باله کاتبه فخریه - رساله باله کاتبه فخریه)

(رساله باله کاتبه فخریه) - رساله باله کاتبه فخریه - رساله باله کاتبه فخریه - رساله باله کاتبه فخریه  
پاکس شده رساله باله کاتبه فخریه - رساله باله کاتبه فخریه - رساله باله کاتبه فخریه - رساله باله کاتبه فخریه  
- رساله باله کاتبه فخریه - رساله باله کاتبه فخریه - رساله باله کاتبه فخریه - رساله باله کاتبه فخریه  
تسا و مشهور رساله فخریه - رساله فخریه - رساله فخریه - رساله فخریه  
\* هر دو کتاب از طرف مسئولین هر دو کتابخانه پاکس شده اند -  
نسخه - رساله باله کاتبه فخریه - رساله باله کاتبه فخریه - رساله باله کاتبه فخریه - رساله باله کاتبه فخریه

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

### یادداشتِ مصحح

“عوارفِ هندی” مجموعه ضرب الامثالِ هندی (اردوی قدیم) است باتوضیحات و توجیهااتِ عرفانی بربانِ فارسی - مؤلفِ این کتاب هم ذوقِ ادبی داشت و هم عارفِ سوخته دل بود - وی توانسته است ادبِ فولکور را با عرفان در یکجا جمع کند -

نگارنده کتاب سید برکت الله بلگرامی ملقب به صاحب البرکات پسر میراویس بلگرامی ابن میر عبدالجلیل بلگرامی در ۱۰۷۰ هـ در بلگرام (هند) متولد شد، چنانکه خود تاریخ تولدش را چنین سروده است:

سال تولدم همه تقویم دان شهر

روی حساب (شایقِ خوبان) نوشته اند

وی به فارسی و هندی شعر می سرود و در فارسی “عشقی” و در هندی “پیمی” که همان معنی عشقی است تخلص داشت - تاریخ وفات وی را ۱۰ محرم ۱۱۴۲ هـ نوشته اند - محل دفن او در مارهره است - آزاد بلگرامی در آثار الکرام بمناسبت در گذشت او این قطعه تاریخ را سروده است -

بیدار دلی رفت سوی محفلِ قدس

بربست ز صحرای جهان محملِ قدس

تاریخ وصال او خرد کرد رقم

(صاحب برکات واصل منزل قدس) = ۱۱۴۲

از آثار برکت الله “پیم پرکاس” (به هندی) و “عوارفِ هندی” (بفارسی) در دست است - پیم پرکاس در ۱۹۴۳ م بکوشش پندت لکھمی دهر بچاپ رسیده است و اینک “دانش” مبادرت به چاپِ عوارفِ هندی می ورزد - این متن از روی دو نسخه خطی تهیه شده است:

۱ - نسخه کتابخانه خدا بخش، پتنا - باعلامت “خد” -



۲ - نسخه کتابخانه انستیتیوت جیسوال، پتنا - باعلامت "جی" -  
از مسئولین هر دو کتابخانه تشکر می‌نمایم که در تهیه زیراکس نسخه های  
خطی بامن همکاری فرموده اند -

در پایان متن: **الف - فهرست اعلام تهیه نموده ام -**

**ب - اختلاف نسخ را نشان داده ام -**

**ج - باکمک "خزینة الامثال" \* تألیف سید حسین شاه حقیقت و "جامع الامثال" \* تألیف وارث سرهندی اختلاف ضرب الامثال را نیز بیان کرده ام -**

بایستی فهرست الغبائی ضرب الامثال مذکور در عوارف هندی را نیز  
تهیه می‌کردم، متأسفانه موفق به این کار نشدم -

باوجود تأمل و تفکر بعضی کلمات هندی و فارسی عوارف برمن مفهوم  
نشد بنابراین با علامت (کذا) اکتفا کرده ام - امیدوارم سایر دانش پژوهان  
باتعمق بیشتر این نقیصه را جبران نمایند -

دکتر محمد انصار الله

استاد زبان اردو، دانشگاه اسلامی علیگره

ژوئن ۱۹۸۸م  
... که از مدتی در بازاره استقلالیت دارد - که اکثر امثال هندی از زبان  
عوام می شنید و در بی معانی آن می دویند - چون دید که رموزات متعارف و  
اشارات حقایق از آنها می شوند بدینجهت پس شرح آن امثال موافق وجدان و حال  
نموده، درین مختصر گنجانید و در تطبیق این چند سطر از آن کوشید که  
مستمعان بر غلط نروند بلکه ازین راه به حقیقت برسند - اگرچه بر صاحب دلان و  
اهل عرفان بیان این سخنان نمودن تحصیل حاصل است، اند برای متجان دانان  
که در فهرست موجود در نظرشان پیدا نیست، تشریح داده و این خود گردانست -

\* هر دو کتاب از طرف مقتدره قومی زبان، اسلام آباد (پاکستان) منتشر شده است -

"رحمة" تبه که در کتاب "تاریخ و وفات" صاحب برکات بلگرامی قدس سره  
 که روز عاشورا سنه اثنین و اربعین و مایه و الف به گلگشت روضه رضوان  
 خرامید و در قصبه مارهره مدفون گردید -  
 از سید غلام علی آزاد حسینی واسطی بلگرامی سلمه الله تعالی:  
 بیدار دلی رفت سوی محفل قدس  
 بریست ز صحرای جهان محفل قدس  
 تاریخ وصال او خرد کرد رقم  
 "صاحب برکات واصل منزل قدس" = ۱۱۴۲

بیخبر از سید غلام علی آزاد حسینی سلمه الله تعالی  
 در روز عاشورا سنه اثنین و اربعین و مایه و الف به گلگشت روضه رضوان  
 مدفون گردید و در قصبه مارهره مدفون گردید -  
 از سید غلام علی آزاد حسینی واسطی بلگرامی سلمه الله تعالی:

بیدار دلی رفت سوی محفل قدس  
 بریست ز صحرای جهان محفل قدس  
 تاریخ وصال او خرد کرد رقم  
 صاحب برکات واصل منزل قدس = ۱۱۴۲  
 از آثار برکات الله "بیدار دلی رفت سوی محفل قدس" در کتاب "تاریخ و وفات" صاحب برکات بلگرامی قدس سره  
 در دست است - این کتاب در ۱۳۵۷ م. در کتابخانه "بیت لکهنی" در شهر ری  
 رسیده است و این کتاب "بیدار دلی رفت سوی محفل قدس" است که در روز عاشورا  
 این متن از روی نسخه خطی تهیه شده است.

۱ - نسخه کتابخانه "بیت لکهنی" - تهران - با عادت حد -  
 - شماره ثبت سند (تاسیس) دارا کمالی با اذن رجوع به سند سابقه ای که از برادر وی به

آن بی نشان و نشان و لایبان بی همکف و هواجز و زله و سوسه و بولج است که [۱۶]

بسم الله الرحمن الرحيم

[۱۷]

بالا تر از سیاهی، رنگِ دگر نباشد

وصفِ نورِ ذاتِ میکند که سیاه است و همه انوار و تجلیات فرع اوست چنانچه در گلشن راز گوید:

[۱۸]

سیاهی گریبدانی نور ذات است

بتاریکی درون آب حیات است

النورُ فی الأسود

[۱۹] ساجن ساجن دُهرِ ملے، جهوٹھے پڑے پسیٹھے

آری مصرع: که در سدره جبریل ازو باز ماند

رفت زمسعود بک جمله صفاتِ بشر

آنکه همان ذات بود باز همان ذات شد

اللّهُ وَرَقَّتْ لَآيَسَعِي فِيهِ مَلَكٌ مُّقْرَّبٌ وَلَا نَبِيٌّ مُّرْسَلٌ نَعَتِ اوست صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ وَعَلَى آلِهِ وَاصْحَابِهِ وَآزْوَاجِهِ أَجْمَعِينَ -

اما بعد میگوید فقیر حقیر برکت<sup>۲</sup> الله ابن اویس حسنی الواسطی البلگرامی که از مدتی در مارهره استقامت دارد که اکثر امثال هندی از زبان عوام می شنید و در پی معانی آن می دوید - چون دید که رموزاتِ معارف و اشاراتِ حقایق از آنها می شوند پدید، پس شرح آن امثال موافق وجدان و حال نموده، درین مختصر گنجانید و در تسطیر این چند سطر<sup>۳</sup> از ان کوشید که مستمعان بر غلط نروند بلکه ازین راه ره به حقیقت برند - اگرچه بر صاحبِ دلان و اهل عرفان بیان این سخنان نمودن تحصیل حاصل است، اما برای مجاز دانان که جز هستی موهوم در نظرشان پیدا نیست، تشریح داده و این خود هویدا است . که:

[۲] کہیو سوڑھا تو کوبرہ کوتہہ

[۳] سانجھ کے مرے کوں کیا لے روئیے

یعنی کسی کہ محرومِ ابدی و مُردہ دلِ سرمدی ست، با وی اظہارِ این حال تا کجا باید کرد لیکن شاید کہ از معنی مثلی فصلی و کسلی دور سازند و بہ اذواقِ علوی پردازند و خیالاتِ نسبتی و اضافی دربازند و بدانند کہ:

[۴] کچری کھائے دن بہلای

یعنی برگفتارِ راضی شوند و بکردارِ درروند۔

ای عزیز از زبان تا بہ وجدان تفاوت بسیار است و از بیان تا بہ عرفان منازل بیشمار۔

علمِ رسمی سربسرِ قیل است و قال

نی ازو کیفیتِ حاصل نہ حال

پس باید کہ گرآیند و برآیند یعنی ہستی موهوم را بزدآیند۔ نیازمند چون اکثر اوقات گوشہ اختیار کردہ و خیال ملاقات از سرنوردہ، از خوف آنکہ تنہایی دیوانگی انگیزد و بسودا آویزد، ازین راہ کاغذ راہمدم خود ساختہ و قلم را محرم پرداختہ:

[۵] دمڑی کے چنے نرالے ٹاہ

سخنان ذوق و وجدان درین اوراق باختہ، اگرچہ این بیچارہ را چہ یارا کہ:

[۶] اونٹ بوڈیں بھیدٹ تھالے

ہمہ سردر نقابِ ماعرفناک

نہان را عیان گہارد و لا بیان را در بیان آرد و ہی نشان را در نشان سپارد، فاما

چہ کند کہ بعینہ

لیس فی الدار غیرہ دتار

آن بی نشان و نهان و لایبیاں بی تکلف عیان و در نشان و بیان است که  
 نقابِ چهره ندارد نگارِ دلکش ما  
 پس بضرورتِ قلم را دوانید و به "عوارفِ هندی" نامید -  
 سوال: اگر کسی گوید که نهان عیان است و لایبیاں در بیان، پس عیان را  
 بیان چیست؟

جواب: خود گوید راز و خود زخود می شنود  
 و زما و شما بهانه برساخته اند  
 همو بیننده، هم دیده است و دیدار

دیگری در میان نه لَأَحْصَى ثَنَاءَ عَلَیْكَ أَنْتَ كَمَا أَثْنَيْتَ عَلَیْ نَفْسِكَ -  
 المقصود توقع از خوانندگان آن دارد که سهوی رفته و خطای گفته را باصلاحی  
 کوشند و بذیلِ کرم بهوشند و ندانند که با عبارتِ ادنی معانیِ اعلیٰ ثبت نموده  
 و ادنی از دست رهبوده و به استهزا پیش نیابند که:

[۷] نیا دهنان مونیج کے تانت

یا آنکه: [۸]

[۸] نئی جُگنیان آنڈی کا پُهلیل

بدعتی و اختراعی کرده معانی لطیف را با عبارتِ کثیف در نوره بلکه

گفتگوی عاشقان در کارِ ربّ

جوششِ عشق است، نی ترکِ ادب

ای عزیز هر دُنوی که در نظرت می آید اگر بدیده تحقیقِ نگری علّواست -

که هر موری سلیمان است و هر چغدیست عنقای  
 مگس را بچشمِ حقارت مبین که اونیز در بارگه مهتریست - دلا تو کجا

میروی

فکر هر کس بقدر همت اوست

با کار خود محظوظ باش و در یار خود<sup>۵</sup> ملحوظ تا محفوظ گردی

اگر ابلهی مشک را گنده گفت

تو مجموع باش او پراگنده گفت

الهی چون بركات خود موسوم کرده ای بسیات و خطیات منسوب مگردان و<sup>۶</sup>  
 هر حرکات و سکنتاش بخویش بی خویش جاری و ساری گردان تا این نمود  
 نامود گردد و نامود در نمود آید - تُعِزُّ مَنْ تَشَاءُ وَتُذِلُّ مَنْ تَشَاءُ بِيَدِكَ الْخَيْرُ  
 إِنَّكَ عَلَىٰ كُلِّ شَيْءٍ قَدِيرٌ - رباعی

یک چند سطر نوشتیم از خط سیاه

فی الحمد و فی النعت و وصف صحباه

دانی به یقین که هر رموز عرفان

از مانشده شده ز بركات اله

\*\*\*

[۹] کابو بیثها نیارے کابو بیثها سم

اشارات باین امثال میکند که اگرچه خرافاتست اما صاحب هوش را ترجمه ذات  
 و برنادران مزخرفات است -

نگویند از سر بازیچه حرفی

کزان بندی نگیرد صاحب هوش

وگر صدباب حکمت پیش نادان

بخوانی آیدش بازیچه درگوش

دیگر شنو، ممکن که مقام سراب است، نوشندگان باده عرفان را شراب است و  
 چشم ظاهر بین ازو خراب - آری مِنْكُمْ مَنْ يَرِيْدُ الدُّنْيَا وَمِنْكُمْ مَنْ يَرِيْدُ الْآخِرَةَ -

[۱۰] دلی کی دیوالی، منہ چکنا پیٹ خالی

اشارت بساکنانِ وحدت است کہ رویشان از نور منور است و باطنشان از  
ماسوی مبرا۔

[۱۱] کپڑے پہاڑے کیا دیکھو، گھر دلی ہے

ایں ہر دو مثل از یک قبیلہ است یعنی شاہ است بکسوتِ گدا۔

[۱۲] سوسیانے ایک مت

ہر تو عقلِ کل بیان میکند کہ ہمہ خردمندان و خردِ عالم فیضیاب ازوی  
اند۔

[۱۳] نولاکھ کا نور رو ایکے دوار

الطرق الی اللہ بعدد انفس الخلائق۔ اگرچہ معنی این قول دیگرست لیکن اینجا  
موافقِ مثلِ محمولِ نموده شد، پس باید دانست کہ ہمہ مذاہب و مشارب کہ  
در عالم پیدااست، ہرچند بایک دیگر مختلف الطریق است، اما مرجع ہمہ کسان  
اوست جلّ جلالہ۔

[۱۴] عالم خرابِ فتنہ یک جلوہ بیش نیست

ہرکس کہ ہست چشم براہ غبارِ اوست

ہم در طلبِ تو خرقلہ پوشان

ہم در ہوسِ تو بادہ نوشان

ترسا کہ زند ہمیشہ ناقوس

چوبکِ زنِ تو شدہ بناموس

چندیں کہ نہان و آشکاراند

این گفتگوی باتو دارند

[۱۴] جوئی تین بسی سوئی ساٹھ

[۱۰/۱] تاظن نبری که هست این رشته دوتو  
 یک تواست خود اصل و فرع حد تواست نکو  
 نزد بینا دل وحدت عین کثرت است و کثرت عین وحدت -

[۱۱/۱] کثرت چو نیک در نگری عین وحدت است  
 ما را شکی نماند اگرچه ترا شکی است  
 چنانچه تخم در شجر و شجر در تخم - <sup>ا</sup> هندی

[۱۲/۱] ترمین بیج که بیج مانده تر، دوی میں ایک نہ نیارو  
 پس نگر که در شمار سه بیت کثرت پیدا است و در لفظ شصت وحدت هویدا  
 و فی الحقیقت هر دو یکی است - آری تادر شصت او در نه آتی نه بینی جلوه -  
 ارنا الاشياء کما هی

[۱۵] ماریس کھونثا بلے خیر آباد  
 طرفه تهاشا است که قلب المؤمنین عرش الله تعالی، اگر کسی دلش را آزارد  
 عرش الله تعالی در حرکت آورده باشد - رمز دیگر بشنو:

اگر یک ذره را برگیری از جای  
 خلل یابد همه عالم سراپای  
 دل یک قطره را گریزشگافی  
 برون آید ازوصد بحر صافی  
 مَنْ فَهَمَ فَهَمَ آری کُلُّ شَيْءٍ فِي كُلِّ شَيْءٍ -

باشد همه چیز مندرج در همه چیز  
 و دل مرمن را به خیرآباد ازان تشبیه داده که معنی خیر و بصلح کُل آماده  
 است -

[۱۶] ماریس بهیاری، رووے کوتوال  
 از همین قبیله است -



[۱۷] آئی نہ گئی کولیں لاگی گیا بہن بہنی [۱۷]

نادر مثل است - آئی یعنی درخود آدم - نہ گئی یعنی بظاہر نہ بیوستم والفتی  
نکردم -

اے بیخبر از حسن مقید چه کنی

پس خلوت مآب و عزلت انتساب بحکم وَفِي أَنْفُسِكُمْ چون در خود آمد معمور  
و مسرور گشت یعنی کولیں لاگی گیا بہن بہنی - درین حال عشق صغیر کہ  
يُحِبُّهُمْ بیان اوست - جنبشی کرده و سیر الی الله همین معنی دارد -

رمز دیگر شنو - ذرہ را با آمد و رفت چه کار یعنی آئی نہ گئی - هر چند ۹ کہ  
کنار گرفته یعنی کولیں لاگی گیا بہن بہنی لیکن آفتاب در کنار اوست - اینجا  
عشق کبیر کہ يُحِبُّونَهُ طغرای اوست - جلوه نموده وَأَشْرَقَتِ الْأَرْضُ بنور رَبِّهَا -  
قربان آن کسم کہ مریم صفت حیات ابدی عیسی وار در کنارش نمودار است -

[۱۸] بهینسا بهینسون میں یا کسای کے کھونٹے

قول عاشق است: میروم اینک بہ حریفانِ غیب

و مختصر آنکہ: یا جان رسد بہ جانان یا جان زتن برآید

[۱۹] نانچ نہ جانوں آنگن ٹیڑھا

درین مثل حال مبتدی ست - صحن امکان کہ وصف آدم چه جسم و چه جان،  
جمله جهان صورت اوست - کج پنداشته و غیرانگاشته و این نمی داند کہ درما  
قابلیتِ رقاصی نیست و گرنہ میگفت:

[۲۰] جوئی نانچ نچاوی سوئی نانچوں نانچ

گل شوی بلبلم و سرو شوی فاخستہ ام

کہ بہر رنگ برآئی کہ بہم رنگ توأم

پس باید کہ بخروش و پرجوش وبہ هوش آئی -

بردار قدم کہ هر قدم معراج است

## [۲۱] جوئی کاجهه کاجهئی سوئی نانچ نانچئی [۱۷/۱]

از حق بین

گهی در کسوت لیلی خروشد

گهی بر صورت مجنون برآید

آری از آنجا که بر صورت مجنون است شورش و ناشکیبائی نمودار است و در

کسوت لیلی عشوه جانستانی سزاوار -

در مقامی خار، درجایی چو گل

در مقامی سرکه، در جایی چو مئل

پس باید که چنان باش که مینمائی و چنان نما که میباشی - گندم نهائی و

جوفروشی را از دل بتراشی -

## [۲۲] نانچن نکسی گهونگهٹ گیا

محبوبی و عشق چون نمی آید راست

اگر میکشی بار فیلان در آنی

وگر نه بهر ذره جنبان در آنی

رمز دیگر شنو - جان من چون جلوه و آئینها تولوا فتم وجه الله (البقره: ۱۱۵) از

بطون بظهور زده، پس، بل هم فی لبس من خلق جدید (ق: ۱۵) مارا در

کشمکش می اندازد، اگرچه آفتاب نگران است، پس ازین راه میگوید:

برده بردار که صاحب نظران منتظرانند

زلف یکسوکن که خورشید از نقاب آید برون

## [۲۳] جو جل گئی پهلیا پهنا ولی موں کے

درین مثل آشفستگی پیدا است یعنی هر عمل و کوشش که کردم محبوب از کمال

استغنائی خود منظور نکرد یعنی بسوخت و تن درپی آن کار زار و نزار و خوار

گردید، آه آه :

درد دل گفتم تغافل کرد، خواری را بسین  
 گریه کردم خنده زد، بی اعتباری را بسین  
 سورداس پر به بهلے بنے ہے کجی کہنے اور ہون (کذا)  
 [۲۴] مَن چنگا تو کٹھوتی گنگا

با اهل ظاهر ارشاد میکند که اگر وجدانی داری، پس دلت بهتر از کعبه است -  
 در راه خدا دو کعبه آرد<sup>۱۰</sup> منزل  
 یک کعبه صورت است و یک کعبه دل

شخصی را دیدم که از حلاوت دل بیگانه، تسبیح هزار دانه در دست داشت،  
 و میخواند و میگفت که ما را از بزرگی این ورد رسیده است که از خواندنش  
 نماز پنجگانه را در کعبه معظمه هر روز خواهم گزارد و از وسیله اش بهر صلاح  
 خمس در بیت الله خواهم رسید - در خاطر گذشت که<sup>۱۱</sup> هنوز نارسیده است -  
 بیش ازین خون میفروشد (کذا) و برنادانی خود میخروشد -

ترسم نرسی به کعبه ای اعرابی  
 کاین ره که تو میروی به ترکستان است

سبحان الله این خود بویی از کعبه نشمیده و از بی خردی بر خود نازیده و حال  
 آنکه حاجیان کعبه یعنی طالبان کعبه صوری را در حسابی نمی آرند -  
 کمال از کعبه رفتن در ره یار  
 هزارت آفرین مردانه رفتی

به کعبه رفتم و شوقِ درت فزود آنجا  
 به گریه آمدم و جای گریه بود آنجا [۲۷]

قول ایشان است - دیگر شنو - کٹھوتی که عبارت به دل است و گنگا اشارت  
 به بحر بی پایان - پس چون اندیشه تو از ماسوی روتافت از تگ و پوشایافت،  
 بی تکلف جلو و وحدت برتو تافت<sup>۱۲</sup> - لی قلب ان عصيته عصیت الله -

مرا که جنّت دیدار در درونِ دل است

چه احتیاج به جنّات حورعین باشد

مرا به هیچ کتاب<sup>۱۳</sup> دگر حواله مکن

که من حقیقت خود را کتاب می بینم [۳۷]

دیگر شنو - کاسه چوبین پُر از آب که آنرا در هندی<sup>۱۴</sup> کتهوتی گویند، در نظر

عارف "گنگا" است یعنی بحر بیکران - آری از بسکه جلوه شهود برو متجلی

است

در هر که نظر کند خدا را بیند

<sup>۱۵</sup> ای حباب از خود تو در زندان غفلت مانده ای

ورنه جز دریا به سویت هیچ دامنگیر نیست

[۲۵] جب تک گنگا سوروں پار

اشارت به موت میکنند - سوروں عبارت از جسم است و گنگا عبارت از

روح<sup>۱۶</sup> - یعنی روح را که پس پشت کرده ای بکثافت جسمی رو آورده ای،

نزدیک است که او هم از تو درگذرد و ترا پس پشت اندازد -

[۲۶] بیل نه کودا، کودی گون

اشارت به بار امانت میکند که در تنگ دل ودیعت است و تن مرکب اوست

یعنی بار امانت عشق و عرفان است - پس میگوید که در حالت جوش و جست

او تن که مرکب اوست معطل است و ناکاره -

زهستی تا عدم یک جست میدارد شرار من

[۲۷] اندھلے کل کل پتال گھینسوا (کذا)

نابینا اشارت ۱۷ از آنست که چشم خلق بین را دور و کور و غور کرده در

جوفِ دل<sup>۱۸</sup> که عمق آن حدی ندارد، آشیانه زده است - شنیده ام غاریست در

اله آباد که حد آن کسی نیافته، چنانچه بادشاهی بود، چندان روغن و شمع همراه

داشته یک ماه راه دران غار رفته و باز آمده و به انتهای آن نرسیده - واضح باد که این وصف وصف دل است و آن شمع که هست تجلی است و نام دل هم اله آباد دانی - پس چون گدایان بروتا بهدشاه گردی و دیگر از وسعت دل تاچه گویم (مصرع) ۱۹

لعل گران بهاست چو آئی به غار دل  
درین مثل طریق شغل است از مرشد معلوم خواهد شد -  
چو در دل میروم سیری کنم در لامکان هر دم

### [۲۸] اندهلا مَلان بهوئی مسیت

حال سالک است که از همه چشم بسته بردل صنوبری نگران است - حضرت ابایزید بسطامی قدس سره فرموده که سی سال بردر حجره دل نشستیم و بهوئی مسیت اشارت به شکستگی دل میکند که انا عند منکره القلب لاجلی ۲۰ - آری، فقیر را چهار چیز باید، دو شکسته و دو درست - دین درست و یقین درست - دل شکسته و پای شکسته -

بُردند شکستگان ازین میدان گوئی

### [۲۹] اُتھ نه سکون ساڈھے تیس نَجری

آری، رونده این راه نشسته باید یا اشارت به افتادگی است که تانیفتادم ندیدم کعبه مقصود را

پس جاییکه این چنین افتادگی است حصه او زیاده تر از حصه ایستادگان است که باخود دانند و مشتاق مرتبه کمال اند و خواهان بهبود و این نمی دانند

که هر بهبود نابود است و نابود است بود اینجا

المقصود، سه نیم حصه که گفته ناسوت و ملکوت و جبروت را طی کرده و در لاهوت چندان باری نیافته، اگرچه باری گرفته - پس این مرتبه متوسط است از تعین و تشخص عیان میگردد، نه مبتدی است و نه منتهی که تعین در حال

منتہی معلوم<sup>۲۱</sup> است و مبتدی از ہمہ مراتب محروم - پس بی تردّد مفہوم  
میشود کہ حال متوسط است -

[۳۰] دھوبی کا کُتّا گھر کا نہ گھاٹ کا

اشارت بر نفسِ سالک است - حضوری دوست کہ ساحلِ دریای بیکران است  
بحکم: دَعِ نَفْسَكَ وَتَعَالَ

در آنجا باری نہ، و درخانہ یعنی در خود از تعبیه أَلْجُوعِ طَعَامُ الصِّدِّيقِينَ کاری  
نہ، و گازر اشارت بہ شست و شوی ماسوای کردہ -

[۳۱] کُتّا چوک چڈھائے چاکی چائٹن جائے

عزیز من سگِ بدبلائی ہست - ہرچند دوست میداری دشمن میگردد و  
اعمال پاک ترا انجاس میدہد، پس

خلافِ نفسِ کافر کُن کہ رستی

رمز دیگر شنو - چوک چڈھائے اشارت بہ تزکیہٴ نفس میکند، پس اگر تو تزکیہٴ  
نفس کنی بر نفسِ کل کہ عبارت از کمالِ اوست میرسد - ہم درین معنی قولِ  
میر بسطامی<sup>۲۲</sup> یاد آید کہ اگر پیش ازین خوبیِ نفس می دانستی لقمہٴ زر  
می دادمی و ہلاک نہ کردمی -

[۳۲] ناپک چوٹ جو لاہا کھائے، کھر گھہ چھوڈ تھاشیں جائے

خلوت گزیدہ را بہ تھاشا چہ حاجت اسبت

چون کوی دوست هست بصحرا چہ حاجت است

باہری روی اگر ہم خانہ ای باشد کسی

میل بیرون گر کند دیوانہ ای باشد کسی

فی الواقع مرد این راہ بہ حلق آویختہ بہ، نہ باخلق آمیختہ، یا اشارت بہ تنزیہ  
است کہ تھاشای تشبیہ او راتیر کاریست - چونکہ بہ حلاوت علم الیقین رسیدہ  
و بادۂ عین الیقین نچشیدہ و گرنہ میگفت

اد کر کم برهان اور یار گر ہر جایی آمد، بندہ کم ہم نیستم <sup>۲۳</sup> و بکتای برآرد۔  
 وجولاهه عبارت از آنست کہ درین رشتہ گریہ نمی افگند یعنی از خود رستہ  
 است، غیر صاف <sup>۲۳</sup> و بکتای برآرد۔

### [۳۳] گڈھرے جانوں ملار گانوں

حال از خود رستہ است کہ در چشم مردمان حقیر و خوار است آمدلش در  
 ترانہ و عنی لی منی قلبی و غنیت کما عنی (کذا)  
 مترنم و مسرور است۔ دافع غم و ہم رافع و ہم الم <sup>۲۴</sup> حضرت ابراہیم ادہم  
 رحمۃ اللہ علیہ شبی در مسجد خوابیدہ، والی مسجد پای حضرت <sup>۲۵</sup> گرفت و  
 کشید، تابہ زینہ\* پایہای مسجد میرسید و آنحضرت برہر ضرب و شکست کہ  
 میرسید می خندید و خوشی ہا میکرد۔ ناگاہ یک دو پایہ از آن زینہ باقی ماندہ  
 بود کہ والی مسجد پایہای مبارک گذاشت۔ ایشان در گریہ آمدند۔ والی گفت  
 کہ در کشیدن و ضرب خوردن خندہ میکردی و در گذاشتن گریہ میکنی؟ باری  
 بیانش کن۔ حضرت فرمودند کہ برہر ضرب مرا مقامی حاصل می شد۔ ازان  
 می خندیدم و در گذاشتن از یک دو مقام باز ماندم۔ ازان می گریم۔ پس ازین  
 نقل معنی مثل ہویدا میگردد۔

### [۳۴] اندھلے کون سوچھے کندیری کا گھر

آری، مبتدی را بہ از صحبت پیر نیست، چونکہ او کجی و نادرستی را  
 میترشد۔

حُبز آستان توام درجہان پناہی نیست

### [۳۵] کھرکٹ کا دور پار تائیں

برہمین معنی محمول نمودہ۔

### [۳۶] بھنیں پڑا آسمان چائے

\* یعنی ہلکان

اشارت به سیرالی الله میکند بلکه فی الله

گرچه من افتاده ام دل یک فلک بیهاست بین<sup>۲۶</sup>

من وسیردو عالم بادبای شوق را نازم

خیال گوشه گیری خانه زین است پنداری

[۳۷] بهکھاری اور پچھور مانگے

اینجا تعلیم رضا و تسلیم میکند یعنی بر کرده و داده او راضی باشی

رضابداده بده وزجبین گره بگشا

که برمن و تو در اختیار نگشاده است

او مرا بر هرچه میدارد خوشم

این چنین خوش باش هرگز دیده ای

نی نی پچھور مانگے اشارت به صفای حال است که هرگز شرک خفی هم

گنجایی نیابد -

این کار ازان فتاد مشکل

معشوق غنی وماگدائیم

[۳۸] بهیکھ کے ٹکڑے، ہزار مون ڈکار

اینجا ممانعت انانیت میکند -

نمود کفر درین ره زخودنہائی به

بنزد ما زخودی دعوی خدایی به

و نیز ارشاد به اخفای حال میکند که اظهار نباید کرد - آری، عاشقان را روشی

است که راز خود پوشیده دارند بلکه خود را از خود -

[۳۹] تالی دونون ہاتھ باجے

معنی مثل ظاهر است - مَن تَقَرَّبَ إِلَى شَيْءٍ تَقَرَّبَتْ إِلَيْهِ ذِرَاعَاوُ فَاذْكُرُونِي



اذ کرکم\* برهانِ اوست، وَ يُجِبُّهُمْ وَ يُجَبُّونَهُ فرمان - ہندی  
سورداس کیسیں کر نہیںے ایک اور کونینہا (کذا)

\* - البقرہ: ۱۶۲

[۴۰] کَمَلْ کا کچھوٹا نواب سوں لیوا دیتی

عاشقان را در جهان ننگی بس است

المقصود ظاهر شان بحکم الدنیا سنجن المؤمنین در غایت خرابی و نہایت بیتابی

است، أما باطنِ شان از رابطہ نحنُ اقربُ إليه من حبل الوريد\* در کمال

سیرابی دانی، اگر بیابی -

\* - ق: ۱۴

[۴۱] منڈلے باندی نوہلی تیل

یعنی سیرماسوی اللہ از سربردر کردہ و تراشیدہ -

سرم بدنسی و عقبسی فرونمی آید

تبارک اللہ ازین فتنہ ہا کہ در سرماست

بظاہر ننگی و ناموسی ندارد و باندی عبارت از عبدیت گفته و نوہلی تیل

اشارت بہ زینت کردہ - پس شخصی این چنین ترک ماسوای کردہ،

فَاِذَا فَرَعْتَ فَاَنْصَبْ\* از نیاز تمام وَاللّٰی رَبِّکَ فَاَرْغَبْ\*\* رجوع بحق آرد، نہ مراتب

فلکی، نی نی نہ رتبہ فقر کہ تفصیل آن ۲۷ از برای اختصار نگفتہ، بر سرش

متجلی و منور کردند -

\* - انشراح: ۷

\* - انشراح: ۸

[۴۲] اندھلا موتے سرک چڈھ مجھ کوی نہ دیکھے

آری، مردی کہ چشم غیر بین بستہ و نابینا کردہ بمقام علوی کہ

ماز فلک بودہ ایم یارِ ملک بودہ ایم

رسیده، بر هر دون همت و تن پرست از نفرت اولئک کالانعام\* طعنه میکند و  
 بر هر لذات دنیا که الدنیا ملعون و مافیها الا ذکر الله و اعانه پشت پامیزند و حال  
 آنکه کسی نمی بیند و نمی داند - آری، اولیائی تحت قبائی لا تعرفهم غیری -  
 [۴۳] دونوں دین سوں اترے پانڈے کھیر گیی اور مانڈے

حال کامل است که باین مرتبه رسیده و از تکلفات کونین رهیده، بحدی که  
 ریاضت و عبادت و کفر و اسلام یعنی کھیر و مانڈے را هم دخلی نمانده و بر مرتبه  
 هیچ که متکای مردان بر هیچ کسی است آرمیده

سوادِ الوجہ فی الدارین - درویش  
 سوادِ اعظم آمدبسی کم و پیش

رباعی ۲۹

رندی دیدم نشستہ برخنک زمین  
 نی کفر، نه اسلام، نه دنیا و نه دین  
 نی حق، نه حقیقت، نه طریقت، نه یقین  
 در هر دو جهان کرا بود زهره این

دوہا ۳۰

جو ہر بھیا تو کہا بھیا، ہر تین لب کچھو ہوی  
 ہر جن ایسا چاہیے، جاتیں کچھو نہ ہوی  
 و لفظ پانڈے مشیر بکفر حقیقی است -

چو سیر ما شد اندر کفر فردی  
 اگر مردی بدہ دل راہہ مردی

صاحب گلشن راز فرمودہ و قول حافظ شیرازی قدس الله روحہ:

درکارخانہ عشق از کفر ناگزیرست  
 آتش کرا بسوزد گر بولہب نباشد

مؤید اوست - این اشیا و صفات در کتب معتبره و در لغتنامه

[۴۴] آگین ناتھ نہ پیچھوں پگھا

این حال اهل تجرید و تفرید<sup>۳۱</sup> است که به تحقیق رسیده و جز خود را ندیده -

درین میدان دلم بسیار بشتافت

میان لاوالآ یک الف یافت

قول است -

دیگر شنو - حالت تردامن و خشک لبان<sup>۳۲</sup> آنست که باآمده یعنی باستقبال

منتظراند یعنی آگون ناتھ و باحوال و اعمال<sup>۳۳</sup> ماضی یعنی به رفته در خجالت

اند و عفو خواه یعنی پیچھوں پگھا و محقق ازهر دو رهیده و به دم حال

مشغول گردیده -

از آمده<sup>۳۴</sup> و رفته دگر یاد مکن

حالی خوشباش و عمر بربادکن ودان که مقصود اینست

تردامن و خشک لب سخن نپذیرد

باسوخته دم زن که درو خوش گیرد

[۴۵] بهاگے چور کچھوٹالاہ

لفظ چور برای آن گفته که در بار<sup>۳۵</sup> امانت خیانت کرده یعنی عشق و عرفان

که درو ودیعت بود آن را نشناخت، به هوا و حرص<sup>۳۶</sup> صرف کرده و تعلق ماسوی

خرج نموده - پس مرشد میگوید که هرچه کردنی است بکن و گوشی که داری

به هوش آئی و گرنه<sup>۳۷</sup> -

آخر نہ بزیر گور می باید بود

رے من بھور نہ ہوئی ہے اُون

ایکو کام نہ کر سکی آی برس گناون

نی نی لفظ چور برعارف حمل کرده میشود که از دنیا و اهل دنیا بحکم

خُذْمَا صَفَا وَ دَعِ مَآكِدْرَ، چیزها حاصل کرده و گرفته و ایشان را خبری نیست، چنانچه حضرت ابوالحسن خرقانی<sup>۳۸</sup> رحمه الله علیه فرموده که من دنیا را بازی دادم یعنی نان این جهان خوردم و کار آن جهان کردم - یا آنکه اشارت بر بیوفائی معشوق میکند که گریختن از عاشق کار اوست و دزدیدن جان شعار او -

غمت آمد پی دل بردن و در سینه نیافت  
دزد از خانه مفلس خجل آمد بیرون

[۴۶] دهبوی بیٹا چاند سا کیا بهائی چڑائی

خفته بر بالین شاهی نازنینی را چه غم  
گر ز خار و خار سازد بستر و بالین غریب

و گازر آن معنی دارد که پرده دل عاشق را از خیال غیر شست و شوی میدهد - صاحب لمعات میگوید غیرت معشوق آن اقتضا کرد که عاشق غیر او را دوست ندارد - لاجرم خود را عین همه اشیا کرد تا هرچه را دوست دارد او را دوست داشته باشد -

غیرتش غیر در جهان نگذشت  
لاجرم عین جمله<sup>۳۹</sup> اشیا شد

[۴۷] کاندھے کَمَل سبھو ٹھاڈھے

گلیم اشارت به نور ذات میکند که سیاه است - هندی<sup>۴۰</sup>  
آبو نند لال بهجت ہوں نین ک کامے<sup>۴۱</sup> کا ہے نہ ڈیو

یعنی در تلون افتاده ام، چنان کن که به تمکین رسم المقصود بهر وقتی که آن نور بر سر و دوش سالک منور میشود، بمقام اصلی که تمکین است میرسد،

[۴۸] باندر کے ہاتھ ناریل

رموزِ عشق مگو زاهدِ ریائی را  
 مکن بشهرِ بد آموزِ روستائی را  
 ریائی را بارموزِ عشق ازان مناسبت کرده که در گشادنِ آن هر دو تردداست -

که کس نگشود و نگشاید بحکمت این معما را  
 [۴۹] پسنی اور بے کھرچ

پیرِ دُردی کشِ ما گرچه ندارد زر و زور  
 خوش عطا بخش خطا پوشِ خدای دارد

قولِ حسین واعظِ رحمة الله علیه مشهور است کہ صوفی را دو حالت روی  
 دهد - یکی سوختنِ بی تکلف، دوم ساختنِ بی تصرف -

دیرابله جوتیل سون ہم پن تیل بلانہہ  
 نان ہم بلہنہ نہ بالینہ ۴۲ یوں ہی بل بل جانہہ

[۵۰] گھر ہیں میرے مالوا دکھ چندیری جاے

باغِ مرا چه حاجتِ سرو صنوبر است  
 شمشادِ سایه پرورِ ما از که کمتر است

آری  
 در زیرِ گلیمِ تُستِ هشدار

درونِ خانہ خود هر گدا شهنشاه است  
 قدم برون منه از حدِ خویش و سلطان باش

[۵۱] منہ سوئی، پیٹ کوئی

اگرچه بسانِ حیرت زدگانِ ظاهر حالِ گنگ مینماید یعنی مجالِ سخن نیست -

در مقامی حرف میگویم کہ دم نامحرم است

لیکن باطنِ شانِ وسعتی تمام کہ حدی و نہایتی ندارد -

کشیده جمله را مانده دهن باز را خبری نیست  
 چنانچه حضرت دریا دل رندی سرافراز  
 بتی کز حسن در عالم نمیکند عجب دارم  
 که دایم در دل تنگم چگونه خان و مان دارد  
 لَا يَسْعَى فِي أَرْضِي وَلَا سَمَائِي وَلَكِنْ يَسْعَى فِي قَلْبِ عَبْدِ الْمُؤْمِنِ -

[۵۲] سارا دین چلے پاکھے تل بهور

صد مرحله پیمودم<sup>۴۳</sup> و برجای خودم

روندگان منازل معانی طی مقامات میکنند و باز به دیوار جسم استقامت  
 میگیرند، چه خوش است -  
 بی زحمت با گرد جهان گردیدن

[۵۳] تیلی کے بیل کون گھر بین کوس پچاس

همین معنی دارد و این وصف اهل دل است که در خود سیاح است -  
 بنشین و سفر کن که بغایت خوب است

[۵۴] تانت باجی راگ بوجھا

اشارت بر ساز آنهد و آنهد میکند که هاهوت<sup>۴۴</sup> نام اوست - پس از استماع  
 آن ساز پرده حقیقت بر مستمع منکشف میگردد و خیال غیر را گنجایی  
 نمیدهد -

در کنج دماغم مطلب جای نصیحت

کاین حجره پر از زمزمه چنگ و رباب است

که بیان اوست -

[۵۵] پیٹ کا پنہیاں جیبھ

سبحان الله خلوت باطن بی تکلف از ظاهر هویدا است فاما بر آن کسی که  
 شیدا است -

درختی گویدت اِنّی انا الله  
 هُو الظَّاهِرُ، هُو الباطن -  
 ضربی آنچه تو اش می طلبی در خلوت  
 من عیان بر سر هر کوجه و کوی بینم  
 هاتھ کنگن آرسی [۵۶]

چشمی داری و عالم اندر نظر است  
 دیگرچه معلّم، چه کتابت باید  
 کوڑے مار بٹورہ جوگی [۵۷]

طعن بر زهاد میکند که تقدرا گذاشته بانسیه رازی و نیازی بسته اند - همدین  
 معنی کسی گفته:

بیزارم ازان کهنه خدای که تو داری  
 هر لحظه مرا تازه خدای دگر است  
 من که امروز بهشت نقد حاصل میکنم  
 نسیه فردای زاهد را کجا باور کنم  
 مورکھ کے دس رین، چھیل کے ایکہہ گھڑی [۵۸]

این مثل نیز (طعن) بر زهاد است که مدام معتکف می ماند و حصولی نه -

اے چلہ نشین کمان نه گشتی  
 تیری نزدی نشانه گشتی  
 و حقیقت از خود رفته را معلوم که:

نماز بیخودی تکلیف ارکان بر نمی تابند  
 چو وجد بسملم یک سجده شوق زمین گیری  
 هر شب را شب قدر گویند و هر روز را نوروز یعنی بهار تازه - چنانچه قول

کاملان است، شب خدایی است و روز محمدی - بازارِ خدا و خریدارِ مصطفی

آری -

دل شب داند که جگرِ شان سوخته کیست، و نسیمِ سحر داند که چراغِ شان  
افروخته کیست و چهیل برای آن گفته که لذاتِ هر مقام یافته و از سیرِ تلوین  
به تمکین رسیده درو تافته، پس حالِ زاهد آنکه :

عمر بگذشت و حدیثِ دردِ من آخر نشد

شب به پایان شد کنون کوتاه کنم افسانه را

وقولِ کامل آن که ،

زهستی تا عدم یک جست میداند شرارِ من

[۵۹] بَیْیَانِ آیوُنِ بَیْیَانِ جَایوُنِ، کَهِیْتِ نَه رَوْنِدِیوُنِ پَهلیانِ نَه

کهایون

ماہراہِ استقامتِ میرویم

نی ہی کشف و کرامتِ میرویم

پس میگوید مردِ اهلِ سفر را لذات و حالاتِ تلوینِ این راه که معامله و معانیه  
و مکاشفه گویند، رو میدهد و هیچ مرتبه را در نظر نمی آرد، مَا زَاغَ الْبَصْرُ  
وَمَا طَغَى\* بلکه میگویند

نیمِ جوقطبی و غوثی نیمِ جو

وبه مرکزِ اعلیٰ و مرجعِ معلیٰ که مشاهده می نامند میرسد - روزی در موسمِ  
گرما که خزارتش باسوزِ عشقِ لافِ همدمی زدی و تیشِ زمینِ باسینهٔ عشاق  
همسبری کردی ، مسافر شدم - یاری همراه مابود، خود در وقتِ ظهر بمنزل  
رسیدم و یارم در وقتِ مغرب رسید - بُرسیدم که تا حال کجا بودی؟ گفت که هر  
جا که درختانِ سبز و اشجارِ تازه می یافتم، خوابی و استراحتی میکردم، ازین  
سبب بمنزل نرسیدم - الْمَجَازُ قَنْطَرَةُ الْحَقِیْقَةِ - پس باید دانست که مردانِ راه جز



مقصود ۴۵؛ اصلی دیگر را در نظر نمی آرند بلکه خطرهم نگارند -

فریبم میدهد آسودگی ای شوق تدبیری

برنگ غنچه خوابی دیده ام ای صبح تعبیری

الاستقامة فوق الكرامة -

\* النجم: ۱۷

[۶۰] کھتی پر جهینگر بیٹها، ساه کھایا

وصف اندیشه میکند که

ای برادر تو همین اندیشه ای

مابقی تو استخوان وریشه ای

پس چون اندیشه بردل صنوبری که مجمع خزاین است استقامت یافت، شاه

گردید - بندی:

من تهرکنیں سدھ سب باوے نانہہ تو گاوے گیت ۴۶

آری، دل بادشاهی است و جوارح رعیت او، اما چون خبریابی از معیت او -

[۶۱] جوگی جو شقداری باوے تو چهار تونبری باوے

معنی مثل ازین فرد باید فهمید:

از لب می گونست آیا گریبایم جرعه ای

مست سازم ازدو عالم همدم و بیگانه را

[۶۲] بانبهن ماریں بزوا کھینچے

اے بلبیل روضه مقدس

مردار مجوی هم چو کرگس

صد حیف که یوسف خود را در زندان و چاه افکنده ناقدردانا و کوتاه نظران

بشناس خویش را که تو شاهی نه گدا

کاملان است. بر خود لقب از حواس کردی  
 حیوان دگر قیاس کردی  
 [۶۳] نانگی نهائی تو کیا نچوڑی

اشارت براهل تجرید و تفرید میکند که از علایق یکتاست - معنی لفظ  
 نهائی<sup>۴۸</sup> آنست که هر چند در دریای امکان غریق است، آمانه ازین فریق  
 است -

کار پاکان را قیاس از خود مگیر  
 گرچه ماند در نوشتن شیر و شیر

قول مخدوم شیخ بهاء الدین<sup>۴۹</sup> زکریاست قدس الله روحه ای عزیز که میخ  
 طویله را در گل زده ام<sup>۵۰</sup> نه دردل - پس از روز حساب باکی ندارد -

عاشقان را روز محشر باقیامت کار نیست  
 کار عاشق جز تماشای جمال یار نیست

[۶۴] آنب کھانے که پیڈ گن نے

یعنی نظر بر کیفیت باید کرد نه بر کمیت -

[۶۵] گائے کھانیں کہ گلے ہاڈ باندهنیں

درین هر دو مثل حال اهل مشاهده عیان است که مجذوب دانند و بالعکس  
 اینها اهل مکاشفه که هر چند صاحب کمال اند لیکن جویائی مقام و حال اند  
 و درین نقل بیان اهل کشف و شهود پیدا است - چوپانی<sup>۵۱</sup> بود، زنی داشت  
 حریصه و سارقه چنانچه شیرو دوغ و مسکه و هرچه فرعیات شیر است نمی  
 گذاشت و میخورد - روزی پدر آن زن رسید - شوهرش با پدرش شکوه کرد که  
 دخترت شیرو روغن وغیره هم نمیگذارد و من از دست او بجان آمده ام -  
 آخر الامر پدر به دختر نصیحت کرد که توتنها شیر را خورده باشی و به دیگر  
 فرعیات او دست نیالائی که در شیر همه موجود است - پس باید دانست که

اهل شہود مقامی یافتہ اند کہ ہمہ حالات و فرعیات مراتب تابعِ اوست -

[۶۶] آنب کے آنب، گٹھلی کے دام،

سبحان الله عجب کیفیتی است کہ ہمہ کمیّت ها وابستہ ازوست - آری، مَنْ لَهُ الْمَوْلَىٰ فَلَهُ الْكُلُّ - ہندی

سب رنگ لایولال بنال

[۶۷] گھر میں کھانیں کون نانہہ تیسرے پہر کا بیہ

این مثل راست و درست است - گھر میں کھانیں کون نانہہ، اشارت برفنای سالک است کہ ہیچ ندارد، پس جای کہ فناست، آنجا بی تردّد نوید بقاست -

چو گشتم مست لایعقل، نقاب از چہرہ بگشادی

فغانِ یارمی آید بہ آئینی کہ میدانسی

ترا دیدار ارزانی کہ من خود از میان رفتم

[۶۸] ناو نہ جانوں تیرا، توں جٹھرا ۵۲ میرا

اشارت برغیب میکند کہ بنای ہم در تعین نمی آید و شوکتش برماغالب -  
يُؤْمِنُونَ بِالْغَيْبِ\* تعبیر اوست -

اے عشق ندانم از کجایی

بیگانہ نہای آشنایی

اینست آشنایی، اینست مہربانی

مانام او ندانیم، او حال مانہ پرسد

[۶۷]

[۶۷]

[۶۷]

[۶۷]

[۶۷]

[۶۹] درزین کین کیا کوچ کیا مقام

این حالِ علایق و عوایق بریده است که سیرِ معنویش را لواحقِ صوریِ خلی ندارد و بمرتبہ فاذا فرغت فانصب والی ربک فرغب\* سرافراخته و ذایقہ موتوا قبل ان تموتوا داشته، آری

غلامِ همتِ آنم که زیرِ چرخِ کبود

زهرچه رنگِ تعلق پذیرد آزادست [۷۰]

و روزی اشارت بر آنست که قطع و بریدِ تعلقات کرده -

[۷۰] گدھی کی ۲۰۰ میں نو بہنسیری کا جھولانا

اگرچہ اولئک کالانعام\*\* وھلک المثلون در بابِ تن پرستان است، اَمَا

فی الحقیقت نہ مراتبِ علوی و سفلی در تنگ دل شار و دیعت است -

در تست ہرچہ می طلبی ہان غلط مکن

بشناس خویش را کہ تو شاہی نہ ای گدا [۸۳]

اے شحنے این فراز و پستی

اَمَا نہ بدین صفت کہ هستی

کاینجا نرود خر تو وا کرد

کاین رہ دل صد ہزار خون کرد [۸۵]

[۷۱] پاوسیر کی لوکھری، تین پاو کی ہونچھ

این مثل را نیز بر معنی مثل اول<sup>۵۳</sup> محمول نموده، مَن فہم فہم -

[۷۲] ہوت بھئے سیانے دالدر گئے بیانے

وصف وجودثانی میکند لم یلج ملکوت السہاوة والارض من لم یولد مرتین

تا وجودت وجود ثانی نیست

ور تو از کاملی نشانی نیست

پس وجود ثانی متولد از سالک شدہ و کمال گرفته الزم وانسب کہ نحوست

دخلی ندارد و نقصانی خیال نگمارد - حلاوت این مثل از کسب علوم خواهد

شد -

[۷۳] دوده بُو دھولا، چھاچھ بُو دھولے

یکسان ظہورِ اوست، چہ در کعبہ و کنشت

المقصود، قولِ عارف است کہ خلق را در حق و حق را در خلق می بیند -

مفصل را در مجمل و مجمل را در مفصل یعنی یک رنگست -

[۷۴] پَنچ مَن خدا، خدا مَن پَنچ

معنی مثل ہم در حکایت پیدا گردید -

یاری دیدم کہ جسم و جان صورتِ اوست

چہ جسم و جان جملہ جهان صورتِ اوست

پس ہرجا کہ مامقام نہایم دیارِ اوست<sup>۵۴</sup>

[۷۵] دودھ کا جلا چھاچھ بھونک بھونک پیے

آری، چشمی کہ در نظارہ آفتاب سوزند پس آفتاب را در آب بی تکلف دوزند

یعنی سالک حیرتی کہ از ذات یافتہ - ہندی:

جن لے ڈارو نرگن سمنند منہ بہر نہایو چابیس<sup>۵۵</sup> (کذا)

در صفات ہم کہ تنزلات است یعنی چھاچھ عبرت<sup>۵۶</sup> می نگرد و درین فرد

سطوتِ ذات و صفات باز جو -

تابہ عزم جلوہ آن بیساک می آید برون

خون زچشمِ حلقہ فتراک می آید برون

ہم درین معنی است:

بہ بویت زنده میگردند سوی کشتگان نگذر

کہ این آسودگان را باز بی آرام خواهی کرد

[۷۶] ترور کوٹ جوہار

دگر ناموس را از من سلامی  
 حال سالک است که نفرت از خودی خود مینماید که محکم ترین از حصن و  
 حصار است تا سفر دَع نَفْسِکَ وَتَعَالَیٰ بنماید -

تو خود حجابِ خودی حافظ از میان برخیز

[۷۷] کایا را که هیس دهرم

الشَّرِيعَةُ أَعَالِي - آری، دهرم یعنی دین موقوف بر جسم است که یافت دین از  
 افعال است و آن بی جسم میسر نیست - وَالطَّرِيقَةُ أَقْوَالِي [۷۷]

ترسم که من بمیرم و غم در بدر شود

ازین حسرت محافظت او میخواید و الحقیقه حالی چون حلاوت

گر تجلی خاص خواهی صورت انسان ببین

شخص را بشناس گوهم اول وهم آخر است

یافته در بزم - آن کوشیده مشهور است که حضرت ماحضرت غوث الاعظم  
 و سبحانی ما اعظم شانی - قول بایزید است قدس الله روحه، و این حال اهل  
 شهودست -

[۷۸] کایا را که هیس پاپ نه پن

مسافران تو از قید جسم آزادند چه

احتیاج به کشتی بود شناور را

مسافران منازل معانی را زاد و راحله صوری چه درکار -

دیگر شنو - کلام قدسی اینست: لَا يَنْظُرُ إِلَىٰ أَعْمَالِكُمْ ۵۷ وَأَعْمَالِكُمْ وَأَفْعَالِكُمْ  
 وَلَكِنْ يَنْظُرُ إِلَىٰ قُلُوبِكُمْ وَبِنَاتِكُمْ - پس ازین قول نیز هویدا گردید که جسم  
 موقوف علیه نیست بلکه بیحاصل است و مفصل درین مثل احوال اهل  
 کشف یافته میشود و گرنه در میان معنی مثلین تناقض رو دهد -

[۷۹] مان کا پیارا کاچه منه پیتا

درین مثل بیان آن شخص است که این شفقت را نشناخته و خود را در  
علاقی کثیف انداخته و آن اینست:

ترا زکنگره عرش می زنند صغیر  
ندانمت که درین دامگه چه افتاد است

هندی

میں لوک کو ٹھا کر ٹھاڑھو تم میں کچھو ٹھکوڑی  
تیروناوں لیت مرے ہوں تیرت ہوڑھوڑی

رمز دیگر شنو - لفظ ماں محمول بر مقام اصلی است که آنرا صور علمیه گویند،  
ازان زائیده و درعین آمده و پیارا آن که چون خواستم که خود را ظاهر کنم آدم  
را آفریدم یا آنکه آدم را بر نمونه خود آفریدم خلق آدم علی صورته و به الانسان  
سیری و صفتی موسوم کردم - پس معنی مثل باید دانست که با این کمال و  
ظهور ۵۸ اتم خود را عاجز و حقیر ظاهر نموده و به نابود شاد گردیده

از حادثات در صف آن صوفیان گریز  
کز بود غم خوردند و ز نابود شادمان

بیان اوست - آری

کسی مردی تمام است از تمامی  
کند باخواجگی کار غلامی

[۸۰] چکنا گهڑا

وصف دل عاشق است که خطرۀ ماسوی بروی قیام نگیرد و

[۸۱] گھر میں پکیں چوھے باہرے

این مثل نیز حال عاشق است و شرحش درین فرد پیدا است:

بظاہرم منگر گرچہ در نظر سبزم  
بسان برگی حنا باطنم همه خونست

[۸۲] گائے کھڑی رہی اوجھ کاڑھ لیا

درین مثل خوش حالتی است

قالبم اینجا و جان درکوی دوست

خلق را وهمی که جان در قالب است

کاشفی فرموده:

زچشم و غمزه و خط سیاه و زلفِ دراز

بحیله جان چو نگهداشتم ادا بگذاشت

[۸۳] ٹھالا بنیاں پھر پھر تولے

ٹھالا ازین قبیل است کہ بہ تمکین رسیدہ و از جستجو معطل گردیدہ و لذتِ ملکہ چشیدہ و بنیاں آن معنی دارد کہ دکانِ دلش از لذاتِ ہر مقام متلذذ است۔ پس همچو کاملی کہ ملکہ داشتہ و خود را معطل انگاشتہ ہر دم همان یک حسنِ حقیقی را در ہر لباس می سنجد۔

تو ہر رنگی کہ خواہی جامہ می پوش

کہ من آن جلوۂ قد می شناسم

واز خوشی در خود نمی گنجد و میگوید:

عاشقم ہفتاد جا یکجا مقید نیستم

یار کز ہرجای آمد بندہ ہم کم نیستم

[۸۴] لاکھ ابیر بیکل پڑھے تو ایک بھوس لاگے تھے (کذا)

ترجمہ حدیث است۔ اشارۃً بشرکِ خفی میکند کہ ہر چند بمرتبہ یکی رسیدہ، اَمَّا از شرکِ تمام نرہیدہ۔ حدیث۔ اَلشُّرْکُ فِی اُمَّتِی اَخْفٰی مِنْ دَبِیْبِ النَّمْلَةِ الَّتِی فِی لَيْلَةٍ مَظْلَمَةٌ عَلٰی صَغْرَةِ السُّودَاءِ (کذا)

اے کاش نبودمی عراقی

کزتست ہمین حجاب باقی



أذکر لیلۃ اللین خطاب با ابایزید بسطامی بود و ابیر برای آن گفته که محرمان  
چرا گاه فضای انس را شبانی میکنند و میرسانند -

[۸۵] اپنے مرے بن سرگ نہ دیکھئے

آری، از خود گذشتن معراج مردان است -

بیفشان بال و ہرزآمیزش خاک

بہ پرتا کنگر ۵۹ ایوان افلاک

دلبر سعی دیگران مہو<sup>۶۰</sup> کہ برای تو نرفته اند، و از گفته کسان خورسند مشو  
کہ برای تو نہ نگفته اند -

[۸۶] گانوں کا جوگی، آن گانوں کا سِدھ

درین مثل اشارت بہ نَفَخْتُ فِيهِ مِنْ رَوْحِي \* میکند کہ در شہر وجود از  
کثافت<sup>۶۱</sup> نفسانی لطف او یافته نمی شود و با اینہمہ در مقام علوی بہ شراقت  
و براق متجلی و منور است -

دیگرشنو درین مثل صفت انسان کامل است - گانوں کا جوگی یعنی

در مقام ناسوت کہ امکان است بحکم انا بشر مثلکم \*\* طعن بدخواهان و بی  
بصران گشته و در دارالقرار و جوب از سلطنت انا احمد بلا مہم برمسند شاهی  
نشسته، کافری بہ حضرت رسول اللہ صلی اللہ علیہ و سلم در ایامی کہ حضرت  
قاسم وفات یافته بود<sup>۶۲</sup>، ابن ابتر گفته، وَهَذَا سَاحِرٌ أَوْ مَجْنُونٌ وَ مَهْتَرُ جَبْرَيْلَ  
علیہ السلام در لامکان از پس پرده لالی وحی از وسفته صَلَّى اللہ عَلَیْہِ وَسَلَّمَ -  
سبحان اللہ حد رمز رفته -

ماہیچ نہ ایم جملہ مایم

گہ چون مگسیم و گہ ہمایم

[۸۷] بلی کے بختوں چھینکا ٹوٹا

گُربہ فی الحقیقہ حریصِ آمال است و عاشق ہم حریصِ جمال و جویایِ وصال -

پس عاشق میگوید که آنچه در ناپود بود در وجود<sup>۶۳</sup> آمد و از غیب به شهود<sup>۶۴</sup> آری ، مدد<sup>۶۴</sup> طالع بود کاری که از بازوی سعی نمی گشود، خود بخود از هر رنگی جلوه فرمود -

هر لباسی که به پیش نظرت می آید  
خلعت<sup>۶۵</sup> تازه برای قد دلجوی کسی ست

[۸۸] اینا دام کھوٹا تو پر کھا کون کب دوس

اینجا دام اشارت بعمل<sup>۶۶</sup> سالک است که گشودی از و نیافته و قلب گشته -

قلب سیاه بود ازان در حرام رفت

پس ترک اعتراض از مرشد میکند و میگوید - اگرچه خورشید علی السویه برقع ظلمت در نوید است، اما روی گازر سیاه و روی جامه سپید است

پس ترک اعتراض از مرشد میکند و میگوید - اگرچه

خورشید علی السویه برقع ظلمت در نوید است، اما

روئی گازر سیاه و روی جامه سپید است -

طیب عشق مسیحا است و مشفق لیک

چو درد در تو نباشد کرا<sup>۶۷</sup> دوا بکنند

[۸۹] اوکرو اور بھونک (کذا)

دلی داریم و اندوهی، سری داریم و سودائی

(مصراع) نمی دارم جز اندوهی و سودای من محزون

[۹۰] مرے ہوت کی بڈی بڈی آنکھیں

قول عاشق است که خطاب بدل<sup>۶۸</sup> کرده -

مسلمانان مرا وقتی دلی بود

که باوی گفتمی گر مشکلی بود

دلِ همدرد و یارِ مصلحت<sup>۶۹</sup> بین  
 به تدبیرش امیدِ ساحلی بُود  
 کنون شایع شد اندر کوی جانان  
 چه دامنگیر یارب منزلی بُود

العاقل تکفیه الاشارات -

دیگر بشنو - مرے ہوت، اشارت به مردگی جسم است کہ مُتواقبل ان تموتوا پس جای کہ اینچنین موت است الزم وانسب کہ چشمانش حق بین و جلوہ چین باشند -

[۹۱] شرکت کی ہانڈی ہزار موں پھوڑی

ازین مثل اشارت به گنجِ مخفی کرد - شرکت آن کہ اضداد استعداد و قابلیت در وی پدید است و ہانڈی عبارت به حال جامعیت نموده و بازار اشارت به ممکنات کردہ - پھوڑی یعنی در ظہور آوردہ -

ہمہ رنگی ز بیرنگی ست گر بینی بچشمِ جان

بسا رنگی کہ می زاید<sup>۷۰</sup> چہ از دلہا چہ از گلہا

یکی مؤمن یکی را کافر او کرد -

[۹۲] ساه کے بھون ہری دونیں

اشارت به افتادگی و خاکساری میکند پس باید دانست آنجا کہ افتادگی و خاکساری پیشتر یافت ہم بیشتر و ساه آن معنی دارد کہ در امر معروف خاین نیست -

[۹۳] ٹٹو مارئیے تازی کے کان مونہہ

درین مثل ارشاد از ریاضت است - ٹٹو یعنی جسم و تازی یعنی دل - پس شکستی<sup>۷۱</sup> و ضربی کہ در حال ریاضت به جسم میرسد دل متنبہ میگردد و در بی آن کار<sup>۷۲</sup> انکار نمی نماید - آری، یافتنِ حلاوتِ دل موقوف بر ریاضتِ

جسم است -

اندرون از طعام خالی دار  
تا درو نور معرفت بینی

و دل را با تازی برای آن مناسب داده که در ترک و تاز فضای مهمیز هادارد  
فامًا:

دلی که دلدل میدان کپریا باشد  
نه در طریق هوا مرکب ریا باشد

دیگر بشنو، دل را ثو<sup>۷۳</sup> میگوید و روح را تازی دانی - اگر خود را بیازی  
بحمل آن که ضربی که بدل در حالت شغل میرسد، حضوری روح پیدا  
میگردد -

[۹۴] حمایت کی گدهی عراقی کون لات مارے

آری

شیران زادب پای به بوسند غنم را

لفظ حمایت آن که عارفی که در کس و ناکس تعبیه ذات دیده بی تردّد مصروف  
و نثار آن گردیده - روزی رسول<sup>۷۴</sup> مقبول<sup>ﷺ</sup> میفرمود که با اهل برص مقابل  
نباید شد و مدارای شراب و طعام نباید کرد - همدین بود که شلنجی در باغ  
حضرت صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ آمد و نشست فی الفور آنحضرت صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ  
حلوای گرم پخته پیشش بُرد و از دست مبارک خود لقمه لقمه دردپنش می  
انداخت و او بر هر لقمه گریه میکرد، ناخوشیهامی نمود که لقمه رابه سختی  
چون می اندازی که دهنم درد میکند و آن حضرت صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ بسیار  
ملول میشد و عجز و عُذر میفرمود - باید دانست که حمایت ذات<sup>۷۵</sup> خدای تعالی  
درین حال نمودار بوده و گرنه شلنج را خود امر فرموده چنانچه بالا گفته -

[۹۵] کنتی و کوتھنی ترکس کہاں ٹانگوں (کذا)

درین مثلِ حالِ درویشانِ اہلِ ظاہر است کہ کاری و کرداری را ندارند و شمارمی خوابند۔

[۹۶] کنتھ نہ پوچھے بات ری میرا دھن سہاگن ناوں

مبین این حال است ، مؤلفہ:

زخود رفتن ہم آغوشی است باآن دلستان مارا

ہلی جزآب ننہایند غواصانِ دریا را

[۹۷] ناوں کپوری اگلے بس

حیف برآن کسی کا نامش انسان و قول و فعلش مانند حیوان۔ ای ابدی در بدی مرو۔ بنگر کہ چرا آمدہ ای ، حیوان نہ ای کہ بہر چرا آمدہ ای۔

[۹۸] گونگے کا گڑ

ہر آن ذوقی کہ من دارم بگفتارم نمی آید

آری ، در مغزجان سرشته اند بر روی کاغذم<sup>۷۶</sup> نبشته اند من عرف الله کلّ لسانہ

[۹۹] سوناں اور سوگندھ

وصفِ انسانِ کامل است کہ ہر چند بالقوہ مخزنِ اسرارِ الہی است اما بالفعل ہم متجلی بحلیہ جمالِ نامتناہیست۔

[۱۰۰] اندھلا بانٹے ریوڑی پھر پھر اپنوں دیہہ

بشنو اندھلا یعنی غیر را نہ بیند و برحالِ یگانگی نشیند۔ بس ہر عرفان کہ می گمارد و ہرذوقی کہ برمی دارد و بہ ہر کہ جان می سپارد بدوست میدادہ باشد قاینہا تولو فتم وجہ الله۔ \*

[۱۰۱] مونڈ مونڈایا اور اولے پڑے

باید دانست که موند موندایا عبارت از فقر و طلب میکند یعنی طمع دیگر<sup>۷۷</sup> از سربدر کرده - اولی پڑے اشارت از سودا و واردات و تصدیعات و امتحان این راه میگوید -

این قدر بسکه براهت سرو سودا دارم  
مشهور است که آره برسر ذکر یا<sup>۷۸</sup> علیه السلام راندند -

[۱۰۲] بات برای جو کپی اینچا کھینچا جاتی

مقوله کامل است - بات برای اشارت به غیر و ماسوی کرده یعنی غیرت معشوق سخن غیر را گنجایی نمی دهد - بر تقدیری اگر بوقوع هم آید موجب کشمکش عارف است چنانچه خطاب یا<sup>۷۹</sup> ابایزید بسطامی رحمة الله تعالی علیه بود - اذکر لیلۃ اللین -

دیگر شنو - بات برای اشارت بالوہیت میکند یعنی در اظهار آن حالتی است که بر منصور حلاج رفته قدس الله روحه، - آری

سہنا ڈرے پیارموں کوکھ بیڑی ہوے  
یعنی این مثل در حکایت حل گشته و حاصلش آنکه: شمشیر نالہ بگہ بے ، ری آ  
در زیر گلیم تست هشدار

[۱۰۳] روئیں راج نہ پائیں آری  
عرفی اگر بہ گریہ میسر شود وصال

صدسال میتوان بہ تمنا گریستن  
[۱۰۴] جہان روکھ نانہہ تہان اُنڈ ہی روکھ

میگوید: جہان روکھ نانہہ یعنی صحرائی لامکان و فضای بی نشان کہ تعیین و نشان ندارد و ہمین تشخص شخص صدسال است کہ شجرۃ زیتونہ لاشرقیہ ولا غریبہ\* آلیہ وصف اوست - قول حسین واعظ رحمة الله علیہ است کہ تا تو

در میان نیامدی کرانه پیدا نشده - ۱۷۰/۱

محیط مطلق و بیان ندارد بحر احدیت

بقینم میشود هر دم که ما باشیم و ساحلها

[۱۰۵] جب گهر آے پائنے تب گئے کردند کھان

در مقدمه سلوک میگوید یعنی جوانی مورد و مرکز عرفان است و طفلی و پیری را ازین حالت حرمان پس موسمی که مهبط انوار الهی<sup>۸۰</sup> باشد گذاشته در طلب باطل نفسانی چون رفته

هر نفس نورسیده مہمانی است

پاس دارش که بہتر از جانی است

[۱۰۶] گھر کا قاضی دو درے اگلے

من از بیگانگان چندان ننالم

کہ بامن ہرچہ کرد آن آشنا کرد

روزی لیلی را آزار شده بود - عہدی در میان آورده، اگر صحت باہم دیگی از آس پختہ بنام خدا بہ فقرا دہم - المقصود بعد فرصت دیگی پختہ از دست خود یک یک کفچہ در کاسہ ہر یک فقرا و غربا میداد - کسی بہ مجنون اطلاع داد کہ لیلی امروز فرصت یافتہ طعام بہ فقرا میدہد - ترا ہرگونہ رفتن و از دستش طعام ستدن و او را دیدن لازم است - بہرحال فی الفور مجنون کاسہ گرفتہ خوشان و شادان پیش لیلی رسیدہ کاسہ فرا کرد - لیلی برکاسہ اش چنان کفچہ زد کہ پارہ شد - مجنون برقص آمد و خوشیہا کرد<sup>۸۱</sup> - عزیز من رمز یگانگی درین نقل پیدا است -

الہی شوخ خونریزی رسان کز تیغ استغنا

سرامید من بریدہ در دامانم اندازد

تو نظر باز نہ ای ورنہ تغافل نگہ است<sup>۸۲</sup>

تو سخن فہم نہ ای ورنہ خموشی سخن است

[۱۰۷] مری بچھیا پانڈے کے ناوں  
تحقیق است۔ مری بچھیا اشارۃً بہ موتوا<sup>۸۳</sup> قَبْلَ اَنْ تَمُوْتُوْا میکند۔ آری نیاز  
تو ہمیں کہ خود را در بازی تا بادوست بسازی۔

تو خود حجابِ خودی حافظ از میان برخیز

[۱۰۸] آگوں دَوڑ پچھوں چوڑ  
حالِ کاملست کہ ہر رتبہ را پسِ پشتِ دادہ طی مراتبِ کردہ۔  
اگر طالبی کین زمیں طی کنی

نخست اسب باز آمدن ہی کنی  
مردی کہ در صف ہیجا بہ ہیج پشتِ دادہ روی نیاورد، در منقبتِ علی است  
کرمِ اللہ وجہ یعنی ہر مرتبہ را کہ پسِ پشتِ کرد باز بدو روی نیاوردہ۔

[۱۰۹] جوئی پانڈے کی پوتھی سوئی مکھ بچن  
اشارت بہ دل و زبانِ صدیقان است کہ اقرار باللسان و تصدیق بالقلب وصفِ  
انسان است۔ نفاق را گنجایی نیست۔

[۱۱۰] اونٹ کی چوری نہورین نہورین  
طرفہ تماشا است۔ نہورین نہورین اشارت بہ مراقبہ میکند یعنی مراقبان<sup>۸۴</sup>  
معانی چون سردر گریبان کشند حلاوتِ عرفان کہ علو درجات است<sup>۸۵</sup> در برمی  
گیرند۔ وچوری عبارت از آنکہ دیگرانی نمی فہمند کہ چہ میکند<sup>۸۶</sup>۔ دوہا<sup>۸۷</sup>

احمد نِت اونگھے رہیں، لوگ جانے اونگھانہہ  
بورا لوگ نہ جانے، اونگھے اونگھے<sup>۸۸</sup> جانہہ

[۱۱۱] تیر کے منہ لچھمیں

اشارت بہ گفتارِ دل کردہ کہ ہمہ لذاتِ تابعِ اوست۔ مثل

[۱۱۲] سوئی سستی جن بہانڈے سمیٹی



هم خدا خواهی وهم دنیای دون [۸۷۱]

این خیال است و محال است و جنون

آری:

[۱۱۳] چھوڑے گاوں کا ناوں کیا<sup>۸۹</sup>

و

[۱۱۴] مرن چلے سوگ سامهنے<sup>۹۰</sup>

از همین قبیل است و معنی هر دو مثل یکی ست -

اگر میل این راه داری درست

بکام نھنگ است منزل نخست

[۱۱۵] کھیتی کھسم سیتی

اشارت به ممکنات میکند یعنی رونقِ اسما و صفات بی مسمی و ذات نیست  
وَنَفَخْتُ فِيهِ مِنْ رَوْحِي\*

چو یک ساعت کند<sup>۹۱</sup> پنهان ازان روی

فتد در عرصه نابود شان کوی

ازین معنی مثل گفتگوی معطله غلط شده - مثل

[۱۱۶] آندھلے کوں اپنا گھر سو کوس تیں سوچھے

وصف نابینا است که بالا گذشته و اکثر جا گفته شده، پس عجب نابینائی که  
مقام اصلی خود را کُلُّ شئی يَرْجِعُ اِلَى اَصْلِهِ همواره می بیند -

[۱۱۷] کول کوئی بلرام سیکا

آری

تو قائم به خود نیستی یک قدم

ز غیبت مدد می رسد دمبدم

[۱۱۸] میرے ہیں سے آگ لائی، ناوں دھرا بیسُنڈر<sup>۹۲</sup>

ارشاد برتنبہ انانیت است و اشارت بیارِ امانت<sup>۹۳</sup> می سازد کہ ہر چہ هست ازوست - از خود شمردن نادانی ست کہ الحادِث إذا قورن بالقدیم لم یبق لہ، اثر (کذا) باید دانست کہ غیر از جلوہ رأیت رَبِّی بَرَبِّی و یگری و خلی و نامی ندارد بی یَنْطِقُ و بی یَسْمَعُ و بی یَبْصُرُ بیان اوست آری :

[۱۱۹] کھانے کو علاء الدین، چیزنے کو فیروز<sup>۹۴</sup>

گفتن لایق نیست چون کہ ہرچہ هست ازوست و بہ دوست و هموست<sup>۹۵</sup>، بہ دیگری منسوب نمودن نادانی است۔

(مصرعہ) عبارت را اشارت گفت برخیز

(مصرعہ) نظارہ جمالِ خدا جز خدا نکرد

عزیز من رموزِ ذاتِ معارف در عبارت نمی گنجد۔ تعلق از اشارت دارد، پس از علم رسمی حصولی نہ<sup>۹۶</sup>۔ مثل

[۱۲۰] تھوتھا پھینکے اڑ اڑ جائے

این بیچارہ کہ خود درین امر عاجز است و حیران گو استعدادی و طاقتی کہ بہ دیگران ارشاد نہاید۔

[۱۲۱] آپہے بابا مانگتے، دوار کھڑے درویش

لیکن ذوقی و وجدانی در آئی کہ سربر کند این کس معطل می ماند و تابِ اخفای آن نمی دارد۔

[۱۲۲] کون کہے راجا ڈھانک پتھ

پس الزم وانسب آنست کہ گویندہ همان است، نہ این ناتوان و ہیچمدان۔

[۱۲۳] ابیر کی ڈھینڈی مہیتا سرخرو

یا آنکہ:

[۱۲۴] تیل تیلی کا بہگت بہیا جوگی

گفتن و منسوب نمودن کار نادان است - آری

نی کہ هر دم نغمہ آرایی کند

فی الحقیقہ ازدم نایی کند

[۱۲۵] مرے پر سو ڈرے

وہ وہ چہ خوش است - نازِ معشوق را جز نیازِ عاشق بر نیاید<sup>۹۷</sup> -

من اندر خاکِ میدانش لکد کوبِ بلاگشتم

هنوز آن شہسوارِ من سر جولانِ گری دارد

و مختصر آنکہ

نزدیگان را بیش بود حیرانی

یعنی نزدیکان و مردگانِ حقیقی -

[۱۲۶] کھانیں کون اونٹ لادنیں کون مرغی

عبارت از نفس میکند کہ حریصِ آمال است و در لجاجت و سماجت کمال آزو

<sup>۹۸</sup> نیاز کہ اگر عالمی در اختیارش دهند قانع نشود و در بارِ کشی یاد حق تحمل

نمی آرد -

خلافِ نفسِ کافر کُن کہ رستی

پس باید کہ خصایلِ نامحموده اش نیز اسبی کہ در سوختگی اش عینِ

افروختگی است - مثل:

[۱۲۷] کٹے تو کسان کا، سیکھے تو نای کا

اینجا کسان را بانفسِ مشابہ کرده، یک تہاشای است و در نوشتنِ راست نمی

آید<sup>۹۹</sup> - مَن فَهَمَ فَهَمَ - ونای کا باسالکِ مناسبت داده کہ خیالِ غیر را منزہ شد -

مثل

[۱۲۸] میں تیری کھچڑی کھاوں، تیں میرے لڑکے کھلاؤ

نادر مثلی است که بیانش آن باشد یعنی ای رحمان و رحیم من از لذات نعیم تو  
و حلاوتِ ماورای امید و بیم تو متلذذ شوم و هر باری و تعلقی که هست بتو  
سپردم - همدرین معنی بزرگی فرموده :

فرزندِ بنده ایست خدا را تو غم مخور  
تو آن نه ای که بندِ خداوند پروری

همین گر مقتل است گنجِ سعادت برای اوست وز مدبری است، رنجِ زیارت  
چه می بری ۱۰۱، درین مثل معنی توکل پیدا است، آری، معنی المخففون هویدا -

سپردم بتومایه خویش را  
تودانی حسابِ کم و بیش را

آه صدآه

طفل تا گیرا و تا هویا نبُود  
مرکبش جز گردنِ بابا نبُود  
چون درشتی کرد دست و پا نمود  
در فنا افتاد و در گورِ کبُود

[۱۲۹] میرے میاں کی اُلٹی ریت، ساون مانس اُٹھاویں

بِهینت

حالِ سالک است - ساون مانس، اشارت بر جریانِ اشک کرده و اُٹھاویں بهینت  
بقیام عمارتِ دل منسوب نموده ۱۰۲ یعنی سرانجام و قیام عاشق در زاریست  
که مادو عاشقِ زاریم و کارِ مازاریست

سودازدگان ۱۰۳ راجز زاری ۱۰۴ کاری نیست و غیر این وسیله در حریمِ جانان  
باری نه فلیضحکوا قلیلاً والیبکوا کثیراً\*

زین واقعه هیچ دوست دستم نگرفت

جُزدیده که هر چه داشت در پایم ریخت

واین خود هویداست که درین حال چشم را آب و تاب بی نهایت نیست  
و میرے میان کی اُلٹی ریت، اشارت برناز معشوق نموده - آری  
دودھیل گائے کی دو لائیں سہنی [۱۳۰]

رمز نادر است

[۳۱] جیسا مونه تیسے تھہڑ

آری يُكَلِّمُ النَّاسَ عَلٰی قَدْرِ عُقُوْلِهِمْ بابوالهوسان واهل خرد سخن عرفان هم چو  
دُری پیش حیران ۱۰۵، فی الواقع خرد را چه یارا

ای که از دفتر عقل آیت عشق آموزی

ترسم این نکته به تحقیق ندانی دانست

[۱۳۲] ۱۰۶ بوڈھے مُنہ مُنہانسے

فی الواقع

عشق هر جا که سر برافرازد

پیر صد ساله را جوان سازد

چه خوش است

هرگه که یاد روی تو کردم جوان شدم

[۱۳۳] سوت که بنولے هو جانہہ بڈھیا پنیٹھہ بن نہ رہے

حال شوریده است - سوت عبارت از تعلق و تدبیر است یعنی ماند یا  
نماند ۱۰۷ - ہندی -

جہے ہو سو آج جاہو مادھو

جوگی پیت جن جاہو میرے من تیں

و بڈھیا بمعنی کبیری که درین حال کمال دارد - و پنیٹھہ اشارت به لبس جدید  
که بر آن لباس تازه و صفات بی اندازه در نظرش می آیند - المقصود همه را  
باخته و هردم باجمال نامتناهی که چندمین ۱۰۸ حروف از یک سیاهی است،

ساخته، خرید و فروخت دارد -  
 خریداران جانان جان خوشند  
 به گرد هندوش ایمان فروشند [۱۰۶]

[۱۳۴] ۱۰۹ اوچھی لڑای کا کالا مونہہ

فی الواقع جهاد اکبر باید لشکر هستی را نرواید -  
 سرمستانه برصفهای مژگان مینرتم خود را  
 عزیزان همت یاران دعای دوستان هونی

[۱۳۵] منوان گنگا انہایا ہے، کہا گھدای کس کی رہی

لاف "من بینم" میزند در تذکره الاولیا نوشته که حضرت جنید بعد بیست سال  
 به هوش آمدند، گفتند تمام عالم بنده من است -

[۱۳۶] اندھلون کا ہاتھی

بیان ابن مثل در مشنوی مولوی رحمة الله عليه مبين است -

[۱۳۷] عاشقی اور ماماں جی کا ڈر

آری

تعلق حجاب است وبی حاصلی

چوبیوندها بگسلی واصلی

[۱۳۸] بھولے چوکے ڈنڈ ماں لابه

باید دانست بھولے چوکے، اشارت به محویت میکند یعنی هر چند که سالک  
 رامحو بیشتر<sup>۱۱۰</sup> یافت معنی هم بیشتر -

کسان را درین بزم ساغر دهند

که داروی بیهوشیش در دهند

[۱۳۹] آگ کھاء سو انگار اگلے

سبحان الله وقتی که آتش نار الله الموقدة التي تطلع على الافئدة\* در دلها زبانه  
میزند و در زبانها و بیانها هم نمودار میگردد -

برزبان چون حرف عشق آرد گذار [۱۳۳/]

شعله ای برشعله ای بینی سوار

روزی حضرت مخدوم شیخ بهاء الدین سهروردی قدس الله روحه هم درین  
معنی سخن میفرمود - ناگاه شعله آتش از زبان مبارکش جدا شد و در هوا ناپیدا  
گردیده - آه صد آه -

دلا بسوز که سوز تو کارها بکند

[۱۴۰] دیس چوری پردیس بهیکه [۱۳۵/]

حال کامل است یعنی در امکان سرسان (کذا) است و خراب که الدنيا سجن  
المؤمنین و در لامکان نهایت سیراب و فیضیاب،

گدای کوی تو از هشت خلد مستغنی است [۱۳۵/]

رتبه علوی را که پردیس گفته و دیس نگفته، مقدمه سلوک است که مسافر  
معنوی عبارت ازوست و طریقه عروج در گفتگوست و الا نه وطن اصلی  
همواست کُلّ شئی یرجعُ إلى أصله خصوصاً نزد ما مردم نادان که باتعلق چندان  
متخلق شده ایم که سوای امکان دیگر<sup>۱۱۱</sup> از جان رفته و نیاداست - مثل

[۱۴۱] راجا چهوڑے ناگری جس بهاوے تس لیهو

مقوله مردان دین است - مثل

[۱۴۲] لیهویه پروسن جهونثرا نت اٹھ کرتی راز شا باله

لطیفه رهروان یقین است - مثل

[۱۴۳] گنگا گنیں منڈاآیس سده

آری، هر که مجالست با این قوم کند گو هرچه مجالست از سربه شناوری درین  
بحر کردن آسان است -

بکام نهنگ است منزل نخست  
 "من مانی گهر جانی" نیست که مثل

[۱۴۴] قاضی نیاونه کرینگے تو گهر جانے دیگا ۱۱۲

چنانچه قول دیوانه است،

چو دامنگیر یارب منزلی بود

[۱۴۵] کتے کو پنڈول ہی میٹھا

اشارت به نفس است که امتیازی ندارد - مثل

[۱۴۶] تیر نه کمان، الله کی امان

باید دانست که تیر و کمان اشارت بر تدبیر است و آنجا که تدبیر را گنجایشی نیست، عین سلامتی و امان است -

[۱۴۷] چهیری جیبه سوں کہی سَجنا ۱۱۳ کہی آلونی

بھنی ۱۱۴

درین مثل نیاز عاشق است و استغنائی محبوب

ہی مزد ۱۱۵ بود و منّت هر خدمتی کہ کردم

یار رب مباد کس را مخدوم بی عنایت

نی نی

[۱۴۸] پیٹ چلے جیوں پرہونس

احوال ایشان است کہ هر چند شکست بیشتر می یابند بست زیادہ تر سازند،

چنانچه کسی گفته ۱۱۶ دوها

ہریا ہر سوں بیت کر، جیوں کسان کی ریت

۱۱۷ دام جو گئے دکھ کتھان، توڑ کھیت سوں پریت

مثل



[۱۴۹] مُلآن کی دوڑ مسیت تائیں

بشنومسیت اشارت بہ دل است یعنی حالِ مردِ آگاہ را هموارہ توجہ طرفِ دلِ صنوبریست۔

کس ندانست کہ آن شوخ بہ کاشانہ کیست [۱۵۰]

بدرِ دل بنشینیم و یک آواز دہیم

[۱۵۰] ٹوٹی بانہہ گل چندی

بدانکہ ٹوٹی بانہہ بر رفعِ علایق و لواحق کردہ یعنی از ہمہ گسستہ و در خود پیوستہ، آری

در خود چو نظر کنی جهان را ۱۱۸ بینی

کونین و مکان وہم زمان ۱۱۹ را بینی

بیخود چو بخود رسی خدا می داند [۱۵۱]

جان را بینی تو جانِ جان را بینی

[۱۵۱] اُس ہاتھ کا مانڈا اِس ہاتھ

ہر عمل اجری و ہر کردہ جزایی دارد

[۱۵۲] مانگ کھانا مسیت سووناں ۱۲۰

جانم ہنگر۔ مانگ کھاناں اشارت بہ مظهر کہ مراۃِ جمال ۱۲۱ اوست کردہ و

مسیت بہ دل مناسبت دادہ، آری اہلِ دلان را ہر دم افطار از نگاہ است کہ

وَأَنْظُرُوا بِرُؤْيَةِ بَيَانَ اوست و هموارہ در دل آرامگاہ است کہ لِي قَلْبِ أَنْ عَصِيَتْ

فَعَصِيَتْ اللّٰهَ در شانِ اوست۔ [۱۷۵]

[۱۵۳] ہونہہ کے کپھوں تو کرئیے کا کپھوں (کذا)

درین مثل ماضی و مستقبل را گنجایی نمی دہد و از دمِ حال ارشاد ۱۲۲

میکند۔

از آمده و رفته دگر یاد مکن (۱۵۳)  
 حالی خوش باش و عمر برباد مکن  
 ودان که مقصود اینست:

[۱۵۴] چار دنان کی چاندنی بهر آندهیارا پاکه

بیان ۱۲۳ واردات است که برسالک میگذرد - چاندنی عبارت از تجلیات تلوین میکند و آندهیارا اشارت بنور ذات که لایزال ۱۲۴ است مینماید و معنیش آن که در حالت کسب از اشتیاق تمام و طلب مالا کلام میگوید یعنی تلوین راطی نموده به تمکین می رسم، آری

هر کرا دو روز او یکسان بود  
 سود عمر او همه تاوان بود  
 [۱۵۵] کانیں چوٹ کنانوڈیں ۱۲۵ بهینٹ

درین مثل حال نظر بازان است - کانان چشم یک بین و حق بین دارد و دُوبین نیست - پس وهمی هم از غیر نزدش ضربی است شدید، و کنانوڈین ۱۲۶ بهینٹ هم ازین قبیل است - برداناست پدید - العاقل تکفیه الاشارات -

[۱۵۶] جهنکا مول روه رو کاولے (کذا)

بشنو جوان مردی که برنقطه وحدت رسیده، همه مراتب تنزلات تابع اوست من  
 لَهُ الْمَوْلَى فَلَهِ الْكُلُّ - هندی

برمه جو جب تم جیتنی موتن میا کرتب جگ موتن جیتو (کذا)

[۱۵۷] چلتے بیل نہ دیجے آڑ

قول کامل است یعنی هر دم که هست در یاد مولی می آید و میرود - احتیاج  
 تقید نیست

یادش کنم ارشود فراموش

سوختنِ بی تکلف و ساختنِ بی تصرف، رمزی است عجیب -

[۱۵۸] گھر بیاہ بہو کنڈوں کو جاے

درتست ہرچہ بیطلبی ہان غلط مکن  
بس میگوید یعنی بظاہر مقید مشو، مولفہ :

کوہ ما با لالہ و گل روکنند

حیف لعل بی بہای درمن است

[۱۵۹] گھر آے سانپ نہ پوجے، بابنی پوجن جاے

این ہر دو مثل یک معنی دارد۔

روزت بہ تو بودیم و نمی دانستیم

شب با تو غنودیم نمی دانستیم ۱۲۷

[۱۶۰] گود کی چھوڈ کیں پیٹ کی آس

این مثل ۱۲۸ رنگینست و معنیش بالعکس عوام است، یعنی گود را اشارت  
بظاہر کردہ کہ بی حاصل است و پیٹ از باطن مراد داشت کہ حصول ۱۲۹  
جاویدگی ازو گشودہ۔

[۱۶۱] لکھیں دہنیاں بانچیں کرتار

مردی کہ بمرتبہ الوہیت رسیدہ، ہر رمزی کہ ازو بوقوع آید، جز خدا دیگر  
ندانند۔

[۱۶۲] جوگی کا کے میت

جوان مردان کہ سیر تلوین می کنند۔ الفتی و خصوصیتی ہیچ ازان مقامات  
منظور ۱۳۰ نمی دارند، اگرچہ نہایش و لذات آن رتبات حلقہ بہ گوش ایشان  
است اما تابع بودن نہ کار دوریشان است۔ المقصود باہیچ مقامی استقامت  
نمی کنند کہ

[۱۶۳] بہٹ پڑا وہ سونا جا سوں ٹوٹے کان

حق علیم است ۱۳۱ کہ کرم روان را در تنزلات تلوین آمدن و ماندن ازان

قبیل ۱۳۲ است کہ

[۱۶۴] بھولیس بانبھن گائے کھائے

چون بہ این سخنان رسی ، آن زمانِ حلاوتِ آن ۱۳۳ معلوم نہایی - بہ نظرِ سرسری نہ بینی چنانچہ

[۱۶۵] آندھلا بگلا کیچ کھائے

کارِ جهان باختن است و خود را از خود در انداختن نہ آنکہ درین امر مصلحت ساختن کہ:

[۱۶۶] سسون جاؤں یا گوسوں

و در جان دادن چندین جانها نثار تو سازند -

[۱۶۷] اوڈن ہار بہور یادیہہ بلینڈی دوس

یعنی امرِ علوی را رو میکنی و بر جانبازی سخن می آری و مرتکبِ غیر ماسویِ اللہ میشوی - جانم زنہار زنہار کارِ امروز را بہ فردا نیفگنی ۱۳۴ کہ

[۱۶۸] گھوڑا چابیے بنائکی کون ٹک پھرتی آئیو

پس باید کہ زود آئی تابیاہی و خیالِ حیوانی و نادانی را از دل بزداہی -

[۱۶۹] کوڑھ میں کھاجھہ

ہر چند می خواہم کہ بہ اشارۃ عرفان ہی محابا مشیر نشوم و از تدبیرِ سردہم کہ

[۱۷۰] سانپ مرے نہ لاٹھی ٹوٹے

وازین راہ فاش گفتن مصلحت نمی بینم کہ

[۱۷۱] کولھو سیں کھلی اتری، بھئی بَلد ہوں چوک

رازِ پوشیدہ با اہلِ آز یعنی باحیوان چون بازم فامادرِ آبی کہ تعبیرِ شوق و

تسلطِ ذوقِ مستولی میگردد -

[۱۷۲] دھینگ دھینگا بلو کاراج

کاروبار اختیار از دست میرود -

(مصراع) تیری ست و بی کمانش در دست کسی ست

(مصراع) گفتگوی باکمانداری محلّ تیر ۱۳۵ نیست

آری ، سخن عشق آمدنی است آوردنی نیست وَاِلَّا نَهْ حَالِ اِنْ عَاجِزٌ مَعْلُومٌ

کہ:

[۱۷۳] کب کے تیلی کب کاہلا

عمرے باید کہ یار آید بہ کنار

[۱۷۴] کالہ ہیں بنیاں آج ہیں سیٹھ

بودن دشوار است و یقین است کہ:

[۱۷۵] ہوس ہی میں پہاگ

مبتدی را حال منتهی گفتن کی سزاوار است -

[۱۷۶] کہاں راجا بھوج کہاں گنگا تیلی

چراغِ مردہ کجا شمعِ آفتاب کجا

المقصود ہرگونہ درین امر قاصر مآما بہ حکم آنکہ:

[۱۷۷] بھیڈ ہسر اٹھی جھلی پڑی

کہ عشق آسان نمود اول ولی افتاد مشکلا

از بی استعدادی خود قاصر م و یک چند سطری کہ نوشتہ ام:

[۱۷۸] اندھلے کی بٹیر

یا آنکہ:

[۱۷۹] کوہڑی لات بن گئی

تعجب نیست:

[۱۸۰] ٹاٹ کا جاماں مونج کی بخیا

قال موافق حال خود زده ام ۱۳۶ - الہی ہرچہ گفتہ ام برای تو گفتہ ام و بہ تو  
گفتہ ام و از تو گفتہ ام -

گرم جرم بینی مکن عیب من  
توئی سر برآورده از جیب من

الہی از جلال تو حیرانم و در جمال تو نگرانم کہ:

[۱۸۱] بھوئیں نانہہ پربت

الہی از کبریائی تو دلم ترسناک است چنانچہ:

[۱۸۲] لکڑی کے ڈر بندری نانچے

الہی از حالت خود کہ:

[۱۸۳] اور نباسے تو نہری سو پاتن کروای (کذا)

نہایت غمناک

همچو من ناقابلی در صلب آدم دیدہ بود

زین سبب ابلیس ملعون سجده بر آدم نکرد

الہی ہمتی بخش کہ:

[۱۸۴] سوگز واروں گز بہر نہ پہاڑوں

یعنی پردہ تعدد کثرت دریدہ، بر مرکز یکی مستقیم و آرامیدہ شوم - الہی در

لذت جمال خود چنان حریص کن کہ:

[۱۸۵] چنے چبائے کے انگلی چاٹے

یعنی سر موہم شرک نہاند و ہیچ ازان بہ گذارم - الہی ہر عملی و فعلی میکنم

لایق درگاہ تو نیست - عبادت من نادرست و ارادت من سست چنانچہ:

[۱۸۶] چیلہ ماندے لے گئی بتا ٹھاڑی ناوں

الہی طاقتم طاق است، لذت شوق و ذوق را بر من شاق مگردان کہ:

[۱۸۷] ادھیلے کی بڈھیا ٹکا منڈا ونیس

الہی عاجزم و ناتوان - الہی برکردارم خردہ مگیر کہ: [۱۵۶/۱]

[۱۸۸] ایک گھر ڈاین بھی چھوڑے

و تو رحیمی و غفوری و ستاری - الہی حلاوتِ روحی ارزانی فرمای کہ از سرکشی نفس در آزارم چنانچہ:

[۱۸۹] دبی بہات مون موسل

الہی عبادتِ نفسانی ازان قبیل است کہ:

[۱۹۰] چہبری نے دودھ دیا پر میگنی بہرا

کیفیت روحانی کرامت فرمای:

[۱۹۱] مار گسٹیاں تیری اولے

ہم چو مرغ نیم بسمل مانده ام در دام تو

یا بکش یادانہ ده یا از قفس<sup>۱۳۷</sup> آزاد کن

این بیچارہ راچہ چارہ - تن بہ تقدیر و تسلیم است - فی الحاصل از علم رسمی کہ گفتگوی بی حاصلست یعنی:

[۱۹۲] سارا دن پیا چینی بھر اٹھایا

فراغتی نمودم و اختتامی کردم:

[۱۹۳] سوت نہ کہاس کولی سون لٹھے لٹھا

نہ قوتِ وجدان و نہ طاقتِ بیان - بیش ازین احتیاج ندیدم و قلمِ دو زبان و سخنانِ لسان را بیچیدم، پس آرمیدم -

[۱۹۴] چھوٹی نند پرائی نین

خواہی بہ فراق کوش خواہی بوصول

من فارغ ازین هر دو سرا عشق تو بس

ایں دوہرہ نہایت مرغوبِ دل آمدہ - ہندی

[۱۹۵] پھلی بار ڈگڈگی باجی سُنیورے بہرے

[۱۹۶] اندھلے نیں اک چور پکڑا دوڑیورے لنگڑے

باید دانست "پھلی بار" اشارت بہاسوی اللہ است و "ڈگڈگی" ایہا بصدای  
 ہویت بلکہ عینِ ندا است و "بہرے" مقصود از بی یسمع کہ شنوای خود  
 برداشته و "اندھلے" همان معنی دارد کہ ممکن در نظرش نہانده و جلوہ بی بیصر  
 مشاہدہ کردہ و "چور" عبارت از ذات است - گر کسی نمی بیند و او کارہا  
 میکند و چور را با محبوب نسبت دادہ اند -

شوخی دزدیست کہ در دست چراغی دارد

فالحا صل مردی کہ از حکم بی بیصرہ جلوہ دیدہ و یافتہ آن را بجز ترانہ

بی یسمع شنیدہ نشنود و غیر از ہا شکستہ برین حال ندود -

بُردند شکستگانِ ازین میدان گوی

۱۳۸ نعوذُ بالله من شرورِ انفسینا و من سَیئاتِ اَعْمَالِنَا اللّهُمَّ اَحْفِظْنَا مِنْ شَرِّ مَا

قَضَيْتَ بِرَحْمَتِكَ وَ فَضْلِكَ وَ كَرَمِكَ يَا اَرْحَمَ الرَّاحِمِينَ -

کاتب فقیر حقیر فدوی ولیخان ساکن قصبہ مارہرہ برای سیادت پناہ

صاحبزادہ حضرت بڈے میان جیو تحریر یافت ۱۳۹ -

نوشتہ بہاند سیدہ برسفید

نویسنندہ رانیست فردا امید

\* \* \*



## فهرست اعلام

(اشاره به شماره مسلسل است)

## (الف) اشخاص

- ابایزید بسطامی ۲۸، ۳۱، ۷۷، ۸۴، ۱۰۲
- ابراهیم ادهم ۳۳
- ابوالحسن خرقانی ۴۵
- احمد ۱۱۰
- اویس حسنی واسطی ۱
- برکت الله (رک: مولف) ۱
- بهاءالدین زکریا، شیخ ۶۳
- بهاءالدین سهروردی، شیخ ۱۳۹
- جنید، حضرت ۱۳۵
- حافظ شیرازی ۴۳، ۷۶، ۱۰۷
- حسین واعظ ۴۹، ۱۰۴ (رک: کاشفی)
- سور داس ۲۳، ۳۹
- عرفی ۱۰۳
- علاءالدین ۱۱۹
- فیروز ۱۱۹
- قاسم، حضرت ۸۶
- کاشفی ۸۲ (نیز: رک حسین واعظ)
- لیلی ۱۰۶
- مجنون ۱۰۶
- مسعود بک ۱
- منصور حلاج ۱۰۲
- مؤلف (رک: برکت الله) ۱۵۸
- ندلال ۴۷
- (ب) اماکن
- اله آباد ۲۷
- چندیبری ۵۰
- خیر آباد ۱۵
- دلی ۱۰
- گنگا ۲۴، ۲۵، ۱۴۳
- مارهره ۱
- مالوه ۵۰
- (ج) کتب
- تذکره الاولیا ۱۳۵
- عوارف هندی ۶
- گلشن راز - مقدمه، ۴۳
- لمحات ۴۶
- مثنوی مولوی ۱۳۶

### اختلافات نسخ

- (الف) متعلق به متن
- ۱ - فقط خد دارد -
  - ۲ - خد: برکات اویس حسنی
  - ۳ - خد: گنجانید و این چند
  - ۴ - جی: مناسبت داده و ادبی از دست
  - ۵ - جی: خود ملحوظ کرد
  - ۶ - خد: وهر سکنات و حرکاتش بخویش بیجوشش جاری
  - ۷ - خد: پرتوی عقل
  - ۸ - جی: در "خد" هر جای "هندی" م (= مصرع) آمده است -
  - ۹ - خد: هر چند کناره گرفته یعنی کولیس لاگی لیکن آفتاب
  - ۱۰ - خد: کعبه آمد منزل
  - ۱۱ - خد: در خاطر م رسید که
  - ۱۲ - خد: برو تافت
  - ۱۳ - خد: کتابی دگر
  - ۱۴ - خد: هندوی
  - ۱۵ - خد: مؤلفه
  - ۱۶ - جی: بروح
  - ۱۷ - جی: اشارت که چشم خلق
  - ۱۸ - جی: دردل که
  - ۱۹ - خد: مؤلفه
  - ۲۰ - خد: عند المنکرة القلوب لاجلی
  - ۲۱ - جی: حال مبتدی معلوم
  - ۲۲ - خد: میر بسطام

- ۲۳ - نمی فکند یعنی از غیر صاف و
- ۲۴ - خد: دافع غم وهم رافع وهم والم
- ۲۵ - جی: شبی در مسجد والی آن پای حضرت
- ۲۶ - خد: پیماست این
- ۲۷ - خد: رتبه فقیر که تفصیل آنها
- ۲۸ - خد: دون همتان وتن پرستان
- ۳۰ - خد: کبیر
- ۳۱ - خد: تفرید که بتحقیق
- ۳۲ - خد: لب خشک
- ۳۳ - خد: آگیس ناتھ و بافعال و اعمال
- ۳۴ - خد: باآمده
- ۳۵ - خد: برای آنکه دربار
- ۳۶ - خدا آنرا بشاخصت هوای و حرص صرف
- ۳۷ - خد: بکن و کوششی که داری بهوش آتی ورنه
- ۳۸ - خد: حضرت حسن خرقانی
- ۳۹ - خد: لاجرم جمله عین
- ۴۰ - "خد" ندارد -
- ۴۱ - خد، جی: نینک کامیر
- ۴۲ - جی: بلین نبالهین
- ۴۳ - خد: پیمایم
- ۴۴ - خد: های هویت
- ۴۵ - جی: راه غیر مقصود
- ۴۶ - خد: م - من تهرکتیس سدسب پاوه نانھ تو گاوه گیت
- ۴۷ - ۴۸ - جی: انہائی
- ۴۹ - جی: قول حضرت مخدوم بهاءالدین

- ۵۰ - خد: نهاده ام
- ۵۱ - خد: گوبانی
- ۵۲ - جی: جیرا
- ۵۳ - جی: این را نیز بر مثل اول
- ۵۴ - جی: دیار ماست
- ۵۵ - جی: جن ڈارونرکن سمند مهنه پهر نپایو چاهین
- ۵۶ - جی: چهاچه پیو نا عبرت
- ۵۷ - خد: و افعالکم و اعمالکم
- ۵۸ - خد: کمال به ظهور
- ۵۹ - خد: کنگره
- ۶۰ - خد: منشین
- ۶۱ - خد: از کسافت نفسانی تطف ۰۰ و با اینکه در
- ۶۲ - جی: بود، این آیه گفته بود و هذا
- ۶۳ - خد: بوجود
- ۶۴ - جی: مددکاری که
- ۶۵ - خد: خلعتی
- ۶۶ - خد: از عمل
- ۶۷ - خد: تونه بیند کرا
- ۶۸ - خد: ازدل
- ۶۹ - خد: یاری مصلحت
- ۷۰ - جی: می راند
- ۷۱ - خد: کششی
- ۷۳ - خد: دیگر شنید - دل را که ثنوا
- ۷۴ - جی: رسول صلعم
- ۷۵ - خد: ذات در این حال

- ۷۶ - خد: کاغذ کم نبشته
- ۷۷ - خد: از سیر بدر
- ۷۸ - جی: ذکریا راندند
- ۷۹ - خد: با بایزید بسطامی بود
- ۸۰ - خد: عرفان و طفل پیر را ازین حالت حرمان بس موسی که
- انوار الهی
- ۸۱ - خد: مجنون خوشیها کرد
- ۸۲ - خد: تغافل نگه است
- ۸۳ - خد: بجهیا یعنی موتوا
- ۸۴ - جی: مراقبان چون
- ۸۵ - خد: علو الدرجات است
- ۸۶ - جی: دیگران نمی فهمند که
- ۸۷ - خد: دوهره
- ۸۸ - جی: اونگهیس اونگهیس
- ۸۹ - خد: کیا ناو
- ۹۰ - خد: سوکه سامنهیس
- ۹۱ - خد: کنی
- ۹۲ - جی: بیساندر، خد: سپندر
- ۹۳ - خد: برانانیت می کند و اشارت بر بار امانت
- ۹۴ - جی: پروز
- ۹۵ - خد: هم است
- ۹۶ - خد: اشارت است، پس علم ربلمی حصول نهیگه
- ۹۷ - خد: برنه تا بد
- ۹۸ - جی: نیاز
- ۹۹ - خد: است در نوشتن نمی آید

- ۱۰۰ - خد: مثلی که بیانش این باشد
- ۱۰۱ - جی: می بری، هویدا
- ۱۰۲ - خد: بقیام عمارت منسوب دل نموده
- ۱۰۳ - خد: سوداز دوکان
- ۱۰۴ - جی: زاری نیست
- ۱۰۵ - جی: پیش خوان است
- ۱۰۶ - این مثل فقط در "خد" است
- ۱۰۷ - جی: ماندونه ماند
- ۱۰۸ - خد: چندان
- ۱۰۹ - "اوجهی لژای ۰۰۰ بنده من است" فقط در "جی" است
- ۱۱۰ - خد: هر چند سالک را محو بیشتر معنی هم
- ۱۱۱ - جی: شده اند و سواے مکان دیگر
- ۱۱۲ - خد: نه جان دیگا
- ۱۱۳ - جی: سنیان
- ۱۱۴ - خد: بین
- ۱۱۵ - خد: بی مژده بودو
- ۱۱۶ - خد: مثل
- ۱۱۷ - جی: دام کهنے دکھ جوں تون توڑ
- ۱۱۸ - جی: خدارا
- ۱۱۹ - جی: کونین مکانی وزمان
- ۱۲۰ - جی: سون سونا
- ۱۲۱ - خد: کهانان از مظهر که مرای جمال
- ۱۲۲ - خد: حال او شاد
- ۱۲۳ - خد: مثال به واردات

- ۱۲۴ - خد: اشارت بر نور ذات که لازماً در بیضی در صحنه رخ و شکوه بود - ۶
- ۱۲۵ و ۱۲۶ - جی: کنوژین از لفظ خد که در کتب قدیمه در صحنه - ۳
- ۱۲۷ - "خد" مصرعه دوم ندارد - ۲
- ۱۲۸ - خد: این هر دو مثل این کلمه بود و لفظی که در این دو مصرعه - ۸
- ۱۲۹ - خد: بیث را باطن مراد نموده و حصول بیث را در این مصرعه - ۷۱
- ۱۳۰ - جی: ازان منظور کمال که در این مصرعه ۰۰۰ است - ۸۱
- ۱۳۱ - جی: "حق علیم است" ندارد - ۰۲
- ۱۳۲ - جی: قبیلہ بنی سبأ که در این مصرعه - ۲۲
- ۱۳۳ - جی: رسی خلوت آن که در این مصرعه - ۲۲
- ۱۳۴ - خد: نگماری خدا، خدا بل پنج ایستند و التو را لایا را بهمانا - ۷۶
- ۱۳۵ - جی: باکمانداران بحال تیرا که در این مصرعه - ۸۲
- ۱۳۶ - خد: حال زده ام که در این مصرعه - ۰۶
- ۱۳۷ - خد: قفص که در این مصرعه - ۱۶
- ۱۳۸ - این دعادر "جی" پس از شعر فارسی: خواهی به فراق ۰۰۰ الخ و پیش از "این دوهره نهایت" آمده است - این نسخه نیز به همین مصراع به پایان می رسد: بردند شکستگان ۰۰۰ الخ - و ترقیمه ندارد - ۸۶
- ۱۳۹ - ترقیمه نسخه "خد" است - ۶۶
- ۱۴۰ - خزینہ شد که در این مصرعه - ۶۳
- (ب) اختلاف متعلق به ضرب الامثال
- باکمک:
- الف - خزینة الامثال تألیف سید حسین شاه حقیقت -
- ب جامع الامثال تألیف وارث سرهندی
- ۱ - خزینہ: ساجن ساجن ڈھرمے جھوٹے بھٹے بسیٹھ
- ۲ - خد: کہیو سوند ہانو کوبرہ کوتھہ - کہ مفہوم ندارد - ۲۵

- ۳۔ جامع: شام کے مُردے کو کب تک روٹھے تانے سے روٹ لیا نہ۔ ۳۶۱
- ۴۔ خزینہ: کچری کھائے دن بہلائے، کپڑے پھاٹے گھر کو آئے۔ ۲۶۱ - ۵۶۱
- ۶۔ خزینہ: اونٹ ڈوبیں بھیڑیں تہاہ مانگیں، اندھا دھوبی سے "نہ"۔ ۷۶۱
- ۸۔ خزینہ: نیا بسنی اور ارنڈ کا پھلیل، جامع: نیا چکنیا رن ڈی کی پھلیل
- ۱۷۔ خزینہ: آئی نہ گئی، کولے لاگے گابھن ہوئی، رنڈ ل لیشیا نہ۔ ۶۲۱
- ۱۸۔ جامع: بھینسا ۰۰۰ قصای، رنڈ ل لیشیا نہ۔ ۰۶۱
- ۲۰۔ جامع: جونئی ۰۰۰ نانچ نانچوں، رنڈ ل لیشیا نہ۔ ۱۶۱
- ۲۲۔ خزینہ: ناچنے نکلی تو گھونگٹ کیا، ملیہ نہ۔ ۲۶۱
- ۲۶۔ خزینہ: بیل نہ کودا کودی گون، یہ تماشہ دیکھے کون، رنڈ ل لیشیا نہ۔ ۳۶۱
- ۲۷۔ خد: اندہلی کلکل پاتال کہینسوات "فقط در" "جونئی لیشیا نہ۔ ۳۶۱
- ۲۸۔ خزینہ: اندھا مُلا ٹوٹی مسیت، جامع: اندھا امام، رنڈ ل لیشیا نہ۔ ۵۶۱
- ۳۰۔ خزینہ: کتا ہے دھوبی کا نہ وہ گھر کا نہ گھاٹ کا، رنڈ ل لیشیا نہ۔ ۳۶۱
- ۳۱۔ خزینہ: کتا چوک چڑھائے چکی چائنے جائے، رنڈ ل لیشیا نہ۔ ۷۶۱
- ۳۲۔ خزینہ: کرگا چھوڑ تماشے جائے، ناحق چوٹ جولاہا کھائے، رنڈ ل لیشیا نہ۔ ۸۶۱
- ۳۷۔ خزینہ: بھیک اور بچھوڑ نہا نہا، "تہاہ دھوبی نہا نہا" نا
- ۳۸۔ جامع: بھیک کے ٹکڑے بازار میں ڈکارنا، ۰۰۰ رنڈ ل لیشیا نہ۔ ۱۶۱
- ۳۹۔ خزینہ: تالی دووکر باجے، "نہ" "نہ" "نہ"۔ ۶۶۱
- ۴۳۔ خزینہ: دو دین سے گبے بانڈے، حلوا ملا نہ مانڈے، رنڈ ل لیشیا نہ۔ ۶۶۱
- ۴۴۔ خزینہ: آگے ناتھ نہ پیچھے بگا، رنڈ ل لیشیا نہ۔ ۶۶۱
- ۴۶۔ خزینہ: دھوبی بیٹا چاندسا سیٹی اور پٹاخ، جامع: دھوبی بیٹا چاندسا سبنی در پٹک
- ۴۷۔ خد: کاڈھین کمل سبھو ٹھاڈھے، رنڈ ل لیشیا نہ۔ ۶۶۱
- ۵۰۔ جے: گھر ہے میرو مالوا دوکھ چنیری جائے، رنڈ ل لیشیا نہ۔ ۶۶۱
- ۵۱۔ خزینہ: بیٹ کوئی، مُنہ سوئی، رنڈ ل لیشیا نہ۔ ۶۶۱
- ۵۲۔ جے: ساری رات۔ الخ، رنڈ ل لیشیا نہ۔ ۶۶۱



- ۵۶ - خزینہ: ہاتھ دیکھن کو آرسی کیا  
 ۵۸ - خزینہ: مورکھ کی ساری رین چتر کی ایک گھڑی  
 ۵۹ - جامع: بیٹا آوں، بیٹا جاوں، کھیتک کھاوں نہ بالی چراوں  
 ۶۳ - جامع: ننگی کیا نہائے گی کیا نچوڑے گی  
 ۶۵ - خزینہ: آم کھانے سے کام کہ پیڑ گننے سے  
 ۶۶ - خزینہ: آم کے آم گٹھلی کے دام  
 ۶۹ - جامع: درزی کا کیا کوچ کیا مقام  
 ۷۲ - جامع: ہوت بھنے سیانے دکھ بھنے پرانے  
 ۷۳ - خزینہ: دودھ بھی دھولا چھاچھ بھی دھولے  
 ۷۴ - خزینہ: پنج مل خدا، خدا مل پنج  
 ۷۷ - جامع: کایا راکھے دھرم اور ہونجی راکھے بیویار  
 ۸۱ - خزینہ: گھر میں پکیں چوہے اور باہر کہیں بے  
 ۸۲ - خد: گائے کھڈی اوجھ کاڈھ لیا  
 ۸۵ - جامع: اپنے مرے بغیر سرگ میں کون جاتا ہے  
 ۸۸ - خزینہ: اپنا دام کھوٹا پرکھنے والے کو کیا دوس  
 ۸۹ - خد: ادکروں اور بہونک  
 ۹۱ - خزینہ: ساجھے کی بانڈی چوراہے میں بھوڑیے  
 ۹۲ - خزینہ: شاہ کا مال بھوئیں پڑے  
 ۹۴ - خزینہ: حمایتی کی گھوڑی عراقی کولات مارے  
 ۹۵ - خد: کنے غلہ نہ کوتہنی ترکس کہاں ٹانگوں  
 ۹۶ - خزینہ: کنتھ نہ پوچھے بات میرا ۰۰۰ الخ، خد: مجھ رے سہاگن ناوں  
 ۹۷ - خزینہ: نام کپوری پادے بس  
 ۹۹ - خزینہ: سونا سوگند  
 ۱۰۰ - خزینہ: اندھا بانٹے بھر بھر اپنوں ہی کو دے  
 ۱۰۱ - خزینہ: سرمند اتے ہی، اولے پڑے

- ۱۰۴ - خزینہ: جہاں روکھ نہیں وہاں ارنڈ ہی روکھ ہے۔ خزینہ: ۲۵۔
- ۱۰۷ - جامع: مری بچھیا بامن کے دند۔ خزینہ: ۸۵۔
- ۱۰۹ - خزینہ: جو بامہن کی جیب میں سو بامہن کی ہوتھی امیں۔ خزینہ: ۲۵۔
- ۱۱۰ - خزینہ: اونٹ کی چوری اور جھکے جھکے۔ خزینہ: ۲۲۔
- ۱۱۱ - جی، خزینہ: تیر کے منہ لچھمی۔ خزینہ: ۵۲۔
- ۱۱۲ - خد: جوی سیتی جن ۰۰۰ الخ۔ خزینہ: ۲۲۔
- ۱۱۳ - خزینہ: چھوڑے گاؤں سے نانا کیا لیت لیت لیت لیت لیت لیت۔ خزینہ: ۲۲۔
- ۱۱۵ - خزینہ: کھیتی خسم سیتی۔ خزینہ: ۲۷۔
- ۱۱۸ - خزینہ: میرے گھر سے آگ لای اور نام رکھا بھسندرہ۔ خزینہ: ۲۷۔
- ۱۲۰ - خلد: ٹھوٹا بھینکے اوڈاؤڈ۔ خزینہ: ۳۷۔
- ۱۲۱ - جے: ابھیں بایا مانگتے باہر گھڑے درویش، خزینہ: آہلی میاں مانگتے اور باہر گھڑے درویش۔ خزینہ: ۱۸۔
- ۱۲۳ - جامع: ابیر کی دھینڈی میں کھٹا سرخرو۔ خزینہ: ۲۸۔
- ۱۲۴ - جامع: تیل ۰۰۰ بھیا جی کی۔ خزینہ: ۵۸۔
- ۱۲۶ - جی: کھانے کون اونٹ لادنے کو مرغی، خزینہ: کھانے کو اونٹ کھانے کو مجنوں۔ خزینہ: ۲۶۔
- ۱۲۷ - خزینہ: کٹے کا ہوکا سیکھے گا ناؤ کا۔ خزینہ: ۳۶۔
- ۱۳۰ - خد: دودھال ۰۰۰ سہنیں، خزینہ: دودھیل ۰۰۰ لاتیں بھی سہتے ہیں۔ خزینہ: ۲۶۔
- ۱۳۲ - خزینہ: بوڑھے منہ مہاسے لوگ آے تہاسے۔ خزینہ: ۲۶۔
- ۱۳۳ - جامع: سوت کے بنولے ہو گئے۔ خزینہ: ۷۶۔
- ۱۳۵ - خزینہ: گنگا کس کے کھدای ہے۔ خزینہ: ۶۶۔
- ۱۳۷ - خد: عاشقی اور ماں ماں جی کا ڈرا، خزینہ: عاشقی اور خالا جی کا ڈرا۔ خزینہ: ۱۰۱۔
- ۱۳۸ - جامع: بھولے چوکے ڈنڈ نہیں۔ خزینہ: ۱۰۱۔

- ۱۴۱ - خزینہ: راجا چھوڑے نگری جو بھاوے سولے
- ۱۴۲ - خزینہ: لے پڑوسن جھونپڑا، نت اٹھ کرتی راڑا سے رہتا ہے۔ ۱۸۱
- ۱۴۳ - جامع: گنگا گئے منڈ آے سدھ
- ۱۴۴ - خزینہ: قاضی نیاونہ کرے گا تو گھر تو آنے دے گا۔ ۲۸۱
- ۱۴۶ - خزینہ: تیر نہ کہاں، میاں کا اللہ نگہبان
- ۱۴۹ - خزینہ: ملا کی دوڑ مسیت تلک
- ۱۵۰ - خزینہ: ٹوٹی بابنہ گل جندڑی، جامع: ۰۰۰ گجندڑی
- ۱۵۳ - جی: ان کی کیہوں تو کرنیے کا کیہوں
- ۱۵۴ - خزینہ: چار دن کی چاندنی اور بھر اندھیرا پاکھ
- ۱۵۵ - خزینہ: کانے چوٹ کنونڈے بھینٹ
- ۱۵۷ - خد: جھیکا مول دبورو کانونیس
- ۱۵۸ - جی: خزینہ: گھر کاج بہو کنڈن کو، خد: گھر بیابہ بہو کنڈوں
- ۱۵۹ - جی: گھر آئین ناگ نہ ۰۰۰ الخ، خزینہ: گھر آے ناگ نہ بوجا ۰۰ الخ
- ۱۶۰ - خد: گود کے چھوڑ ہیٹ کی آس، خزینہ: گود گا چھوڑ ۰۰ الخ
- ۱۶۲ - خزینہ: جوگی کس کے میت
- ۱۶۳ - خزینہ: بھٹ پڑے وہ سونا جس سے ٹوٹے کان
- ۱۶۴ - جی: بھولے ۰۰۰ الخ، خزینہ: بھولے بامہن گائیس کھائی، اب کھائیں تو رام دھائی
- ۱۶۵ - جامع: اندھ
- ۱۶۷ - خد: اڈھلن ہار ۰۰۰ الخ، خزینہ: اودہن ہار بہو بلینڈی میں سانپ دکھاوے
- ۱۶۸ - جامع: گھوڑا چلے بدائیگی کو، ذرا پھرتا سا آئیو
- ۱۶۹ - خزینہ: کوڑھ میں کھاج
- ۱۷۳ - جی: کب کے تیلن ۰۰۰ الخ، جامع: کب کی بلی اور کب کا بلا
- ۱۷۸ - خزینہ: اندھے کے ہاتھ بٹیر لگی
- ۱۷۹ - جامع: کبڑے کی لات

۱۷۱ - خزینہ: چننے چننے کے لئے...

۱۸۱ - جی: بھوئیں پر بت نانہہ

۱۸۲ - خزینہ: لکڑی کے بہل مکڑی ناچتی ہے

۱۸۳ - خد: اور بنائے تو نبری سے باتن کرواے

۱۸۴ - جی: سو گز واروں ایک گز نہ بھاڑوں، خزینہ: سو گز وارے گز بھر نہ

بھاڑے -

۱۸۵ - خد: انگلی چاہے، خزینہ: چنے چباو کہ شہنائی بجاو

۱۸۹ - خزینہ: دہی بھات کا موسل

۱۹۰ - خزینہ: بکری نے دودھ دیا مینگنیوں بھرا

۱۹۱ - جامع: مارگسیٹاں تیری آس

۱۹۳ - خزینہ: سوت نہ کپاس کولہیوں سے لٹھم لٹھا

۱۹۶ - خزینہ: اندھوں نے گاؤں مارا دوڑیو بے لنگڑو

۱۹۷ - \*\*\*

۲۱۴ -

۲۲۱ -

۲۲۱ -

۲۲۱ -

۲۲۱ -

۲۲۱ -

۲۲۱ -

۲۲۱ -

۲۲۱ -

۲۲۱ -

۲۲۱ -

۲۲۱ -

۲۲۱ -

۲۲۱ -

۲۲۱ -

بکوشش: داود ملک تیموری

## دو ارشاد نامه

اگر از ارشاد نامه ها و اجازت نامه ها ، به عنوان نخستین چهره ای از گواهی نامه و شهادت نامه در روزگار پیشین نام ببریم ، شاید نادرست نگفته باشیم - زیرا در گذشته های دور ، که فرا گیری علم و دانش محدود ، و از تعمیم آن میان قشرهای جامعه جلو گیری می شد ، رسیدن به پایگاه ارشاد و تبلیغ (درین جامنظور روحانیت) نیاز اجازت از جانب دسته های ویژه ای از عرفا ، صوفیان ، فقها و ۰۰۰ داشته که بدین گونه ، از پیش گرفتن شیوه این گروهها ، ناگزیر بپیمودن جاده های پُر پیچ و خمی بود ، تا مرید میتواند ، خوشنودی مراد را در پوشیدن خرقة آن مسلک بدست آورد -

این گونه شهادت نامه ها را افراد به القاب جداگانه ای می گرفتند ، که میان صوفیان و عرفا به عنوان "ارشاد نامه" و "کرسی نامه" و بین پیشه وران و اهل فن به نام "کسوت نامه" و میان فقها و علمای دین به عنوان "اجازت نامه" خوانده می شد - ناگفته نماند ، که تفاوتی بین ارشاد نامه و اجازت نامه وجود دارد ، و آن اینست که اجازت نامه را استاد در امور خاصی چون تبلیغ کتاب یا مطلبی و یا آموزش و روایت چند کتاب خودش و یا از دیگران ، به شاگرد واگذار می کرد ، ولی ارشاد نامه جنبه گسترده تری دارد ، که در آن ارشاد یافته گان ، اجازه رهبری و تبلیغ امور شرعی و طریقت و ۰۰۰ را با دامنه وسیع تری به عهده می گرفتند -

در این زمینه بی مورد نخواهد بود تا دو نمونه از ارشاد نامه را که از رهگذر بررسی زندگی اجتماعی دوران گذشته ، در آموزش آداب طریقت و

پیوندهای صوفیان باطبقات جامعه در خور اهمیت است و نیز مملو از نکته های عرفانی بند آموز و سودمند می باشد، مورد مطالعه قرار دهیم -

ارشاد نامه های پیشگفته که یکی از شکر الله اسفراینی و دیگری از عماد الدین فضل الله برزش آبادی است، در فهرست نسخه های خطی کتابخانه گنج بخش مرکز تحقیقات فارسی ایران و پاکستان در اسلام آباد، نگارش استاد احمد منزوی، جلد چهارم (ص ۲۰۸۲) معرفی شده، که در مجموعه ارزشمندی باشماره ۵۳۵۰ (ص ۱۰۲-۱۰۷) نگهداری می شود -

نسخه آن به نستعلیق بخته نوشته شده و تاریخ کتابت در پایان شرح لمعات برزش آبادی (همین مجموعه ص ۱۰۱) ۹۹۴ آمده است -

یگانه نشانی نسخه های دیگر از این ارشاد نامه ها، کتابخانه ملک (تهران) در مجموعه ای به شماره ۱۵ / ۱۷ / ۱۳۷۴ و تاریخ کتابت ۱۰۴۱-۱۱۶۱ هـ ق است که در فهرست نسخه های خطی فارسی، نگارش احمد منزوی، جلد دوم (ص ۱۰۲۴ و ۱۰۲۵) آمده است - و از نسخه های آن در جای دیگر آگاهی نداریم - آنچه درین باره لازم به یاد آوریم:

۱- ارشاد نامه شیخ عماد الدین فضل الله بن علی برزش آبادی طوسی - این ارشاد نامه را شیخ حاجی محمد فجانی یا خبوشانی مشهور به مخدوم اعظم، ساکن ماوراءالنهر و پیشوای کبرویان و فرقه ذهبی و نوربخشی (متوفی ۹۳۷ یا ۹۳۸ هـ) داده است (در فهرست نسخه ها سهواً نام اجازت دهنده عماد الدین آمد است) -

خبوشانی از اکابر عرفای روزگار شاه اسماعیل صفوی و از اولیاء کبار و متولیان خاندان پیامبر (ص) بوده که همواره مجلس خود را به ذکر مناقب حضرت علی علیه السلام رنگین میکرد - او مرید سید محمد نور بخش بوده که سلسله طریقتش به چهار واسطه به سید میرسد - از خوارق و کرامات این عارف بزرگ روایت ها شده و ۳۷ خلیفه صاحب ارشاد داشته، که از آن میان:

عماد الدین فضل الله - مولانا محمد زاهد و خلیفه صدر الدین هروی که در بلخ می زیستند - شیخ نور الدین محمد خوانی و نبیره او عبداللطیف در خوارزم و شیخ محمد کاتبی ، که همه ایشان به ارشاد و تبلیغ بندگان می پرداختند - خوبشانی بیشتر در خوارزم می زیسته و همانجا پدرود زندگی گفته است - او در نظم و نثر استاد بوده و در غزل "حاجی" تخلص داشته است -

عماد الدین فضل الله که نسبت طریقتش بدو واسطه به سید محمد نور بخش میرسد ، و بدین ترتیب او مرید خوبشانی و او مرید شمس الدین محمد لاهیجی و او مرید سید است (ریاض السیاحه ، سلسله طریقت او را به چهار واسطه به شیخ اسحق ختلانی میگوید که او مرید خوبشانی و او مرید شمس الدین لاهیجی و او مرید سید محمد نور بخش و او مرید خواجه اسحق ختلانی است) ، در ۱۶ سالگی در رده مریدان خوبشانی درآمد و در اندک مدت در ۵۸۹۷ ق اجازه ارشاد یافته است - از کرامات و حواری عمادالدین سخن ها آمده که از آن میان اطوار سبعه را در دوازده روز طی کرده است - برخی او را قرین مجددالدین بغدادی و عده دیگر افضل و اکملش می انگارند - او در غزل استاد بوده و از نگارشات عمده اش "شرح لوائح جامی" است - و سر انجام وی به سال ۹۱۴ در فتنه ازبکان در مشهد (نزدیکی چهل دختران) بدست شاه بیک بنا بر شیعه بودن بقتل رسیده و در آستانه مشهد بخاک سپرده شده است -

ناگفته نماند ، دو اثر ارزشمند خطی بنام "جامع السلاسل" (احوال و مناقب سلسله پیران ، از پیامبر تا روزگارانگارنده) و جادة العاشقین ، (احوال و مناقب مخدوم اعظم) که تا هنوز بچاپ نرسیده و در کتابخانه گنج بخش نگهداری می شود ، منابع مفیدی در مناقب و احوال دو شیخ پیشگفته است -

جامع السلاسل (ص ۲۹ - ۳۷) در فهرست سلسله های پیران ، مخدوم اعظم و خلفای او را ضمن سلسله همدانیه آورده که تمامی مریدان پیشگفته او

را به شمول امیرابوالبقا، امیر مودود، شیخ نظام، شیخ حافظ احمد تایبادی، امیر جلال حسینی، شیخ صوفی علی و شیخ محمد حیدر نیشابوری دارد و صفحات ۳۷۲ دربارهٔ مخدوم اعظم و ۴۷۲ از عماد الدین سخن گفته که از آن میان: "عماد الدین به امر ارشاد از حضرت مخدومی مأمور شده از بیدواز به ولایت ابیورد رفته و آنجا به رهنمایی حق مشغول گشته" و همانجا شیخ کمال الدین حسین خوارزمی از خلفای مخدوم اعظم دانسته شده است.

در "جاده العاشقین" که احوال و مناقب مخدوم اعظم است، در آن جاهایی از عماد الدین فضل الله روایاتی دارد از آن جمله ارشاد یافتن او که: "در دوازده شبانه روز در پیش پیر صاحب تکمیل کمال حاصل کرده است" (ص ۳۵) - اما در بخش اجازت یافتگان از او یادی نشده و نیز نقلی از ارشاد نامه اش نیامده است.

۲ - ارشاد نامه شیخ کمال الدین شکرالله اسفراینی را فقیر شاه علی بن محمد بیدوازی مشهور به شیخ شاه (سده نهم - دهم) صادر کرده، که در پایان نام خود را به مشابه امضا نوشته است.

در فهرست نسخه های خطی فارسی جلد دوم (ص ۱۰۲۴) ضمن ارشاد نامه شیخ شاه به شکرالله که سر آغاز آن با نسخه گنج بخش یکی است، ارشاد نامه های دیگری از شیخ شاه به شیخ ظهیرالدین و از سوی رشید الدین بیدوازی (رشیدا) به شیخ شاه و ارشاد نامه دیگری از سوی عبدالله حسینی به رشیدا (تمامی در یک مجموعه) دیده می شود که بدین ترتیب، شیخ شاه مرید رشید الدین بیدوازی و او مرید امیرعبدالله برزش آبادی است - و این مسئله در نسخه خطی "جامع السلاسل" بخوبی واضح است که عمادالدین فضل الله مرید مخدوم اعظم خبوشانی (ص ۴۷۳) و خبوشانی مرید شیخ شاه (ص ۳۷۲) ضمن مناقب او و شیخ شاه مرید رشید الدین بیدوازی (ص ۳۶۹) و رشیدالدین مرید امیرعبدالله برزش آبادی و او مرید خواجه اسحق ختلانی است (ص ۳۶۵) -



مریدان شیخ شاه در فهرست "جامع السلاسل" (ص ۲۹ - ۳۴) ضمن سلسله همدانیه آمده که عبارت است از: شیخ لطف الله، شیخ حاجی اردیبانی، شیخ امیر عبدالله رومی، شیخ تاج الدین، شیخ شکرالله ابیوردی، شیخ تاج الدین امیر علی، شیخ امیر سید محمد، شیخ باباولی و شیخ احمد اردیبانی - از شیخ شاه و شکرالله نشانی بیشتری در دست نداریم - تنها در تاریخ نظم و نثر فارسی، نفیسی، جلد یکم (ص ۶۰۹) فشرده ای درباره شیخ شاه آمده که از بزرگان صوفیه بوده و به سفر حج رفته و سپس در بخارا جاگزین شده و مولانا جاهی بخارایی از مریدانش بوده که نمی شود گفت یقیناً همان باشد -

اینجا رونویسی ارشاد نامه های پیشگفته تقدیم دوستداران عرفان میشود، خدا کند سودمند و دلپذیر خوانندگان واقع گردد -

تذکر: آنچه در رونویسی انجام گرفته: نقطه گذاری، افزودن کلمات بین دو قلاب [ ]، تصحیح غلطی های املائی، نشانی آیات قرآنی بین پرانتز ( ) و توضیحات در پاورقی میباشد -

\*\*\*

## ارشاد شیخ الشیوخ حضرت حاجی محمد فجانی بر حضرت شیخ عمادالدین فضل الله قدس سرهما

بسم الله الرحمن الرحيم، وعلى فضلک الاعتماد یا عظیم  
حمد نامحدود حضرت معبودی را که، حد پیرامن سرادقات عزت احدیت او  
نتواند شد، و شکر نامعدود واحدی را که، عقول، عدد صفات و احدیت او  
نتواند کرد -

سبحان خالقى که صفاتش زکبریا

برخاک عجز می فگنند عقل انبیا

مفضلی که ، فیض فضل او در مجموعهٔ انسانیت ، بین اعلیٰ علیین و بین اسفل سافلین جمع کرده ، او را مرآت جمال و مظهر جلال خود انداخت ، و در شهرستان وجود او ، به مقتضای جود ، جمیع علویات و سفلیات و ملکوتیات و ملکیات را به بازار تفصیل آراست ، و با قمشه و امتعهٔ جبروتیه و دُرّ و لآلی لاهوتیه مزین و مُکَلَّل ساخته ، و از روی صورت ، عالم صغیر ، و از روی معنی ، ملک کبیر گردانیده و لطیفهٔ روح انسانی را در دارالملك بر خلافت و سلطنت ، "إِنِّي جَاعِلٌ فِي الْأَرْضِ خَلِيفَةً" (بقره: ۳۰) ، به شرف اجلاس اختصاص فرموده و بر برّ ملک و بحر ملکوت تفضیل و ترجیح داده که: ولقد کرمانبني آدم و حملنهم في البر والبحر (الاسراء: ۷۰) - حمد پاک از جان پاک آن پاک را [که] خلافت داد مشت خاک را -

وصلوات موفور و درود نامحصور بر آن سید ولد آدم ، خلاصهٔ سرّ انی اعلم ، مقصود<sup>(۱)</sup> از ابداع عالم و اختراع آدم ، و ذریت او ، ظهور نعوت کمال و بروز صفات جمال و اجلال او بود -

هرچه زیگانه خیل وی اند

جمله درین خانه طفیل وی اند

به معنی اسبق اشیا و به صورت ، خاتم انبیا ، که ، نحن السابقون [و] الاخرون

کلیمی که قصر فلک طور اوست

همه نورها پرتو نور اوست

کما قال: اول ما خلق الله نوری - وقال لی مرتبه ، و انی وان کنت ابن آدم

صورة ، ولی معنی شاهد بابیاتی<sup>(۲)</sup> -

گفتا بصورت ارچه ز اولاد آدمم

از روی مرتبه به همه حال برترم

روشن شود ز روشنی ذات من جهان

گر پردهٔ صفات خود از خود فرو درم

فی الجملة مظهر همه اشیاست ذال من  
بل اسم اعظم به حقیقت چوبنگرم  
چون بنگرم در آئینه عکس جمال خویش  
گردد همه جهان به حقیقت مصورم

حبیب الله و صفیه و زکیه و حجتیه علی خلقه محمد، سید المرسلین و رحمة  
للعالمین و خلاصة الماء و الطین و برآل بزرگوار و اصحاب کبار و مهاجر و انصار  
آن حضرت، که وسایط و واسطه فیض اند و بوده اند، و براولیا و مشایخ که  
راهنمایان طریقه اویند، از اقطاب و افراد و ابدال و اوتاد و سیاح و ابطال و  
طبقات رجال که مزایای صفت محمدی اند، چنانکه انبیا و سلف صالحین امم  
سابقه مظاهر کمالات احمدی بودند، و مدار کارخانه کون بموجب حدیث نبوی  
و کلام مصطفوی و طریقت ولوی بوجود ایشان مضبوط و مربوط است، و  
برانمه اسلام و علمای کرام که ورثه علوم انبیا اند، به حکم "العلماء ورثة  
الانبیا" و نظیر، انبیا بنی اسرائیل: که "علماء امتی کانبیا بنی اسرائیل و  
ماهی الاوله نظیر فی امة الی آخر الحدیث [۰۰۰] وعلی من تابعهم من المؤمنین و  
الصالحین الی یوم الدین -

اما بعد به حکم المأمور معذور، چند کلمه مسطور میگردد، تذکرة  
للاصحاب و تبصرة للطلاب هرچه به امرغیب بلاریب است، اعراض از امثال  
آن عین عیب است - قال الله تعالی: قل الحق من ربکم فمن شاء، فیلومن ومن  
شاء فلیکفر (کهف: ۲۹) - پوشیده نماند که در هر زمان حضرت حق را و سبحانه،  
در روی زمین بندگانی اند، که مرافقه توفیق الہی، میوه صفت برسر شاخسار  
شجره انسانی از پرتو آفات محبت الہی و تابش ماه معرفت نامتناهی پرورش  
یافته، زینت باغ آفرینش و قوت قلوب اهل بینش و دانش میشوند و باغبان  
صنع ایشان را در اطباق عزت برسر دست عنایت گرفته، بر نظر نظارگیان جمال

با کمال ملک علام جلوه میدهد ، و مقصود از باغ و درخت شهود ، وجود ایشان است: و به برکت متابعت نبوی ، ایشان نیز از نعمت "لولاک لما خلقت الافلاک" حصه و بهره دارند - چنانکه از حدیث نبوی معلوم می شود که مادامی که یکی از ایشان باشد ، قوام عالم باشد ، و اگر هیچ کس از ایشان نماند ، قیامت قائم گردد ، و آل الامیر الی آخره ، و درین عصر و زمان ، به تائید حضرت منان ، یکی از آنان ، فرزند همت بلند ، ولایت مسند ، سالک مسالک شریعت و طریقت ، واقف مواقف اسرار حقیقت ، مخطوف خواطف عنایت ، مجذوب جواذب هدایت ، المؤید من عند الله ابوالوقت الشیخ عمادالدین فضل الله متع الله المسلمین و الطالبین بارشاد و برکات تقوا ابن الاجل المحترم خواجه علاء الدین علی بن الصدر المکرم خواجه کمال الدین نعمت الله البرزش آبادی الطوسی است ، که در مدتی اندک به کمتر از یک سال به حلیه کمال محلی شده ، و چون در ایام خلوت دوازده شب را اطوار سبعة به ترتیب و تفصیل طی کرده ، و چون ماه شب چهارده از افق ولایت کبری طلوع نموده ، و به خاصیات تجلیات آثاریه و افعالیه و صفاتیه و ذاتیه چندان مشرف گشته که:

آتش او را ساخته هم رنگ خود

من چه گویم کاین ندارد حدّ و عدّ

بیت:

از بس که آن نگار همی گیردش کنار

بگرفت بوی بارو رها کرد بوی طین

بحر تجلیات ذات در حدّ اول به غوث و مجاری صفات او جریان نمود ، و چندان تجلی به اخلاق و احوال و ولایت و حقایق و نهایات و مقامات عالیات محقق شد که ، "و اشرق الارض بنور ربها" ، و در فرصت قلیل ، به عون ملک جلیل اسفار اربعه دست داده ، و اصناف شهودیات روی نموده که : قل لوکان البحر مداداً [الکلمات ربی] لنفد البحر قبل ان تنفد کلمات ربی و لوجتنا بمثله

مدداً (کهف: ۱۰۹)، تطبیق آفاق و انفس، میسر گشته و از آیت: سَنُرِيهِمْ  
 آيَاتِنَا فِي الْآفَاقِ وَ فِي أَنْفُسِهِمْ حَتَّىٰ يَتَّبِعِنَ لَهُمْ أَنَسَهُ الْحَقُّ (فصلت: ۵۳)،  
 برخوردارى یافته و به رموز اسرار "كنت كنزاً مخفياً" بشرف عرفان مشرف  
 شده، کوس دولت سرمدى در دولت خانه او مینرند، و خطبه سعادت قربت  
 حضرت برنام او می خوانند، و ذلک فضل الله یوتیه من یشاء والله ذوالفضل  
 العظیم (الحديد: ۲۱)، و در تاریخ اواسط شهرذی القعدة الحرام سنه سبع و  
 تسعين و ثمانائة (۵۸۹۷هـ)، درویشان در ایشان بزیارت آستانه حضرت سلطان  
 طریقت و برهان حقیقت، قطب الاقطاب و غوث الاعظم لاولی الالباب شاه باز  
 سبک سیر سلطان ابو سعید ابی الخیر قدسنا الله باسراره به مهنة مبارکه سرفراز  
 شده بوده اند، از عالم غیب بی عیب، تصریح و کتابت بشارت و اشارت به  
 عبارت و کتابت و امارت ارشاد نامه این فرزند سربلند صاحب تکمیل برسبیل  
 تعجیل صادر شد - پس کتابت شد چند لفظی بالعجله لمابغ الكتاب اجله (۳)  
 ولکن به الفاظ عربی مکتوب شده بود، و بعضی از مخادیم لازم التکریم آن  
 خانواده رفیع مرتبه عالی منقبه که امثال امر ایشان بر درویشان خادم لازم  
 است، احیی الله مراسم المشیخه (۴) - لهذا الشیخ الاسلام و ادام برکات حیواته  
 علی الانام استدعا فرمودند، که اگر بفارسی نیز مضمون این مکتوب مرقوم  
 گردد، مرغوب خواهد بود - امثال امر ایشان، مره بعد اخری، این معنی در  
 سبک تقریر و حیز تحریر آمد -

اعد ذکر نعمان لنا ان ذکره

هوالمسک ماکررته يتضوع

سالها من شرح شوقش دادمی

گرکسی بودی که باور داشتی

اما هر چند تکرار خواهد یافت که، اولیایی تحت قبای لاعرفهم غیرى، غیرت  
 خداوندی رخصت کشف نمی دهد، بلکه عبارت و اشارت همدم و کاغذ و قلم

محرم نیست -

کاندرین روزگار نافرجام

خانه خصم است و سایه نامحرم

ای ارباب معانی ، در خلوت سرای حالی رازبانی ربانی به سمع روحانی ،  
ادراک این رمزنهانی کنند : ای یاران با تمیز و ای دوستان حق ستیز از همه چیز  
این باکوره بستان غیب را گرامی دارید ، و دولت صحبت کثیرالبرکات او را  
غنیمت شمارید ، و همبگی دل و جان خود را به صحبت اوسپارید ، و دست دعا  
و نیاز جهت روا برین کرامت دارید :

طایر ایوان لاهوتی وی است

بلبل گلزار ناسوتی وی است

او از آن مرغان باغ لامکانست

ماورای جسم و جانش آشیانست

شاهبازان جهان صیدوی اند (۵)

ای خوش آن مرغی که در پرواز او

فهم کرد از نیک بختی راز او

قاصد از بر آمد از چرخ بلند

تاشکسته بالگان بروی تنند

روی آویزند تا باران شوند

گرچه جغدانند شهبازان شوند

یار را محرم تر از وی کوکسلی

ای دریغ غافل اند از وی بسلی

وصف او کردم که شاید پی بری

پیش از آن کز فوت وی حسرت خوری

بعد الاستخارة من الله والاستجارة من ارواح اولیاء الله امثال امرغیبی را این

فقیر حقیر بر موافقت اولیا و متابعت اصفیا ، فرزند ارجمند شسار الیه را اجازت کرد به قبول توبه طالبان و تلقین ذکر راغبان و جلوس و اجلاس خلوت صادقان و حل مشکلات و تعبیر واقعات عاشقان و تربیت مریدان و مشتاقان و پوشانیدن خرقة های طریقت ، و او لایق ترین مردمانست به خرقة تکمیل ، و اجازت کرده شد بالباس خرقة های طریقت ، به هرکس که در او اهلیت خرقة تفرس کند - و داده شد جامه و عمامه و طاقیه و مصلی و مسواک ، و اذن کرده شد براندن مقراض برفرق طفلان مایل به طریق ، یعنی نشان کردن موی ایشان ، و تفویض کرده شد بدو جمیع اموری که تعلق به طریق مشایخ سلسله شریفه دارد - من القلیل والكثیر و السعیر والقطمیر ، اجازه نامه عامه شامله کامله من غیر تقید ، و من الله التأيید ، و وصیت کرده شد بالتعظیم لامر الله و شفقة علی خلق الله و بکثرت صلوات بروح مطهر حضرت رسالت و جمیع انبیا ، علیهم السلام ، در اوقات و دعا برای ارواح مشایخ و علماء عموماً و مقتدایان سلسله خصوصاً و بتقوی الله و عبادة فی السراء والضراء و برعاية آداب المشایخ و طریقهم ، امیدواری بکرم جباری آنکه او را در مقام قطبیت ثابت گرداند ، و همگان را برخوردار از فیض عام و خاص او ارزانی دارد ، و برکت طریق و سلسله او را مؤید و مخلص گرداند - اللهم ثبتنا علی نهج الاستقامة و اعذنا من موجبات الندامة یوم القیمة و صلی الله علی محمد وآله اجمعین -

\*\*\*

### سواد اجازت نامه ارشاد شیخ شکرالله اسفراینی

شکر و سپاس حضرت شکوری را که ، شکر شاکران انعام و افضالش ، شکرست که زبان از بیان آن لال است ، و مایده برفایده شوق و محبتش آماده برای ارباب ذوق و حال است ، پروردگاری که استحکام قواعد اسلام را مبناء

طالبان سعادت ملکوتی گردانید، و ایما، تزکیه نفوس را معراج سالکان درجات  
 جبروتی گردانید، و اعتصام به جذبات عنایت ربانی را جناح طایران فضای  
 ساحات لاهوتی گردانید، و صلوات بسیار و درود بی شمار بر خاصه زبده عالم و  
 مهتر اولاد آدم سید اصفیا محمد مصطفی، و براهل بیت او که مهتران دین و  
 پیشوایان اهل یقین اند -

اما بعد، چون خدمت عمده سالکان راه و سایرین ذی انتباه المجاهده فی سبیل  
 الله جامع الانوار و سالک الاطوار و کاشف الاسرار المعارف لرموز الحقیقه  
 الواقف علی کنوز الطریقه المشرف بتجلیات الجمالیه و الجلالیه اعنی کمال الدین  
 شکرالله جعل الله سعياً مشکورا، مدتی مدید شد که از سر صدق و اخلاص  
 بر بساط مجاهده و ریاضت به قدم استقامت دایم قایم بوده، مدت پانزده سال  
 پیوسته خدمات لایقه درون خانقاه به تقدیم رسانیده، و بر شرایط طریقت کما  
 ینبغی مواظبت نموده، طریق تصفیه و تزکیه مسلوک داشته، از واقعات و  
 واردات و انوار و اطوار و تجلیات محظوظ گشته، امید به کرم حضرت  
 پروردگاری آنکه یوماً فیوماً این مواهب تزیید گردد، بارشاد و اهداء جماعت  
 طالبان صادق و راغبان موافق و سرگشتگان بادیه فراق و سوختگان آتش  
 اشتیاق مأذون است، و به تلقین توبه و تعلیم ذکر و جلوس خلوت و عزلت  
 و به تعبیر واقعات سالکان مجاز است - وصیت آن است که در رعایت قواعد  
 شریعت و آداب طریقت در هیچ دقیقه از دقایق اهمال جایز ندارد، و تعبیر  
 واقعات هرکس مناسبت حال او گوید، و اگر مشکلی در طریق پیش آید،  
 استمداد از روحانیت مقدسه مشایخ کند، و استکشاف آن از راه گذر رابطه  
 قلبیه بتوجه بدل این بیچاره نماید، و به تحسین و تعریف خلق فریفته نگردد،  
 و از مذمت و بدگویی منکران ملول نشود، که دایم صفت جمال و جلال مرتبی  
 اهل الله است، و به نسبت ظاهر و باطن رابطه قلبیه از استفاضه غافل و عاطل  
 نباشد، فاستقم کما امرت والسلام، علی من التبع الهدی، الفقیر شاه علی محمد  
 البیدوازی -



### پاورقی ها

- ۱- در نسخه : که مقصود -
- ۲- در نسخه : ولی معنی شاهد بابوتی
- ۳- در نسخه : لما بلغ الكتاب اجله
- ۴- در نسخه : احیی الله مراسم المشیخه
- ۵- پس از این یک مصراع افتاده است -
- ۶- در نسخه : لایقه لایقه -

### مآخذ و منابع

- ۱- تاریخ نظم و نثر در ایران و در زبان فارسی - سعید نفیسی - تهران ۱۳۶۳خ، ج ۱ - (ص ۳۲۲، ۵۶۵، ۶۰۹ و ۶۱۰) - انتشار کتاب انتشارات در سال
- ۲- جادة العاشقین (خطی) - از شرف الدین حسین خوارزمی، نگارش (۱۵۶۳م) گنج بخش، ۱۰۶۱ - کتابت سده ۱۰-۱۱- ۲۳۹ص -
- ۳- جامع السلاسل (خطی) - از مجد الدین علی بدخشانی - گنج بخش، ۱۰۶۰ - کتابت ۱۱۰۴ه، ۸۶۸ص -
- ۴- ریاض السیاحة - میرزا زین العابدین شیروانی - (تهران) ۱۳۶۱خ - (ص ۳۷۹ درباره عماد الدین) -
- ۵- تذکره ریاض العارفین - رضا قلی خان هدایت - (تهران) ۱۳۴۴خ - (ص ۱۹۰ در فضل الله مشهدی) -
- ۶- ریحانة الادب - میرزا محمد علی مدرس - جلد پنجم - تبریز چاپ دوم (ص ۲۶۲ مخدوم اعظم) -
- ۷- فرهنگ سخنوران - دکتر - ع - خیامپور - تبریز ۱۳۴۰خ (ص ۴۰۷ عماد و آن

- ص ۵۲۰ محمد خبوشانی ( - )
- ۸ - فهرست نسخه های خطی فارسی - احمد منزوی ، جلد دوم ، تهران ۱۳۴۹خ -
- ۹ - فهرست مشترک نسخه های خطی فارسی پاکستان - احمد منزوی ، جلد سوم ، لاهور ۱۳۶۳خ -
- ۱۰ - فهرست نسخه های خطی کتابخانه گنج بخش مرکز تحقیقات فارسی ایران و پاکستان - احمد منزوی ، جلد چهارم ، لاهور ، ۱۳۶۱خ -
- ۱۱ - معجم المؤلفین ، عمر رضا کحاله - دمشق ۱۹۵۹م (ص ۷۵ فضل الله طوسی) -
- ۱۲ - هفت اقلیم - امین احمد رازی ، جلد دوم - (ص ۳۰۶ شیخ حاجی محمد) -

\*\*\*

فهرست نسخه های خطی فارسی پاکستان - احمد منزوی ، جلد سوم ، لاهور ۱۳۶۳خ -

فهرست نسخه های خطی کتابخانه گنج بخش مرکز تحقیقات فارسی ایران و پاکستان - احمد منزوی ، جلد چهارم ، لاهور ، ۱۳۶۱خ -

معجم المؤلفین ، عمر رضا کحاله - دمشق ۱۹۵۹م (ص ۷۵ فضل الله طوسی) -

هفت اقلیم - امین احمد رازی ، جلد دوم - (ص ۳۰۶ شیخ حاجی محمد) -

کبر احمد جانی - بحث به ایتد با ایلویشیا و منعمه روزا، بیت پیلو دالس  
مکتبہ جامعہ دہل، ۱۹۷۸ م، ۱۰۴ ص - (کتابیات هند ۱۵۲۹:۲)  
عارف نوشاهی  
در باره زبان ادبی که در آذربایجان استعمال آس شود -

## ترجمه های متون فارسی

### به زبانهای شبه قاره پاکستان و هند

گفتار حاضر دنباله نقد بر کتاب ترجمه های متون فارسی به زبانهای  
پاکستانی، تألیف اختر راهی است - (رجوع شود به، دانش ۱۰: ۱۲۵-۱۳۲) -

در این گفتار مشخصات ۱۶۶ ترجمه از ۱۴۴ متن فارسی، بزبانهای اردو  
(با احتساب لهجه دکنی)، سندھی، پنجابی، پشتو و گوجری (لهجه مناطق شمالی  
پاکستان) آمده است - غیر از چند ترجمه قدیم که در کتاب آقای راهی  
جانگرفته بود، مابقی ترجمه های بیست که پس از انتشار کتاب ایشان (در سال  
۱۳۶۵ ش/ ۱۹۸۶ م) به بازار کتاب عرضه شده یا اینک زیر چاپ است یا به  
صورت نسخه های خطی در کتابخانه ها موجود است -

این کتابشناسی بترتیب الفبائی تنظیم شده است - عنوان متن فارسی  
با علامت یک گل (\*) در رأس قرار داده شده و عنوان ترجمه با علامت دو گل  
(\*\*) در پس آن آورده شده است - اگر عنوان فارسی برمن معلوم نبوده  
آنجاسه نقطه (۰۰۰) گذاشته ام و ترجمه را در ردیف مربوطه الفبائی درج کرده  
ام - البته پس از روش شدن عنوان اصلی متن (فارسی) باید اینگونه ترجمه هادر  
جای خود منتقل شود -

مرحوم دکتر محمد بشیر حسین استاد کرسی هجویری در دانشگاه پنجاب  
لاهور رساله تحقیقی فوق لیسانس ادبیات فارسی خود را پیرامون "ترجمه های  
کتب منظوم فارسی به اردو" نوشته بود که هنوز چاپ نشده است - اگر آن

رساله چاپ شود، این موضوع بیشتر بر بار تر خواهد شد -

۸ - فهرست نسخ خطی فارسی - احمد منزوی، جلد دوم، تهران  
۱۳۴۹خ -

### آ - الف

۱ - فهرست نسخ خطی فارسی پاکستان - احمد منزوی، جلد  
...\*

مجتبی موسوی  
\*\*آخری رسول (اردو)

سید حسین مهدی الحسینی  
مؤلف، تهران، ۱۳۶۵ ش، ۲۵۴ ص - (کتابنامه: تیر ۱۳۶۵ ش ص ۱۶)

...\*  
مرتضی مطهری

\*\*آخری فتح (اردو)  
محمد فضل حق

جامعه تعلیمات اسلامی پاکستان، کراچی، ب ت، ۶۴ ص - (زویت) ۵۷  
درباره "انتظار" -

\*\*آداب المریدین سهروردی  
ترجمه فارسی از خواجه گیسودراز

\*\*ترجمه اردو از محمد عبدالباسط از روی ترجمه گیسودراز  
آغاز: صفات الهی: صوفیاء نے اس بات پر اجماع کیا ہے -

بکوشش عطا حسین در هند چاپ شده است - (تذکره مخطوطات  
۱۰۸:۶)

\*\*آذری  
احمد کسروی

\*\*آذری (اردو)

کبیر احمد جائسی

مکتبہ جامعہ، دہلی، ۱۹۷۸م، ۱۰۴ص - (کتابیات ہند ۲: ۵۲۹)

دربارہٴ زبان آذری کہ در آذربایجان تکلم می شود -

\*\*\* آئین و ہدایت

(۷: ۱۷۱) - ت پ پ ۲

جعفر سبحانی

\*\*\* آئین و ہدایت (اردو)

منیرالحسن جعفری النجفی

دارالثقافۃ الاسلامیہ پاکستان، کراچی، ۱۴۰۸ھ، ۲۲۴ص - (روایت)

در رد عقاید و ہابیہ -

\*\*\* ۲۰۰۰

مصطفی ایزدی نجف آبادی

\*\*\* آیۃ اللہ العظمی منتظری: افکار و کردار (اردو) -

حسن عباس فطرت ہلوری

مکتبہ الرضا، لاہور، ب ت (۱۹۸۸م)، ۳۵۱ص، (روایت) -

\*\*\* اثبات الرجعت

محمد رضا طبسی

متن فارسی در نجف در ۱۳۵۴ ق بچاپ رسیدہ و بہ اردو نیز ترجمہ شدہ

است - (ذریعہ ۱: ۹۲) -

\*\*\*

عبدالحق محدث دہلوی

\*\*\* احوال حضرت غوث الاعظم (اردو)

مولوی غلام رسول ناظم اعلیٰ جامعہ نظامیہ، لاہور

نوری کتب خانہ، لاہور، ۱۹۶۰م، ۶۰ص - (صفدر: ۳۱) -

\*\*\* اخلاق جلالی

رساله جلال الدین محمد دوانی در بیان تر خواهد شد - رساله مصلحه ایی  
 \*\*\* اسباق الاخلاق (اردو) - (تبریز) - ۲۰۱۰م، ۸۷۶۱ شماره، مکتبه مبینه  
 مسلم هاشمی - (تبریز) - ۲۰۱۰م، ۸۷۶۱ شماره، مکتبه مبینه  
 لاهور، ب ت - (صدر: ۷۱)

ترجمه گزیده آن کتاب است - آقای اختر راهی در کتاب خود (ص ۶۳)  
 ترجمه ای از اخلاق جلالی موسوم به "اللّالی" را نشان داده است که مترجمان  
 آن آقایان سجاد رضوی و مسلم هاشمی می باشند - معلوم نشد که میان  
 "اسباق الاخلاق" و "اللّالی" چه تفاوتی وجود دارد - (تبریز) - ۱۶۶  
 \* استعاده

سید عبدالحسین دستغیب شیرازی

\*\*\* استعاده (اردو)

سید غضنفر حسین بخاری

سازمان تبلیغات اسلامی، تهران، ۱۳۶۵ش، ۲۰۸ص - (کتابنامه: آبان

۱۳۶۵، ص ۱۹)

\* اسرار التوحید فی مقامات الشیخ ابی سعید

محمد بن ابی سعد بن ابی طاهر بن ابی الخیر میهنی

\*\*\* مقامات صوفیا (اردو)

اقبال احمد فاروقی

مکتبه نبویه، لاهور، ۱۹۶۶ق، ۴۰۷ص - (روایت)

\* اسرار خودی

محمد اقبال لاهوری

\*\*\* ترجمان الاسرار (اردو - منظوم)

ایس - آر - رحمان

مکتبه کاروان، لاهور، ۱۹۵۲م، بایبشگفتار خلیفه عبدالحکیم -

(صدر: ۲۵۵)

\* اسطربلاب

نگارنده ناشناس

\* اسطربلاب (اردو)

میرمصطفیٰ علی بن میرقاسم علی، بفرمایش نواب صفردالدولہ، بسال  
۱۲۵۶ ق -

آغاز: الحمدلله ۰۰۰ اما بعد فقیر حقیر میر غلام مصطفیٰ ۰۰۰ ایسا کہتا  
ہے کہ رسالہ اسطربلاب کہ فارسی زبان میں -

نسخہ خطی در کتابخانہ آصفیہ، ہند، شمارہ (ادعیہ، شاملات ۲)، ۳۵ ص -

(آصفیہ ۱: ۲۸۶)

\* اسکندرنامہ

نظامی گنجوی

\* ترجمہ بہ نثر اردو - از ناشناس

آغاز: اے صاحب جہان کی بادشاہت تیری ہے - ہمارے سے بندگی آوے  
اور صاحبی تیرے سے -

نسخہ خطی در کتابخانہ آصفیہ، شمارہ ۱۰۲۴ جدید، ۲۴۸ ص، مورخ

۱۲۹۶ھ - (آصفیہ ۱: ۲۳۹)

\* ترجمہ دیگر، بہ نثر اردو، از ناشناس

آغاز: عقل جی چاہے کہ خزانہ یک ظاہر لاوے - خدا کے نام سے اوس  
کو کونجی بتاوے -

نسخہ خطی در کتابخانہ آصفیہ، شمارہ ۱۰۲۳ جدید، ۱۷۸ ص،

مورخ ۱۲۹۷ھ - (آصفیہ ۱: ۲۴۰)

\* اسلام و مقتضیاتِ زمان

مرتضیٰ مطہری

(۵۵۶: پیغام)

\*\* اسلام اور وقت کے تقاضے (اردو)

بکریٹ

سید محمد موسیٰ رضوی

ادارہ احیاءِ تراثِ اسلامی، کراچی، ۱۹۸۷، م، ۳۵۱ ص - (روایت)

بکریٹ

خطبہ های ماه رمضان

...\*

مسیح مہاجری

\*\* اسلامی انقلاب اور اقوام عالم کا مستقبل (اردو)

سرور حسن مبارک پوری

سازمان تبلیغات اسلامی، تہران، رمضان ۱۴۰۵ ق، ۲۳۸ ص - (روایت)

گزیدہ آن کتاب است، درباره انقلاب اسلامی و آینده ملت های جهان -

بکریٹ

...\*

محمد جواد باہنر

\*\* اسلامی تحریک کا آغاز بعثت سے ہجرت تک (اردو)

محمد حسین اکبر

سازمان تبلیغات اسلامی، تہران، ۱۳۶۳ ش، ۴۴ ص - (کتابنامہ : اسفند

۱۳۶۳ ش ص ۴۱) نہضت اسلامی از آغاز تا ہجرت پیامبر (ص) -

۲۲۲/۱ - (پیغام)

\* امام جعفر صادق: پیشوا و رئیس مذهب

عقیقی بخشایشی

امام جعفر صادق پیشوا و رئیس مذهب (اردو)

بکریٹ

سرور حسن مبارک پوری

سازمان تبلیغات اسلامی، تہران، ۱۴۰۶ ق، ۱۹۸ ص - (روایت) -

\* انتظار عصر حاضر از زن مسلمان

بکریٹ

علی شریعتی

\*\* مسلمان عورت اور دورِ حاضر کے تقاضے (اردو)



سردار نقوی  
ادارۂ احیاء ثرات اسلامی، کراچی، اوریل ۱۹۸۸م، ۷۷ص (روایت)

...\*

محمد علی تسخیری

\*\* انقلاب اسلامی - بد اخلاقی کے خلاف مہم (اردو) (۱۱۱) ص ۱۱۱

خادم حسین

سازمان تبلیغات اسلامی، تہران، ۱۹۸۴م، ۵۹ ص - (روایت)

...\*

عبدالوہاب شعرانی

\*\* انوار قدسیہ (اردو)

محمد حسن بن مقصود میاں مولوی

صفیہ اکیدمی، کراچی، ۱۳۵۸ق - (صدر: ۱۲۸)

...\*

عقیقی بخشایشی

(۲:۵۷۲) صفحہ (۲۰۶)

\*\* اہلیت اطہار کی مختصر سوانح حیات (اردو)

علی ارشاد نجفی نوال و جواب میں (اردو)

سازمان تبلیغات اسلامی، تہران، ۱۴۰۵ق، ۲۶۹ ص - (روایت)

...\*

(ب)

باکاروان حلہ

(۳:۳۲۱) صفحہ (۱)

عبدالحسین زرین کوب

\*\* از گلستان عجم (اردو)

دکتر مہر نور محمد خان و دکتر کلثوم فاطمہ

...

مرکز تحقیقات فارسی ایران و پاکستان، اسلام آباد،

۱۲، ۱۹۸۵+۵۲۳ ص - (رویت) -

نقد اشعار فارسی شعرای متقدم - ۱۹۸۷ م. ۲۵۱ ص - (رویت)

... \* جلد ہای مہار رمضان

\*\* بُت شکن (اردو) (۱۹۸۱) مہار ۱۰۰ ص -

محمد فضل حق

جامعہ تعلیمات اسلامی، کراچی، ۱۹۸۱ م/۱۴۰۱ھ - ۲۲۱ ص - (رویت)

دربارہ حضرت ابراہیم (ع) است -

\* بحر الحیوۃ

محمد غوث حسینی گوالیری

\*\* حیات سمندر (دکنی)

از ناشناس - بفرمائش حاجی عبدالکریم - در حدود ۱۲۵۰ھ -

آغاز: شکر اور تعریف خاص درگاہ پاک ایسے حمد کے تئیں -

نسخہ خطی در کتابخانہ آصفیہ، حیدرآباد، شمارہ: تصوف ۱۹۹۷،

۳۰۶ ص - (آصفیہ ۲: ۲۷۵) -

\* براہین قاطعہ

مولانا کمال الدین ابن فخرالدین -

\*\* شرف الصحابہ (اردو)

سید محی الدین قادری بن محمد علی ابوالبرکات - در ۱۲۵۶ھ -

آغاز: شکر و سپاس اوس پاک پروردگار کو لایق ہے -

نسخہ خطی در کتابخانہ آصفیہ، شمارہ: کلام - ۵۷۲، ۴۸۰ ص -

(آصفیہ ۱: ۱۶۴) -

خود براہین قاطعہ ترجمہ صواعق محرقہ تألیف ابن حجر عسقلانی

است -

\* بوستان

۲۰۲۱ سعیدی ریختنہ و تاجی و تہ سفیر البتہ و تہ و تہ ان سجا

\*\* حکایات بوستان سعیدی (اردو) - (تہ) - ۸۸ ص ۵۶۶/۸۸

نظر زیدی - رضوی

فیروز سنز لمیتد، لاہور، ۱۵۶ ص، ب ت - (رویت) ۲۵۴/۱۹۸۷ م

ترجمہ ۱۱۴ حکایت است - (رد المحتار) ۲۵۴/۱۹۸۷ م

\*\* بیسرنامہ عطار

\*\* ترجمہ بہ نثر اردو از ناشناس، پس از ۱۲۰۰ھ - ۲۵۴/۱۹۸۷ م

آغاز: میں سوائے تیرے نہیں دیکھتا جہاں میں - اے قدرت رکھنے والے

اے پالنے والے ہمیشہ کے -

(نسخہ خطی در کتابخانہ، آصفیہ، شماره ۲۹۱۸ جدید، ۴۰ ص، مؤرخ

۱۲۷۱ھ - (آصفیہ ۲: ۲۹۷) - ۲۵۴/۱۹۸۷ م

کاپتان کرنل - ۲۵۴/۱۹۸۷ م

(پ)

نسخہ خطی در کتابخانہ آصفیہ، شماره، تاریخ ۷۱۷، ۲۵۴/۱۹۸۷ م

\*\* پاسخ بہ پرسشها - ۲۵۴/۱۹۸۷ م

سید محمد باقر موسوی ہمدانی

\*\* عقائد و نظریات (سوال و جواب میں) (اردو) - ۲۵۴/۱۹۸۷ م

غلام حسین عدیل - بتاریخ رجب ۱۴۰۸ھ - ق

مدرسہ الشہید الصدر، راولپنڈی، شعبان ۱۴۰۸ھ/۱۹۸۸ م، ۲۲۳ ص -

(رویت) - ۲۵۴/۱۹۸۷ م

\*\* پرنس دالگورکی: دانستنیہای درباره تاریخ و نقش سیاسی رہبران بہائی

مرتضی احمد آخوند

\*\* پرنس دالگورکی: بہائی فرقہ کے رابروں کی تاریخ اور ان کی سیاسی

تصویر (اردو) - ۲۵۴/۱۹۸۷ م

مصحح ترجمہ سید عارف نوشاہی

انجمن اصلاح ملت ساهنپال شریف ضلع گجرات و صندوق پستی ۱۶۰۶

تهران، ۱۳۹۵ هـ، ۸۸ ص - (رویت) - (۱۵۱) رتبعہ نلسیہ نال لکھ

\* پس چه باید کرد ای اقوام شرق

اقبال لاهوری (شوق) - ت ب ، رتبعہ ۲۵۱ ، رتبعہ ۲۵۲ ، رتبعہ ۲۵۳

\*\* بن کی کرئیس (پنجابی) - نلسا نولکھ ۳/۱ فصیحہ

منظور حیدر - اللقہ مہل سبیب

بزم اقبال، لاهور - ۰۰۶/۵ - رتبعہ ۰۰۶/۵ ، رتبعہ ۰۰۶/۵ ، رتبعہ ۰۰۶/۵

\* پندنامہ - رتبعہ ۰۰۶/۵ ، رتبعہ ۰۰۶/۵ ، رتبعہ ۰۰۶/۵

عطار نیشابوری - رتبعہ ۰۰۶/۵ ، رتبعہ ۰۰۶/۵ ، رتبعہ ۰۰۶/۵

\*\* ترجمہ بہ نظم اردو، از ناشناس - در جمادی الثانی ۱۲۶۱ هـ (= غرہ ماہ)

پایان: تاترا بھی ہاتھ پکڑے دستگیر۔ - (۲:۷۶۲) صفحہ ۱۷۲/۵

نسخہ خطی در مسجد جامع کریمی بمبئی، ۵۲ ص - (فہرست بمبئی):

(۸۸) -

\* پندنامہ

از؟ - لکھنؤ، ۱۹۹۷

\*\* پندنامہ (دکنی)

شغلی، در ۱۹۰ بیت - (۱۵۱) رتبعہ ۰۰۶/۵ ، رتبعہ ۰۰۶/۵ ، رتبعہ ۰۰۶/۵

نسخہ خطی در کتابخانہ انجمن ترقی اردو، کراچی (جالبی ۱: ۵۱۲)

\* پیغمبر اُمی - ۸۰۳/۵ ، رتبعہ ۰۰۶/۵ ، رتبعہ ۰۰۶/۵

جعفر سبحانی - (شوق)

\*\* پیغمبر اُمی (اردو)

محمد موسی رضوی

خانہ فرهنگ جمهوری اسلامی ایران، حیدر آباد (پاکستان)، ۱۹۸۵ م.

۸۰ ص - (رویت) -

\* پیام حجاب زن مسلمان

- زہرا رهنورد ۵۲۶ء میں پیدا ہوئی۔ (میں نے غالباً ۱۹۷۷ء میں اس کا تذکرہ کیا تھا)
- \*\*\* حُسن کا پردہ اور پردے کا حُسن \*\*\*  
 سبط حسن رضوی  
 راینی فرہنگی سفارت جمہوری اسلامی ایران، اسلام آباد، ۱۹۸۷ء،  
 ۱۰۵ ص - (روایت)۔
- (ت)
- \*\*\* تاریخ فیروز شاہی \*\*\*  
 شمس سراج عقیف و ضیاء الدین برنی  
 \*\*\* تاریخ فیروز شاہی (اردو) \*\*\*  
 وارث علی شاہ شاہجہان آبادی، پس از ۱۲۲۰ق، بفرمایش سرہانری  
 کاپیتان لوئیس -  
 نسخہ خطی در کتابخانہ آصفیہ، شمارہ: تاریخ ۷۱۷، ۸۳ ص - (آصفیہ  
 ۲۳۷:۱) - گزیدہ آن تاریخ است۔
- \*\*\* تحفۃ النصایح \*\*\*  
 یوسف گدا  
 \*\*\* ترجمہ بہ دکنی، توسط یکی از مریدان شاہ ابوالحسن، بسال ۱۰۲۵ھ -  
 نسخہ خطی در مخزن شیرانی دانشگاه پنجاب لاہور، شمارہ  
 ۴۳۹۹/۱۵۲، مورخ ۱۲۶۱ھ (شیرانی: ۲۴) -
- \*\*\* تذکرۃ الثقلین \*\*\*  
 از ناشناس  
 \*\*\* ترجمہ بہ اردو - از ناشناس، پس از ۱۲۵۰ھ  
 آغاز: باب پہلا بیان میں مسلم بن عقیل کے بیچ کوفہ کے اور خبردار  
 ہونا یزید کا۔

نسخہ خطی در کتابخانہ آصفیہ، شماره ۲۶۵ جدید، ۴۵۲ ص، مؤرخ

۱۲۹۸ھ، (آصفیہ ۲: ۳۳۱)۔

ظہراً در وقایع کربلا است۔

\*\*\*

از ناسناس (پنجابی)۔ (شوق)۔ ۵۰/۱۔

\*\*\* تذکرہ حضرت شاہ شرف الدین یحییٰ منیری (اردو)

سید محمد بلغرامی، بتاریخ ۲۰ ذیقعدہ ۱۳۱۰ ق

آغاز: اے برتر از خیال ۰۰۰ عالم ہو یا زاہد ہو یا عارف، اس خدائے جل

شانہ کے سراپردہ اجلال تک۔

نسخہ خطی در کتابخانہ آصفیہ، شماره ۳۵۰، ۲۲ ص، بقلم مترجم۔

(آصفیہ ۱: ۲۲۰)۔

\*\*\* تذکرہ الموتی والقبور

قاضی ثناء اللہ پانی پتی

\*\*\* ۰۰۰ (اردو)

مولوی محمد رمضان

از انتشارات نوری کتب خانہ، لاہور، پس از ۲ سبتمبر ۱۹۶۱ م۔

(صدر: ۷۰۹)

\*\*\* تذکرہ نوشاہی

محمد حیات نوشاہی

\*\*\* فیضان الہی (اردو)

شریف احمد شرافت نوشاہی۔ بتاریخ ۷ ذیقعدہ ۱۳۵۲ ق

نسخہ خطی در کتابخانہ نوشاہیہ، ساہن پال بخش گجرات (پاکستان)،

بقلم مترجم، ۴۸۰ ص۔ (روایت)۔

\*\*\*

آیت الله ابراهیم امینی (ره) (۱) بالحدیث تعلیقات بر تفسیر قرآن مجید  
 \*\* تعلیم دین جلد ۳، هانی کلاسز کے لیے (اردو) نویسیہ مدرسہ مدینہ  
 - اختر عباس (۲) کلام اللہ و تفسیر سورۃ مائتہ: ۱۰۰  
 شفق و خانہ فرهنگ جمهوری اسلامی ایران، لاهور، آوریل ۱۹۸۶ م،  
 ۲۱۶ ص - (رویت) - حصہ شدہ است - (تبریز) - ۳۷ -

رسائل تاریکہ

رسائل نصابیہ

(ج)

(۱) رسائل تاریکہ  
 زیبا (۲۸) - ۲۵۲ - علی بن ابی طالب (علیہ السلام) بالحدیث تعلیقات  
 \* جستن اعضاء استان - ۲۶۲ - رسالہ شدہ است  
 از ناشناس مطہری - ۲۵۲ - رسالہ شدہ است  
 \*\* ترجمہ اردو از سید ابوالحسن بن سید محمد منصور علی بن سید زین  
 العابدین نقوی، متوطن شکارپور بخش بلند شہر (ہند)، سال ۱۳۴۹ھ -  
 نسخہ خطی در کتابخانہ آصفیہ، شمارہ مجامیح ۱۰۱، بقلم مترجم،  
 ۲۸ ص - (آصفیہ ۱: ۳۵۱) -

.....

(ح)

اختر مهدی  
 سازمان تبلیغات اسلامی، تهران، ۱۳۵۵ (۱) ح - رسالہ شدہ است  
 حج استان ۷۵ تا ۷۶ - رسالہ شدہ است  
 علی شریعتی رسالہ ۲۴ - ۲۵ - رسالہ شدہ است  
 \*\* به اردو ترجمہ شدہ و کسی در گجرات (پاکستان) منتشر کردہ است (من  
 این ترجمہ را چہار سال پیش دیدہ بودم اما مشخصات آنرا یادداشت  
 نکردم) - ۱۲۵ تا ۱۲۶ - رسالہ شدہ است  
 \* حجاب  
 مرتضی مطہری

\*\*\* اسلام میں مسئلہ حجاب (اردو) - شماره ۲۶۵ - انتشارات اسلامیات، آئرش

سید محمد موسیٰ رضوی - جلد ۶، شماره ۶، میلاد -

چاپ اول: خانہ فرهنگ جمهوری اسلامی ایران، حیدرآباد، پاکستان -

چاپ دوم: خانہ فرهنگ جمهوری اسلامی ایران، دہلی، ہند، ۱۴۰۴ء،

۲۴۰ ص - (رویت) - - (تقریباً) - ۲۱۶

\*\*\* حضرات القدس، شرف الدین محمد بن مہدی (اردو)

بدرالدین سرہندی: بتاريخ ۲۰ ذی قعدہ ۱۳۱۰ ق

\*\*\* حضرات القدس (اردو) - (۳ جلد) - با زاہد ہویا عارف، اس خدائے جل

ترجمہ دفتر اول این کتاب را آقای راہی یاد کردہ است (ص ۸۶)، این

دفتر مشتمل بر ۳۳۶ صفحہ است - شماره ۲۲، ۲۵۰ - انتشارات اسلامیات، آئرش -

ترجمہ دفتر دوم از غلام مصطفیٰ خان

مکتبہ نعمانیہ، سیالکوٹ، ۱۴۰۳ھ، ۴۴۸ ص - (رویت) - ۱۴۰۳ھ

۱۴۰۳ھ - (تقریباً) - ۱۴۰۳ھ - (تقریباً) - ۱۴۰۳ھ

۱۴۰۳ھ - (تقریباً) - ۱۴۰۳ھ - (تقریباً) - ۱۴۰۳ھ

۸۲ - (تقریباً) - ۱۴۰۳ھ - (تقریباً) - ۱۴۰۳ھ

\*\*\* انتشارات نوری کتب خانہ، لاہور، پس از ۲ سپتامبر ۱۹۶۱ م -

عبدالحسین دستغیب شیرازی (۳)

\*\*\* خاشعین کی نماز (اردو)

روشن علی

سازمان تبلیغات اسلامی، تہران، ۱۴۰۵ھ، ۱۴۰ ص - (رویت) -

\*\*\* ...

مجتبیٰ موسوی لاری

\*\*\* خداشناسی (اردو) - (رویت) -

نجم عشروی

۲۱۶



دفتر گسترش فرهنگ اسلامی، تهران، ۱۳۶۴ ش، ۵۶ ص - (کتابنامه:

بهمن ۱۳۶۴ ش ص ۲۲) -

\*(خوابهای تیبو سلطان)

آقای مشفق خواجه (کراچی) اطلاع داده است که این کتاب بزبانهای

اردو و انگلیسی ترجمه شده است -

ملک چین دین لاهور ۱۹۶۰ (د) - سوپامتیه لاهور ۱۹۶۰

داستانهای راستان معین الدین چشتی

مرتضی مطهری

\*\* داستان های راستان (اردو)

غلام حسین عدیل

مکتبه الامام فی معارف الاسلام، واه، ۱۴۰۴، ۱۳۵ ص - (روایت)

مشمول بر ۷۴ داستان -

\*\* سچی کهنیای (اردو)، حصه اول

اختر مهدی

سازمان تبلیغات اسلامی، تهران، ۱۴۰۵ ق، ۲۶۴ ص - (روایت) -

از داستان ۱ تا ۷۵ - ۱۵۲ - ۷۸۰۰۰

\*\* سچی کهنیای (اردو)، حصه دوم

هنیت تحریریه معصومین هندوستان مقیم حوزه علمیه قم -

سازمان تبلیغات اسلامی، تهران، ۱۴۰۷ ق، ۱۵۶ ص - (روایت) -

از داستان ۷۶ تا ۱۲۵

\* در نظامی

علی محمود جاندار

\*\* ترجمه اردو از یسین علی نظامی - چاپ دهلی - (روایت دکتر اسلم فرخی،

کراچی)

\*\* درسهایی از نهج البلاغه

آیت الله العظمی حسین علی منتظری

\*\* نهج البلاغه: آئین زندگی (اردو)

برخی از طلاب حوزه علمیه قم

سازمان تبلیغات اسلامی، تهران، ۱۴۰۵ ق، ۲۱۹ ص - (روایت) -

گزیده ۱۸ درس است -

(۴)

\*\* دستنبو

اسدالله خان غالب دهلوی

\*\* دستنبو (اردو)

مجله دبستان لاهور این ترجمه را در ماه ژوئیه ۱۹۶۹ء چاپ کرده است -

(صفر: ۳۶۵)

\*\* ده مجلس

از ناشناس

\*\* ترجمه اردو از هدایت علی واسطی بلگرامی بن سید رفیق علی - بسال

۱۱۰۶ ق -

نسخه خطی در گنجینه احسن مارهروی دانشگاه علیگر، شماره احسن

۰۰۰/۷، بقلم مترجم، ۲۵۱ برگ - (احسن مارهروی: ۱۶۲) -

در بیان وقایع کربلا -

\*\* دیوان حافظ

حافظ شیرازی

\*\* دیوان حافظ (سندی)

محمد یعقوب نیاز - بسال ۱۹۸۳ م

آگم پبلشنگ ایجنسی، حیدر آباد - پاکستان، ۱۹۸۳ م، ۱۵۱ ص -

(روایت) - ارک علی، لاہور، ب ت، ۱۹۸۸ (روایت) - "بقا" - "نہایت"

❖ دیوان غوث الاعظم

منسوب بہ شیخ عبدالقادر جیلانی، باتخلص "محنی"

❖❖ "ترجمہ منظوم بربان پنجابی مع اصل فارسی دیوان حضرت غوث الاعظم

محبوب سبحانی قطب ربانی شیخ عبدالقادر جیلانی" -

شاہ الدین قادری سروری ساکن رنگپورہ سیالکوٹ -

آغاز: بے دھڑکاتے بے وسواسا اوڑ ویہڑے ساڈے

ملک چن دین، لاہور، ۱۹۶۰م (چاپ سوم)، ۱۰۴ ص - (روایت) -

❖ دیوان معین الدین چشتی

منسوب بہ خواجہ معین الدین چشتی اجمیری، باتخلص "معین"

❖❖ "ترجمہ منظوم بربان پنجابی مع اصل فارسی دیوان حضرت خواجہ معین -

الدین چشتی" - ۷۸۶/۱، دہلی، ۱۹۶۰م

از شاہ الدین مذکور -

آغاز: دل تے جان میرا لٹ کھڑیا ذاتی نام مبارک

ملک چن دین، لاہور، ب ت، ۱۶۴ ص - (روایت)

❖ دیوان نظیری

نظیری نیشاپوری

❖❖ غزلیات نظیری (اردو)

آغا محمد باقر

شیخ مبارک علی، لاہور، ب ت، ۱۲۸ ص - (روایت)

مشمول بر غزلیات ردیف "م"

❖❖ دیوان غزلیات نظیری (اردو)

ازناشناس

آغاز: اذا ماشنت ۰۰۰ سربر آوردن مشہور ہونا، نمایاں ہونا

شیخ مبارک علی، لاہور، ۱۹۴۵م، ۳۲۸ ص، (روایت)



شیخ مبارک علی، لاہور، ب ت، ۸۸ ص (روایت)۔

\* رباعیات خیام

خیام نیشابوری

\*\* عکس رُخ یار (اردو - منظوم)

شاگر القادری

اثک - پاکستان - (روزنامہ "جسارت" کراچی، ۱۹/۲/۱۹۸۸)

\*\* د عمر خیام خلور یحییٰ (ہشتو)

از ابو الخیر زلاند -

ہشتو اکیدمی بلوچستان، کوئٹہ، ۱۹۸۵ م، ۳۵۸ ص - همراه بامتن

فارسی - (روایت) -

\* رباعیات غالب

غالب دہلوی

\*\* همکلام (اردو - منظوم)

صبا اکبر آبادی

کراچی، ۱۹۸۷ م - (ترجمہ را ندیدہ ام)

\* رسالہ خواجہ قطب الدین

\*\* ترجمہ بہ اردو از مرقوم علی شاہ اورنگ آبادی - در حدود ۱۲۱۵ھ -

آغاز: الحمد للہ ۰۰۰ شکر ہے اللہ تعالیٰ کا اور احسان اس کا تمام تعریف

سزاوار ہے -

نسخہ خطی در کتابخانہ آصفیہ، شماره: تصوف ۵۹۲، ۱۳۹ ص، (آصفیہ

۲: ۲۶۷)۔

در مسائل عرفانی و فقہی -

\* رسالہ خواجہ (گیسو دراز) بندہ نواز

\*\* ترجمہ منظوم بہ اردو، از شاہ صدرالدین، پس از ۱۰۵۰ھ -

آغاز:

- نام لے اللہ کا کہتا ہوں میں
- کسب کچھ ہوے سمجھ کا سب کے تیں
- نسخہ خطی در کتابخانہ، آصفیہ، شمارہ: تصوف شاملات ۲۱، ۷ ص -  
آصفیہ ۲: ۱۹۷ (۱۹۷۰ - ۱۹۷۱) جلد ۱۱، ۱۱۰ - ۱۱۱
- در مسایل عرفانی از قبیل روح، نفس، دل، نور وغیرہ -  
\*رسالہ نوین - مشتمل بر فتاویٰ قدیم و جدید امام خمینی
- \* ترجمہ و توضیح فارسی از عبدالکریم بی آزار شیرازی -  
\*\* آئین سعادت (اردو)
- از سید فیاض حسین نقوی
- ادارہ تعلیمات قرآن، کراچی، رجب ۱۴۰۴، ۲۶۵ ص - (روایت) -  
جلد های دوم و سوم و چهارم این ترجمہ زیر چاپ است -
- \* رفیع البصر
- عمدہ الملک رفیع الدین خان
- \*\* منتخب البصر (اردو)
- رتن لال متخلص بہ مست (متولد ۱۲۲۲ھ)، بسال ۱۲۵۳ھ -  
آغاز: بعد حمد اس صانع کے کہ جس نے اشکال گونا گون -  
نسخہ خطی در کتابخانہ آصفیہ، شمارہ: ریاضی ۲۰۵، ۲۰۴ ص - مورخ  
۱۲۸۱ھ - آصفیہ ۱: ۲۷۳ -
- در دانش دُورنہائی (علم انظار) -
- \* روائح الانفاس
- ملفوظاتِ شاہ برہان الدین راز الہی - گرد آوری از شیخ ابراہیم گذار  
الہی و عبدالحی حسنی حسینی -
- \*\* روائح الانفاس (اردو)
- محمد اشرف بن نواب لقمان الدولہ متخلص بہ دل، ۱۸ ذیقعدہ ۱۳۷۱ھ -

همین مترجم فہرست مخطوطات موزہ سالار جنگ و موزہ ملی پاکستان

کراچی را بہ زبان انگلیسی تہیہ کردہ است۔

آغاز: جو لفظ کہ بہارستان معنی کے باغبان کے فیض افشان زبان سے

نکلتا ہے۔

نسخہ خطی در ادارہ ادبیات اردو حیدر آباد دکن، ۱۲۵۰ ص۔ (تذکرہ

مخطوطات ۶: ۲۰۹)۔

\* (۲۱۰۰۰)۔

از ناشناس ملی در کتابخانہ اصفیہ، شمارہ ۱۲۱، ص ۱۰۱۔

\*\* ریاض العارفین (دکنی - منظوم)۔

محمد اسحاق بیجاپوری، بسال ۱۲۰۶ ق۔

آغاز:

ابتدا کرتا ہوں بسم اللہ سون

صاحب اجلال و عزّ و جاہ سون

در کتابخانہ اصفیہ چندین نسخہ خطی ریاض العارفین موجود است۔

(اصفیہ ۲: ۲۵۹ تا ۲۶۵)۔

در مسایل اخلاقی۔

\* روضۃ الشہدا)۔

ملّا کاشفی

\*\* ترجمہ بلند بہ نظم اردو از حسینی بسال ۱۱۳۶ھ۔

و خلاصہ این ترجمہ از شاگرد او، در ۱۱۵۰ھ۔

آغاز:

زبان کر نور بسم اللہ سون پاک

کہوں یک شرح با اعجاز و ادراک

نسخہ خطی در کتابخانہ جامع مسجد کریمی، بمبئی، (کریمی: ۱۱۰)۔

- \*\* روضة الشهداء (اردو) - جلد اول
- صائم چشتی
- چشتی کتب خانہ، فیصل آباد، فوریه ۱۹۸۶ م، ۴۴۸ ص - (روایت)
- زبدۃ الآثار تلخیص بہجۃ الاسرار بنی آزار شیرازی -
- عبدالحق محدث دہلوی
- \*\* زبدۃ الآثار تلخیص بہجۃ الاسرار (اردو) -
- اقبال احمد فاروقی
- مکتبہ نبویہ، لاہور، ۱۴۰۶ ق، ۱۲۸ ص - (روایت)
- در شرح حال شیخ عبدالقادر جیلانی
- \*\* زبدۃ المقامات
- محمد ہاشم کشمیری
- \*\* زبدۃ المقامات (اردو)
- غلام مصطفی خان و ابو الفتح صغیر الدین
- مکتبہ نعمانیہ، سیالکوٹ، ۱۴۰۷ ق، ۵۴۴ ص - (روایت)
- زندگی جاوید
- مرتضی مطہری
- \*\* زندگی جاوید (اردو)
- ریاض حسین نجفی
- وفاق علماء شیعہ پاکستان، لاہور، ب ت، ۴۰ ص - (روایت)
- (س)
- \* سبہ کواکب سیارہ



از ناشناس

\*\* ترجمہ اردو از سید ابوالحسن نقوی بن سید منصور علی نقوی - بتاریخ  
۲۰ رجب ۱۳۴۹ھ -

آغاز: الحمد للہ ۰۰۰ اما بعد احقر العباد سید ابوالحسن بن سید منصور علی  
نقوی -

نسخہ خطی در کتابخانہ آصفیہ، شماره مجامیع ۱۰۱، ۴۰ص - (آصفیہ  
۳۴۶:۱) -

نسخہ خطی در کتابخانہ آصفیہ، شماره مجامیع ۱۰۱، ۴۰ص - (آصفیہ  
۳۴۶:۱)

\* سراج الایمان

تألیف (و شاید ترجمہ اردو نیز از) مولوی سراج احمد سہسوانی

آغاز: حمد اور شکر اوس خداے یکتا

نسخہ خطی در ادارہ تحقیقات عربی و فارسی راجستہان تونک، شماره  
T ۹۲۰/۲، مؤرخ ۱۲۷۳ھ، ۵۴ص - (خزینہ المخطوطات ۳: ۲۱۳)

در مسایل کلامی -

\* سراج القلوب

خواجہ ابونصر سعد بن محمد قطان

\*\* ترجمہ بہ دکنی از محمد جعفر، پس از ۱۲۵۰ق -

آغاز: حمد لایق ہے رب العالمین کو و نعت سزاوار ہے -

نسخہ خطی در کتابخانہ آصفیہ، شماره: کلام ۶۵۹، ۱۹۶ص - (آصفیہ  
۱۶۷:۲)

در قصص پیامبران -

\* سلسلہ الذهب

سید محمد نور بخش قاینی (۷۹۵ - ۸۶۹ھ) -

\*\* ترجمه اردو از علی بن حسین گردیزی  
مکتبه قدوسیہ، لاہور، ۱۹۷۸م (اطلاع شفاهی از مولانا غلام حسن -  
بلتستان) -

تذکرہ بزرگان است -

رقم -

۱۰۱۰۳ (ش)

زبدۃ الآثار تلخیص بھجۃ الاسرار

\*\* شاہنامہ فروسی

\*\* ترجمہ بہ نظم دکھنی - از لالہ پیم چند، بسال ۱۲۰۷ - (۲۳۶:۱)

گزیدہ آنست -

آغاز:

خدا تجکو شاہی سزاوار ہے

صفت کو تری کچھ نہ اکار ہے

نسخہ خطی در کتابخانہ آصفیہ، شماره: تاریخ ۱۴۰۶، مورخ ۱۲۱۴ -

۴۷۰ ص - (آصفیہ ۱: ۲۳۲) -

\*\* ترجمہ بہ نثر سندی از محمد عاقل عاقلی، بفرمایش پیر صبغت اللہ شاہ

راشدی - مترجم بسال ۱۳۴۷ ہ بدان پرداخت و هنوز ترجمہ ناتمام بود کہ

درگذشت - نسخہ خطی در کتابخانہ سندی ادبی بورد، حیدر آباد -

(افادات مرحوم حسام الدین راشد) -

\*\* شرح تمہیدات عین القضاة ہمدانی

خواجہ گیسو دراز

\*\* ترجمہ بہ دکنی از میرانجی حسین خدانہا، بسال ۱۰۶۶ ق -

نسخہ خطی در کتابخانہ انجمن ترقی اردو، کراچی - (جالبی ۱: ۴۹۸) -

(۵۰۱)

\*\* به زبان دکنی ترجمہ شدہ است۔ (جالبی ۱: ۳۲۲)

\* منہج الصادقین

نگارش ملا فتح اللہ کاشانی۔

\*\* ترجمہ از حاجی مرزا امداد علی لکھنوی، بروزگار امجد علی شاہ۔ (نذر

ذکر، مقالہ: شاہان اودھ کا علمی ذوق، ص ۴۲)۔ تفسیر قرآن است۔

(ن)

\* نامِ حق

شرف الدین بخارانی

\*\* ترجمہ منظوم بزبان پنجابی از محمد سرفراز ظفر

آغاز:

رب دا نام زبان پکارے

ہردم دل تے جان پکارے

۴۸ ص۔ (نسخہ دستنویس این ترجمہ پیش مترجم در اسلام آباد دیدہ

ام)۔

\*\* ترجمہ دیگر از ناشناس۔ بہ زبان اردو۔

نسخہ خطی در کتابخانہ ندوۃ العلماء لکھنؤ، شمارہ: ۵۵، ۳۰ ص۔ (ندوہ:

۱۲۳)

\*\* ترجمہ دیگر از ناشناس۔ بہ نثر دکنی، بسال ۱۱۹۳ھ۔

آغاز: نامِ حق کا اوپر زبان کے ہمی چلاتا ہوں جیسا دل ہور جان کی یو

پڑتا ہوں میں۔

نسخہ خطی در کتابخانہ آصفیہ، شمارہ: ۸۸۶، جدید، مورخ ۱۲۵۱ھ،

۲۸ ص۔

(آصفیہ ۲: ۲۴۰)۔

\* نظام حقوقِ زن در اسلام

مرتضیٰ مطہری

\*\* اسلام میں خواتین کے حقوق (اردو)

مرتضیٰ حسین صدرالافاضل

سازمان تبلیغات اسلامی، تہران، ۱۳۶۵ ش، ۴۶۴ ص۔ (کتابنامہ: آبان

۱۳۶۵ ش ص ۱۷)۔

\* نفایس الفنون

شمس الدین محمود آملی

\*\* قسمتی کہ مربوط بہ قیافہ شناسی است، بہ اردو ترجمہ شدہ است۔ از

سیدابوالحسن نقوی، بسال ۱۳۴۷۔

آغاز: اما بعد واضح ہو کہ یہ رسالہ علم قیافہ میں کسی استاد متقدمین

سے کتاب نفائس الفنون سے زبان فارسی میں تالیف کیا۔

نسخہ خطی در کتابخانہ آصفیہ، بعنوان رسالہ علم فراست نامہ، شمارہ:

مجامیع ۱۰۱، بقلم نویسنده مورخ ۱۳۴۷، ۲۰ ص۔ (آصفیہ ۱: ۳۴۰)۔

\* نفحات مکیہ من مآثر امدادیہ

در احوال و ملفوظات محمد امداد اللہ

\*\* شہانم امدادیہ (اردو)

از ناشناس۔

چاپ کتب خانہ شرف الرشید، شاہ کوت، شیخوپورہ، ب ت۔

(صفدر: ۵۰۲)۔

\* نقش رحمانی (یا نفس الرحمان)

عبدالرحمن حسینی قادری

\*\* ترجمہ بہ اردو، از شاہ کلیم اللہ ابو محی الدین قادری، در اوایل ۱۱۰۰ھ۔

آغاز: الحمد لله رب العالمين که جميع حمد و ثنا ثابت ذات الله تعالى کے

تھیں - (آصفیہ ۲: ۲۲۰) - (۱۹۸۲/۵۱۲) - (۸۰ ص - اروت) - (۵۳۱/۱۰۷۱)

نسخہ خطی در کتابخانہ آصفیہ، شماره: تصوف شاملات ۳۹، ۳۱۰ ص -

(آصفیہ ۲: ۲۲۰) -

\* نکات الف ب

نگارنده ناشناس

\*\* ترجمہ اردو توسط یکی از مریدان شاہ فقیر الله کہ شاید نام او

"سریقین" بود - رسالہ ایست در مطالب عرفانی -

آغاز: نام صفاتی ہیں اے میرے طالب جسے کہ کہتے ہیں اللہ -

نسخہ خطی در کتابخانہ آصفیہ، شماره ۳۷۵۸ جدید، مؤرخ ۱۲۳۱ھ،

۴۰ ص - آصفیہ ۲: ۳۰۰) -

(و)

\* وجود العارفين

از ناشناس

\*\* ترجمہ اردو از صاحب علی

آغاز: اے عارف خدای تعالی قرآن میں فرماتے ہیں کہ -

نسخہ خطی در کتابخانہ آصفیہ، شماره: تصوف شاملات ۴۵، ب ت،

۴۵ ص - (آصفیہ ۲: ۲۵۳) -

در عرفان -

\* وحی و نبوت

مرتضیٰ مطہری

\*\* وحی اور نبوت (اردو)

ارشاد علی نجفی مبارکپوری

سازمان تبلیغات اسلامی، تهران، ۱۳۶۵ ش، ۱۳۶ ص - (کتابنامه، آبان ۱۳۶۵، ص ۱۷) -

(ه)

- (۲۲:۰۶ ميفه آ)

• پ نقات لانا

\* هجرت و جهاد

مرتضى مطهرى اسلامى، تهران، ۱۳۶۵ ش، ۴۶۴ ص - (کتابنامه، آبان

\*\* هجرت اور جهاد (اردو)

محمد على فاضل

سازمان تبلیغات اسلامی، تهران، ۱۳۶۵ ش، ۵۲ ص - (کتابنامه، آبان

۱۳۶۵، ص ۱۷) -

\* هشت بهشت

خسرو دهلوى - ح پر كه به رساله علم قیافه میں كسى استاد متقدمین

\*\* هشت كشت (اردو)

از غلام احمد شاه جهان آبادى - بسال ۱۲۲۰ هـ - فواست نامه، شماره:

آغاز: حمد و ثنا خداى لايزال اور صفت اس آفريننده بے مثال كى -

نسخه خطى در كتابخانه اصفيه، شماره: قصص ۱۱۰، مورخ ۱۲۴۶ هـ،

۲۰۶ ص - (اصفيه ۱: ۱۵۲) -

(ی)

- (۲۵۲:۰۶ ميفه آ) -

\* يار آشنا

• تين روى

خليل الله خليلى

\*\* افغانستان اور اقبال (اردو)

• (۱) تين روى

برك لودهى

- (۱۲۰ هـ) -

انجمن علمی و مشاورتی جمعیت اسلامی افغانستان (اسلام آباد) پس  
از ۱۴۰۲/۱۹۸۲ م، ۸۰ ص - (رویت) -

درباره روابط معنوی اقبال با کشور افغانستان -

\* یوسف و زلیخای جامی، کاتب الملائکة - افغانستان، ۱۹۷۱ م

\*\* ترجمه به لهجه گوجری از محمد امین بسال ۱۱۰۹ هـ - ۱۹۷۱ م

آغاز: ۱۹۷۱ م، ۳۶۲ - چاپ شده است -

اول تعریف سن خالق کی اے یار

کہ وو (کذا) دونوں جگت کا ہے کرنہار

نسخه خطی در جامع مسجد کریمی بمبئی، ۲۸۱ ص - (فهرست بمبئی

ص ۱۱۸) -

\* یوسف و زلیخای خسرو: از رشاد اسلامی تهران -

\*\* ترجمه دکنی از ملک خشنود، در قرن ۱۱ هـ - (جالبی ۱: ۲۵۲) - ۱۹۷۱ م

\*\*\* ۱۹۷۱ م، پاریس و مظهر حق -

۱۹۸۲ م - ۶ رشاد

مآخذ: ۱) کلا، ان ایدان کلا، ارد، مهمت، لک

۲) رشاد، مالک، ۲۳۶۱، ۶، ۱

آصفیه ۱ و ۲ - راشاد سنٹرل لائبریری حیدر آباد آندھرا

- "ن آرد، لقتن اپر دیش (کتب خانہ آصفیہ) کے اردو مخطوطات

از نصیرالدین ہاشمی، ادارہ خواتین دکن -

۱۳۸۱ هـ، جلد اول و دوم -

احسن مارہروی =

فہرست مخطوطات مولانا آزاد لائبریری

علی گڑھ مسلم یونیورسٹی علی گڑھ، ذخیرہ

احسن، مارہروی، از سید محمود حسن قیصر

امروہوی، علی گڑھ، ۱۹۸۳ م -

تذکره مخطوطات ۶ = تذکره مخطوطات جلد ششم از محمد اکبرالدین

صدیقی و ڈاکٹر محمد علی اثر، ادارہ ادبیات

اردو، حیدرآباد، ۱۹۸۳ء -

تکملہ مقالات الشعراء = تذکرہ تکملہ مقالات الشعراء تألیف مخدوم

محمد ابراہیم خلیل تنوی، بتصحیح و حواشی

سید حسام الدین راشدی، سندی ادبی بورڈ،

کراچی، ۱۹۸۷م -

جالبی ۱ = تاریخ ادب اردو جلد اول از جمیل جالبی،

مجلس ترقی ادب، لاہور، ۱۹۸۴م -

خزینہ المخطوطات ۳ = خزینہ المخطوطات - وضاحتی فہرست عربی و

فارسی ریسرچ انسٹی ٹیوٹ راجستھان،

ٹونک، از حکیم محمد عمران خان، ٹونک،

۱۹۸۴م، جلد سوم،

دانش ۹ =

فصلنامہ "دانش" نشریہ رابزنی فرهنگی

سفارت جمهوری اسلامی ایران، اسلام آباد -

شماره ۹، سال ۱۳۶۶، مقالہ دکتر ساجد اللہ

تفہیمی: "مثنوی گنج فقر - شرح احوال مہرآبادی"

سرایندہ و بررسی انتقادی آن -

ذریعہ ۱ = الذریعہ الی تصانیف الشیعہ تألیف آقا بزرگ

تہرانی، بیروت، ۱۴۰۳ھ، طبع سوم، الجزء الاول -

رویت = کتابهای کہ خودم در کتابخانہ ہا و کتابفروشیہا

دیدہ ام -

شیرانی = ذخیرہ شیرانی میں اردو مخطوطات از



سید جمیل احمد رضوی، مقتدره قومی زبان،

اسلام آباد - ۱۹۸۶م -

صدر =

فهرست کتب چابی پاکستان درباره زبان و

ادبیات فارسی - مقاله فارسی که در اورینتال

کالج مگزین، لاهور شماره اکتبر ۱۹۷۱ در

صفحات ۲۷۶ - ۳۶۲ چاپ شده است -

فهرست بمبئی = کتب خانه جامع مسجد بمبئی میں اردو

مخطوطات از حامدالله ندوی، انجمن اسلام اردو

ریسرچ انسٹی ٹیوٹ بمبئی، ۱۹۵۶م -

کتابنامه = کتابنامه نشریه اداره کل مطبوعات و

نشریات و زرات ارشاد اسلامی تهران -

کتابیات هند ۲ = وضاحتی کتابیات جلد دوم ۱۹۷۷ - ۱۹۷۸

تألیف گوپی چند نارنگ و مظفر حنفی - ترقی

اردو بیورو - دهلی - ۱۹۸۳م -

\*\*\*

از طرف کونامی خشکید و "از طرف خیرهای خوش سوسنا" در

کتاب "کتابیات هند ۲" در جلد دوم ۱۹۷۷ - ۱۹۷۸

تألیف گوپی چند نارنگ و مظفر حنفی - ترقی

اردو بیورو - دهلی - ۱۹۸۳م -

کتابنامه نشریه اداره کل مطبوعات و

نشریات و زرات ارشاد اسلامی تهران -

کتابیات هند ۲ = وضاحتی کتابیات جلد دوم ۱۹۷۷ - ۱۹۷۸

تألیف گوپی چند نارنگ و مظفر حنفی - ترقی

اردو بیورو - دهلی - ۱۹۸۳م -

دکتر علوی مقدم

اسلام آباد - پاکستان

## بحثی درباره آیین نگارش

(۲)

پس از نشر بخش نخست مقاله "بحثی درباره آیین نگارش" دوست فاضلی می گفت [و درست هم می گفت] که مطالب این مقاله مربوط است به شیوه نگارش از جهت درست نویسی کلمات .

در پاسخ گفتم: آری! همه می دانیم که نگارش دارای دو جنبه است: جنبه املاتی یا درست نویسی اصوات و کلمات و الفاظ . بدین معنی که باید کلمات، در نوشته ها درست نوشته شود و درست نویسی نخستین گام در کار نگارش است و نگوئیم که اگر کلمه ای را، نادرست بنویسیم، دنیا زیر و زبر نخواهد شد که در پاسخ این سخن می گویم: آری! دنیا زیر و زبر نخواهد شد ولی هر کار قاعده و ضابطه ای دارد که باید آن قاعده و ضابطه، رعایت گردد و چنانچه رعایت نگردد، هرج و مرج پیش می آید و درست نویسی زیر بنای نگارش است .

جنبه دیگر نگارش، جنبه انشائی است که باید در نوشته ها رعایت شود یعنی درست نویسی جمله ها و عبارات و چگونگی ترکیب آنها بایکدیگر و پیروی از دستور زبان فارسی و برهیز از ترکیبات نادرست .

و خلاصه اینکه در یک نوشته باید هم درست نویسی واژه ها یعنی املای صحیح کلمات که زیر بنای نگارش است، رعایت گردد و هم جنبه انشائی

نوشته • یعنی نویسنده باید در انتخاب الفاظ و اصطلاحات هم دقت کند و بداند که لفظ قالب معنی می باشد و چون برای هر معنی ممکن است چند لفظ وجود داشته باشد، نویسنده باید لفظ رساتر و ساده تر را بیابد و آنچه که مافی الضمیر او را بهتر بیان می کند و مخاطب، مطلب را بهتر در می یابد، برگزیند •

نویسنده باید بداند که هر زبان برای خود قواعد و اصولی دارد و زبان فارسی هم نیز چنین است و دارای اصول و قواعدی است که باید رعایت آن اصول و قواعد بشود • مثلاً در مورد چگونگی مطابقت فعل با فاعل و مسند الیه در زبان فارسی قاعده آنست که: اگر فاعل و مسند الیه جاندار باشد، باید فعل با فاعل مطابقت کند و مثلاً گفته شود:

"دانشمندان مورد احترام هستند" و "جانداران حق حیات دارند" • ولی اگر فاعل و مسند الیه از جانداران نباشد، بهتر است فعل با فاعل و مسند الیه مطابقت نکند و مثلاً گفته شود:

"سنگها از بالای کوه فرو می ریزد" و "آبها در جلگه، جاری شد" و "سبزه زارها در مدت کوتاهی خشکید" و "از هر طرف خبرهای خوش می رسد" • و "اگر شبها همه شب قدر بودی، شب قدر بی قدر بودی" •

البته گاه از باب احترام برای فاعل مفرد، فعل را جمع می آورند و مثلاً می گویند:

"آقای استاد گفتند" به جای "آقای استاد گفت" • گفتیم که برای فاعل جمع و جاندار، فعل را جمع می آورند و مثلاً می گویند: "دوکس رنج بهبوده بردند و سعی بی فایده کردند" •

ولی چنانچه فاعل و مسندالیه بیجان را به جاندار ، تشبیه کنند و برای آن فاعل ، شخصیت ، قائل شوند ، غالباً فعل را جمع می آورند و مثلاً می گویند :

ابر و باد و مه و خورشید و فلک درکارند  
تاتونانی به کف آری و به غفلت نخوری  
(مقدمه گلستان)

در این شعر چون فعلی که به اشیاء اسناد داده شده ، مخصوص به جانداران می باشد لذا فعل با فاعل مطابقت کرده و فعل به صیغه جمع آمده ، چون "کارکردن" مختص جانداران است و در اینجا به غیر جاندار یعنی : ابر - باد -

مه - خورشید - فلک ، نسبت داده شده است .

شعر حافظ نیز از همین مقوله است :

نمی دهند اجازت ، مرابه سیر و سفر

نسیم باد مُصلی و آب رکننا باد

که برای فاعل غیر جاندار [= نسیم باد مُصلی - آب رکننا باد] فعل [اجازت نمی دهند] را جمع آورده است\* .

گفته شد که فعل با مسندالیه و فاعل غیر عاقل بیشتر اوقات ، مطابقت

نمی کند و مثلاً می گویند :

"درختان سبز شد" و "قلمها شکست"

فعل با اسم جمع هم بیشتر اوقات ، مطابقت نمی کند :

گرگِ اَجَل یکایک از این گله می برد

وین گله را نگر که چه آسوده می چرد

\* برای آگاهی بیشتر رجوع شود به مقدمه شرح گلستان دکتر خزانی ص ۱۲۴ و نیز رجوع شود به : ابوالحسن

نجفی : غلط نویسیم ، ص ۲۵۶ چاپ مرکز نشر دانشگاهی .

گاهی هم مطابقت می کند و برای اسم جمع ، فعل را هم جمع می آورند و مثلاً می گویند:

"مردم آمدند"

ولی در شعر ناصر خسرو برای کلمه "مردم" فعل مفرد آمده است:

مردم سِفله بسانِ گرسنه گریه  
گاه بنالد بزاروگاه بُخرد

گاه در مقام تشبیه و استعاره ، فاعل یا مسندالیه غیر جاندار را در ردیف جاندار فرض می کنند و آن را نازل منزله جاندار قرار می دهند و فعل را با فاعل و مسندالیه مطابق می آورند و مثلاً می گویند:

یکی درختِ گل اندر میان خانه ماست  
که سروهای چمن پیش قامتش پستند  
(سعدی)

در مصراع نخست ، درخت گل ، استعاره برای زیبا رو و در مصراع دوم هم ، سروهای چمن ، جنبه استعاری دارد .  
یا مثلاً اگر گفته شود : "جویبارها ز مزمه می کردند" و "کوهپایه دیده بانی برخاسته بودند" -

به جویبار و کوه ، یکی از مختصات انسانی نسبت داده شده و با آنها همچون جانداران عمل شده و با آنکه فاعل در این دو مثال غیر جاندار است ولی فعل با فاعل ، مطابقت کرده ؛ زیرا نازل منزله جاندار فرض شده و با آنها مثل جانداران عمل شده است .  
شعر زیر نیز از همین مقوله است:

از کوه برشدند خروشان سحابها  
غلطان شدند از بر البرز آبها

در عبارت 'درختان دست دعا به سوی آسمان بلند کرده بودند' فعل فاعل  
برای فاعل غیر جاندار فعل را جمع آورده اند؛ زیرا بر اثر استعاره و تشبیه ، در  
حکم جاندار فرض شده است .

در زبان فارسی امروز صفت و موصوف بایکدیگر مطابقت نمی  
کند و مثلاً گفته می شود:

استاد دانشمند	استادان دانشمند
مرد شاعر	زنان شاعر
مردان شاعر	زنان شاعر
شهر بزرگ	شهرهای بزرگ

و تنها اگر صفت جانشین اسم شود ، جمع بسته می شود و مثلاً می گویند:

دانشمندان ایران	بزرگان پاکستان
-----------------	----------------

و اینکه برخی از نویسندگان به تقلید از زبان عربی ، میان صفت و موصوف  
مطابقت برقرار می کنند و مثلاً می نویسند:

نامه مورخه	زنان شاعره	بانوان محترمه
نامه های واصله	متون قدیمه	طبقه ممتازه

و جز اینها ، زیاد پسندیده نیست و باید از به کار بردن چنین ترکیبهایی ، دوری  
کرد . و بهتر است که نوشته شود :

نامه مورخ	زنان شاعر	بانوان محترم
نامه های رسیده	متون قدیم	طبقه ممتاز

زیرا اولاً در زبان فارسی ، مذکر و مؤنث ، به صورت زبان عربی نیست و ثانیاً  
در زبان فارسی همچون زبان عربی صفت باموصوف مطابقت نمی کند .

ولی باید بدانیم که به کار بردن برخی از مصطلحات و پاره ای از ترکیبات  
که از چند قرن پیش ، به روش زبان عربی ، در نوشته ها به کار رفته است ،

اگر ماهم اکنون ، به همان صورت به کاربریم بدون اشکال است ، همچون\* :  
 وسائطه نقلیه - وزارت امور خارجه - احترامات فائقه - قضیهٔ موجب - قوهٔ  
 مقننه - ارواح خبیثه - مکهٔ معظمه - مدینهٔ منوره - روابط حسنه  
 جمع بستن کلمات ، در زبان فارسی از قاعده و ضابطهٔ خاصی پیروی  
 می کند

بدین معنی که در زبان فارسی ، کلمات با "ها" و گاه با "ان" جمع بسته می  
 شود و مثلاً می گویند : مردها - مردان - زنها - زنان - درختها - درختان .  
 لیکن بهتر است که اسامی جانداران ذی شعور [= صاحب شعور] به "ان"  
 جمع بسته شود .

اینکه برخی از افراد و نویسندگان ، کلمات فارسی را به "ات" جمع می  
 بندند و مثلاً می گویند :

فرمایشات - پیشفهادات - گزارشات - بمایشات - سفارشات - آزمایشات -  
 یاغات - دهات - بلوکات \*

درست نیست و بهتر است که این گونه کلمات را برطبق ضابطهٔ زبان فارسی یا  
 "ها" جمع بست و گفت :

\* برای آگاهی بیشتر در این زمینه به صفحهٔ ۱۸۱ کتاب "غلط نویسیم" مراجعه شود .  
 \* در زبان فارسی ، بلوکات را جمع بلوک [= Boluk] به ضم اول می دانند و آن را واژهٔ  
 فارسی و به معنای "ناحیه ای مشتمل بر چند قریه" می دانند و امروزه به آن دهستان می  
 گویند .

اما بلوک [بلوک] که در نیم قرن اخیر وارد واژگان سیاسی فارسی شده است ، تلفظ آن در  
 فرانسه [= Bloc] است و به معنای "کشورهایی است که در شیوهٔ حکومتی کم و بیش  
 یکسان اند و در برابر کشورهای باشیوهٔ حکومتی دیگر باهم متحدند مانند اینکه می گویند  
 بلوک غرب - بلوک شرق" . به جای آن می توان کلمهٔ جبهه یا کشورها را به کاربرد .

رک : غلط نویسیم ص ۴۸

فرمایشها - پیشنهاها - گزارشها - نمایشها - سفارشها - آزمایشها - باغها -  
دهها - بلوکها .

لیکن کلمات عربی الاصل را می توان با "ات" جمع بست و مثلاً گفت :  
کلمات - مقدمات - ادارات - استعارات - سیارات .

جمع : کلمه - مقدمه - اداره - استعاره - سیاره .  
یعنی پس از حذف (ة) یا بهتر است بگوییم پس از حذف "ه" غیر ملفوظ با  
"ات" جمع بسته می شود .

ولی باید دانست که هر کلمه مختوم به "ه" غیر ملفوظ را نمی توان به  
"ات" جمع بست و مثلاً گفت :

قلعه قلعات • قلّه قلات • هدیه هدیات • ترجمه ترجیحات بلکه جمع کلمات  
مزبور به ترتیب عبارت خواهد بود از :

قلعه = قلعه ها و قلاع • قلّه = قلّه ها - قُلل • هدیه = هدیه ها و هدایا •  
ترجمه - ترجمه ها و تراجم .

لیکن در جمع کلمه "قُوّه" می توان گفت : "قُوَات" .  
و نیز باید دانست که گاه اندک تغییراتی هم [در این گونه کلمات که با "ات" جمع

بسته می شود] رخ می دهد و مثلاً می گویند :  
صَدْمه = صَدَمَات • لَطْمه = لَطَمَات • نَعْمه = نَعِمَات • حُجْره = حُجْرَات یا

حُجْرَات • لَحْظَه = لَحْظَات • صَفْحَه = صَفْحَات .  
ولی در جمع کلمه "زَوْجَه" زَوْجَات می گویند؛ زیرا اگر زَوْجَات بگویند باید

برطبق قواعد اِعلال ، واو متحرک ما قبل مفتوح را قلب به اَلف کنند و  
"زاجات" گفته شود .

خلاصه اینکه ، قاعده جمع بستن کلمات ، کلیت ندارد و بد به کتب لغت



مراجعه کرد ولی به طور کلی می توان گفت که:

مصادر ثلاثی مزید فیه عربی را نیز به "ات" جمع می بندند و مثلاً می گویند:

احساس = احساسات • افتخار = افتخارات • تعلیم = تعلیمات • تصادف =

تصادفات • استنباط = استنباطات • تصرف = تصرفات •

و نیز بسیاری از کلمات عربی، خواه اسم فاعل باشد و یا اسم مفعول و یا اسم

دیگری با "ات" جمع بسته می شود و مثلاً می گویند:

مسموع = مسموعات • مقام = مقامات • مسکر = مسکرات • معقول =

معقولات • معلوم = معلومات • مهم = مهمات \*

باید دانست که بسیاری از شاعران بزرگ زبان فارسی، بیشتر اوقات

کلمات، عربی را با "ان" جمع بسته و مثلاً گفته اند:

واعظان کاین جلوه در محراب و منبر می کنند

چون به خلوت می روند، آن کار دیگر می کنند

(حافظ)

معاشران گره زلف یار باز کنید

شبی خوش است بدین وصله\* اش دراز کنید

\* در زبان فارسی می گویم: معقولات جمع معقول و مسکرات جمع مسکر و مسموعات

جمع مسموع و مهمات جمع مهم و معلومات جمع معلوم می باشد ولی در زبان عربی باید

گفت که مفرد این کلمات به ترتیب عبارتست از: معقوله - مسکره - مسموعه - مهمه -

معلومه •

\* در بعضی از نسخه های حافظ "شبی خوش است بدین قصه اش دراز کنید" می باشد •

ولی استاد صاحب ذوق آقای دکتر خانلری در ص ۱۲۳۸ جلد دوم دیوان حافظ نوشته است:

"قصه" غلط است و "وصله" درست می باشد؛ زیرا قصه را برای کوتاه کردن شب می

گویند و نه برای دراز کردن آن •

برای آگاهی بیشتر رجوع شود به: حافظ تصحیح و توضیح پرویز ناتل خانلری، انتشارت

خوارزمی ص ۱۲۳۸

عنان به میکده خواهیم تافت زین مجلس

که وعظ بی عمالان واجب است نشنیدن

(حافظ)

پای استدالیان چوبین بود

پای چوبین سخت بی تمکین بود

(مولوی: مثنوی)

و نیز باید دانست که برخی از کلمات مختوم به "ه" غیر ملفوظ در جمع

بستن "ه" حذف می شود و "گان" افزوده می شود و مثلاً می گویند:

کشته = کشتگان • دیده = دیدگان • گرسنه = گرسنگان : مورچه =

مورچگان

حتی برخی از کلمات عربی هم از این قاعده پیروی کرده است همچون:

سِفله = سِفَلگان\*

قاعده چگونگی حذف فعل و رابطه در جمله به شرح زیر می باشد:

حذف فعل و رابطه در جمله باید با وجود قرینه باشد و فعلها نیز همجنس و یکی

باشند مانند:

"ابوعلی سینا دانشمند بزرگی بود و ابوریحان هم عالمی توانا"

که فعل "بود" به قرینه، از جمله دوم حذف شده است.

"توانگری به هنراست نه به مال و بزرگی به عقل است نه به سال" (گلستان

سعدی)

که رابطه "است" از عبارت دوم، حذف شده است.

یا این عبارت:

\* در بحث "جمع بستن کلمات و قواعد مربوط بدان" از کتاب "غلط ننویسیم" بهره

جسته ام. برای آگاهی بیشتر در این زمینه به ص ۸۷ کتاب مرور، مراجعه شود.

"از بخت شکردارم ، از روزگار هم"   
 در مثالهای بالا حذف باقرینه انجام شده و فعلها هم ، همجنس و یکی است .   
 ولی مانمی توانیم بگوییم : "دیروز روز گرمی بود و امروز هم کمی گرم ... "   
 زیرا فعلها از لحاظ زمان یکسان نیستند ، بلکه باید گفت :   
 "دیروز روز گرمی بود و امروز هم کمی گرم است"   
 یا مثلاً نمی توان گفت :

"استاد از در وارد و بی درنگ شروع به خواندن کرد"   
 بلکه باید گفت :

"استاد از در وارد شد و بی درنگ شروع به خواندن کرد"   
 زیرا فعل "شد" و "کرد" یکسان نیست و همجنس نمی باشد .   
 یا مثلاً می توان گفت :

"محتکران را دستگیر و به زندان روانه کردند"   
 "کردند" حذف شده است ولی نمی توان گفت :

"محتکران را دستگیر و به زندان فرستادند"   
 زیرا فعل "فرستادند" با جمله اول "محتکران را دستگیر" سازگار نیست

خلاصه اینکه حذف فعل به قرینه نیاز دارد و قرینه ممکن است لفظی باشد و یا   
معنوی .

قرینه لفظی : کلمه یا جزئی از کلمه است که در جمله های پیش ذکر شده باشد   
 مانند :

"علی آمد و حسن هم"   
 که فعل "آمد" در جمله دوم به قرینه حذف شده است .   
 در جمله های پرسش و پاسخ هم فعل حذف می شود مانند :

"آیا به خانه رفته ای؟ نه!"   
 در اینجا فعل "رفته ای" در جمله دوم حذف شده است .

"نه" قید نفی است و جانشین جمله.  
 در فعلهای دُعائی و احساسی هم فعل حذف می شود مانند:  
 پاینده ایران! پاینده پاکستان!  
 یعنی: پاینده باد ایران! پاینده باد پاکستان!  
 قرینه معنوی: یعنی آن چیزی که از روی آن به قسمت حذف شده، می توان  
 پی برد \*

اصولاً حذف به قرینه منحصر به حذف فعل نیست بلکه گاهی، مسند،  
 مسندالیه، فاعل و دیگر اجزاء جمله و دیگر کلمات، ممکن است به قرینه حذف  
 شود مثلاً در عبارت: "حسن به خانه آمد و برگشت"  
 مسندالیه یا فاعل در جمله دوم حذف شده و از روی قرینه لفظی یعنی کلمه  
 ای که پیش از آن آمده است شنونده پی می برد که مثلاً "نهاد" یا مسند الیه  
 در جمله دوم حذف شده است:

در مثالهای زیر آدات [= حرف شرط] به قرینه حذف شده است.

بزرگی بایدت بخشندگی کن

که دانه تانیفشانی نروید

(سعدی)

یعنی: اگر بزرگی بایدت...

یا در شعر نشاط اصفهانی که گفته است:

طاعت از دست نیاید گنهی باید کرد

دردل دوست به هر حیلره رهی باید کرد

یعنی: اگر طاعت از دست نیاید...

یا در شعر فردوسی که گفته است:

\* برای آگاهی بیشتر در این زمینه به دستور استاد دانشمند، دکتر خالری مراجعه شود.

درشتی زکس نشنوی نرم گوی  
 سخن تا توانی به آزم گوی  
 جمله ای به قرینه حذف شده است یعنی: اگر خواهی که درشتی زکس  
 نشنوی ...

در شعر سعدی که گفته است:

شب چو عقد نماز می بندم  
 چه خورد بامداد فرزندم؟

جمله ای به قرینه حذف شده است یعنی: می اندیشم که چه خورد ...؟  
 یا مثلاً در شعر بوسلینک گرگانی که گفته است:

خون خود را گریزی برزمین داده ساله بود که  
 به که آبروی ریزی درکنار او

"مسندالیه" به قرینه حذف شده است.

یعنی: آن، بهتر از اینکه آبروی درکنار بریزی. ضمیر "آن" به قرینه مصراع  
 اول حذف شده است.

وگاه ممکن است مضاف به قرینه حذف شود مانند شعر سعدی:

تهی پای رفتن به از کفش تنگ  
 بلای سفر به که درخانه جنگ

یعنی: به از پوشیدن کفش تنگ

وزمانی ممکن است که مضاف الیه به قرینه حذف شود مانند شعر ناصر خسرو:

بادل رنجور دراین تنگ جای  
 مونس من حُب رسول است و آل

که دراصل بوده است "آل رسول" و مضاف الیه به قرینه حذف شده است.

در شعر دقیقی که گفته است:

مرآن خانه را داشتندی چنان

که مرمگه را تازیان این زمان

در مصراع دوم فعل به قرینه حذف شده و دراصل بوده است:

"که مرمگه را تازیان این زمان می دارند"\*

\* در بحث از این قسمت از کتاب دستور زبان فارسی استاد مرحوم دکتر خیامپور بهره جسته ام، برای آگاهی بیشتر به صفحات ۱۴۴ و ۱۵۱ و ۱۵۲ کتاب مزبور مراجعه شود -

ام سلمی رئیس بخش اردو و فارسی  
دانشگاه داکا - بنگلادیش

### آثار و افکار مولوی عبدالرحیم تمنا گورکھپوری

مولوی عبدالرحیم گورکھپوری متخلص به تمنا و معروف به دهری در گورکھپور (هند) متولد شد - وی فرزند یکی از جامه بافان آنجا بود - چنانکه خودش می گوید: "پدرم مردی پیشه ور بود که بکار جولاهگی دست و پامی زد و روزی ناگزیر از حیلت جامه بافی حاصل می نمود" (۱) - چون پدرش قدری فارسی می دانست ، بسر را بس از آموختن قسمتی از قرآن مجید ، بجای یاد گرفتن جامه بافی به خواندن فارسی وادار کرد - تمنا تقریباً ده ساله بود که از اسپ افتاد و استخوان دست چپ او شکست - این پیشامد در زندگی او نقطه عطفی بود -

وی جولاهگی را رها کرد و دلش را به خواندن و نوشتن فارسی بست - هنوز به پانزده سالگی نرسیده بود که کتابهای متداول مانند گلستان و بوستان ، اسکندر نامه و واقعات عالمگیری را تمام کرد و آنگاه به آموختن زبان عربی پرداخت و در مدت کوتاهی به خواندن کتب کلامی و فقهی شروع کرد - در این اثنا پدرش او را پیش شیخ طریقت خود در "تاندہ" برد و تمنا در محضر او کتابهای کافیہ ، شرح جامی ، وقایہ ، قطبی ، احیاء العلوم ، خلاصۃ الحساب و نزهۃ الارواح را درس گرفت (۲) -

وی در اواخر سال ۱۲۱۹ هـ به لکهنو که از تاندہ بقاصله "شش منزل" واقع است ، رفت و آنجا تحصیلات خود را ادامه داد و به دوستان خود مثنوی

مولوی، اشعار عرفی شیرازی و مثنوی نل و دمن فیضی و نثر بهار دانش درس می داد. وی حدود یکسال در لکهنو ماند و همانجا به سرودن شعر فارسی پرداخت.

در سال ۱۲۲۰ هجری به دهلی رفت و در سلک شاگردان شاه رفیع الدین دهلوی درآمد. در اثر مطالعه کتاب "شرح حکمة الاشراق" در تفکر او تغییر عظیمی ایجاد شد ولی بعداً به حکمت اشراقیه تمایل گرفت و آزادانه فکر می کرد و به "دهری" معروف شد. او به قوانین طبیعت اعتقاد داشت و "خورشید" را منبع هستی می دانست (۳).

او در این حالت به حومه شهر دهلی که از نظر کثرت قبور و دخمه های پادشاهان پیشین و خرابه های آثار تاریخی، موجب عبرت بینندگان می شود، تنها می رفت و آواز می خواند و گریه می کرد. در سال ۱۲۲۳ ق همراه با افسران انگلیسی الفنسون و فریزر به کابل رفت و پس از یک سال مجدداً به دهلی برگشت.

در سال ۱۲۲۵ هجری ق رو به کلکته نهاد و با شاهزاده سلطان محمد شکر الله فرزند تیبو سلطان آشنا شد و در آنجا برادران و پسران وی اعنی سلطان محمد بشیر الدین و سلطان محمد جلال الدین را در شعر گویبی راهنمایی می کرد. همانجا به آموختن زبان انگلیسی تمایل یافت و بدون کمک و راهنمایی معلم، تنها بوسیله کتب درسی انگلیسی را نیکو یاد گرفت و به مطالعه علوم غربی پرداخت. سپس باشارات دبیر شورای آموزش مدرسه عالی کلکته چندین کتاب در علوم نوین از انگلیسی به عربی ترجمه کرد (۴).

وی در حدود ۱۲۲۳ هجری به داکا رفت و آنجا یک سال اقامت داشت و بالاخره بتاريخ ۲۹ دسامبر ۱۸۵۶ م / جهادی الاول ۱۲۷۲ هجری ق در گذشت (۵).

تمناً مردی بود ساده دل و از مردم آزاری سخت بیزار بود و عفو را اصل تمام نیکوکاری ها می انگاشت و کشتن جانداران و آزدن آنها را هرگز روا نمی



داشت - حتی چیدن گل و شگوفه از شاخ و شکستن و ریختن برگهای درختان را هم جائز نمی پنداشت - او می گفت گیاهان نیز حس دارند و آنها را نباید آزد - وی از آواز مرغان و از دیدن پرواز پرندگان بسیار خوشحال می شد - بیشتر مواقع از صیادان مرغان گرفتار را می خرید و آنها را آزاد می کرد (۶) -

آثار فارسی

۱ - پندنامه بهرامی

کتاب اخلاقی است که مؤلف برای تدریس شاهزاده بهرام نوه تیبوسلطان به نوشتن آن آغاز کرد اما قبل از تکمیل آن فوت کرد - سپس بدستور همان شاهزاده ، یکی از شاگردان تمنا که عبدالرحمن نام داشت ، کتاب را باتمام رسانید -

شاهزاده این کتاب را به ژنرال ارل کینینگ نماینده حکومت انگلیس درهند معنون ساخت و در ۱۸۶۰ م در ۹۲ صفحه در کلکته منتشر کرد -

۲ - تاریخ هندوستان

ترجمه کتاب انگلیسی نوشته جان - سی - مارشال در دو بخش است - بخش اول درباره تاریخ هندوان هند و بخش دوم مربوط به تاریخ مسلمانان هند تا زمان ورود پرتغالیان به هندوستان می باشد -

۳ - حکایات ازپ

ترجمه (Aesop's Fable) است که بسال ۱۸۳۰ م در کلکته منتشر شده است -

۴ - حکایات لقمان حکیم

این نیز از انگلیسی ترجمه شده و در ۱۸۸۸ م در کلکته بچاپ رسیده است -

۵ - شگرف بیان عبرت توأمان

کتابیست درباره فلسفه اشراق ، وجود انسانی ، جامعه بشری ، جامعه

دلخواه، استفاده از شریعت اسلامی، پرورش و اضمحلال روح و فلسفه  
مذهب - بنا بر این اساس در کتاب "شرح حکمت الاشراق" و "شرح کلمات" و "شرح

نسخه خطی این کتاب در دانشگاه داکا موجود است، دارای ۱۳۵ صفحه  
و به احتمال قوی تاکنون چاپ نگردیده است -

۶ - فرهنگ دبستان

دستور زبان فارسی است و کمیاب است -

۷ - کارنامه حیدری

زندگینامه حیدر علی مؤسس حکومت مسلمانان در میسور است - این  
کتاب در ۱۸۴۸م توسط چاپخانه بیتست مشن در کلکته و در ۹۸۸ صفحه  
منتشر شده است -

۸ - مشرق (مشارق) الانوار

ترجمه کتاب جان گای (Johan Gay) است، از انگلیسی به نظم فارسی -  
تمنّا نتوانسته در حین زندگی خود این ترجمه را پایان رساند - پس از مرگش  
شاگرد او عبیدالله عبیدی این کتاب را تکمیل کرد و "مشرق (مشارق)  
الانوار" نام نهاد -

از آثار موجود عربی "فاتحه الترجمة" در دست است که مجموعه نوشته  
های هیتون راجع به ریاضی است که تمنّا از دایرة المعارف بریتانیکا ترجمه کرده  
بود - و نسخه خطی این کتاب در کتابخانه مدرسه عالی کلکته نگهداری می  
شود -

\*\*\*

۱ - شگرف بیان عبرت توأمان از مولوی عبدالرحیم، ص ۱۲۰ -

۲ - داستان عبرت بار از عبیدالله عبیدی، ص ۵۵ -

۳ - نهضت وهابی در هندوستان (بازبان سکالی) از آ. بی. ای. - حسب الله، ص ۱۶۳ -

۴ - Muslim Rationalist Thought (فکر عقلانی اسلامی) تألیف آ. ایف. صلاح الدین، ص ۲۹ -

۵ - فارسی در بنگال غربی (بازبان بنگالی) نوشته دکتر محمد عبدالله، ص ۱۲ -

۶ - داستان عبرت بار، ص ۵۹ -

مدیر مجله

## کتابهای تازه

\* در این بخش فقط آثار مربوط به زبان و ادبیات فارسی و فرهنگ اسلامی و ایران‌شناسی نقد و معرفی می‌شود -

\* مؤلفان و ناشران از هر کتاب دو نسخه به دفتر مجله ارسال کنند -

\*\*\*

\* احزاب در کشور های اسلامی (فارسی)

ترجمه جواد شیخ الاسلامی که هندی و شعر بول (نشر آستان قدس) ۱۳۶۴، ص ۱۳۳،

۳۲۰ ریال - ۵۰ ریال -

ترجمه مجموعه مقالات بلند از دایرة المعارف اسلامی است که در آن مقاله گیمبرتیه درباره احزاب سیاسی در هندوستان و پاکستان نیز بفرسی ترجمه شده است - (ص ۱۰۵ تا ۱۱۴) - مقاله ایست کوتاه و در موضوع خود نارسا که تا سال ۱۹۶۳م گفتگو می کند و از چندین حزب عمده در آن گفتگو به میان نیامده است، مثلاً "جماعت اسلامی" که نقش سیاسی نیز دارد -

در حین ترجمه اسامی بعضی رهبران سیاسی به شکل نادرست در آمده است - مثلاً سردار عبدالرب نیشتر (ص ۱۰۷) بجای ۶۰۰ نشر، و خواجه نظیم الدین (ص ۱۱۳) بجای ناظم الدین -

\* جامع التواریخ حسنی (بخش تیموریان پس از تیمور) نوشته سالهای ۸۵۵-۸۵۷ هجری -

بسیاری دارد -

تألیف تاج الدین حسن بن شهاب یزدی  
 به کوشش حسین مدرّسی طباطبائی و ایرج افشار  
 مؤسسه تحقیقات علوم آسیای میانه و غربی، دانشگاه کراچی، ۱۹۸۷ م،  
 ۱۸+۲۱۹ ص، ۷۰ روپیه -

جامع التواریخ حسنی تاریخ عمومی است از هبوط آدم تا روزگار مؤلف،  
 چون بیشتر مطالب آن به روش گذشتگان تألیف شده و از کتب پیشینیان  
 رونویسی شده، مصححان محترم فقط قسمتی را که اطلاعات عصری مؤلف  
 دارد، برای تصحیح گزیده و چاپ نموده اند - و این بخش مطالب سودمندی  
 درباره تاریخ کرمان دارد -

\* سرود باران (شعر فارسی)

سروده غلام حسین چهکنندی نژاد

تهران، بخش کتاب گزیده، خیابان فروردین، ۱۳۶۶ ش، ۹۳ ص، ۳۰ تومان -  
 دفتری از شعرهای آزاد است - اینجا "سرود باران" را نقل می کنیم که  
 عنوان کتاب از این سروده مأخوذ شده است:

بیرون باران می بارد

بیرون در باران

عشق "معنا" را

از دهان تو می چیند

از درونی ترین همه انسان ها

بیرون باران می بارد

بیرون در باران

یک دسته نت سپید

با بال های کبوتران

نگاه کن  
نگاه کن  
ای عشق  
ای یقین

صدای هم آواز هزاران انسان  
به سوی تو می آید  
سرود آتشی  
گردهم آمدن

\*\*\*

\* شاعر آینه ها (بررسی سبک هندی و شعر بیدل)

مؤلف: دکتر محمد رضا شفیعی کدکنی، انتشارات آگاه تهران، ۱۳۶۶،  
۳۳۸ ص، ۵۰۰ ریال -

میرزا عبدالقادر عظیم آبادی متخلص به "بیدل" فرزند میرزا عبدالحالق  
در سال ۱۰۵۴ هجری در عظیم آباد "پتنه" دیده به دنیا گشود - وی بیشتر  
عمر خود را در بنگاله به سربرد و بالاخره در دهلی روی در نقاب خاک کشید -

بی شک بیدل را باید یکی از اعظم وادی شعر پارسی به شمار آورد بیدل  
دهلوی، علی رغم نازکیهای خیال به کارگیری ایماژهای به غایت درخشان و  
جذاب و بداعت هایش در سخن سرایی و استحکام بنای اشعارش، در میان  
ایرانیان همچنان گمنام مانده است و به جز مواردی معدود کمتر کسی قدمی در  
راه بازشناسی این چهره تابناک ادب پارسی آنچنان که شاید و باید برداشته  
است - باتذکر این نکته که اشعار بیدل در کشور های همسایه شرقی نقل  
محافل و مجالس عامه است و حتی در برخی از ایالت های شوروی طرفداران  
بسیاری دارد -

۲۸۲ غزل و تعدادی از رباعیات بیدل نیز در بیان بخش این کتاب است که البته عموم این اشعار به سلیقه و ذوق مؤلف انتخاب شده است - حتی در مواردی بعضی از ابیات نیز حذف شده است -  
مجموعه آثار او عبارتند از: ۱ - غزلیات ( ۱۱۹۸ ص ) ۲ - ترکیب بند ، قصاید ، قطعات و رباعیات ( ۲۳۴ + ۴۳۶ ص ) ۳ - مثنویات شامل : عرفان ، طلسم حیرت ، طور معرفت ، محیط اعظم ( ۴۲۴ + ۱۴۰ + ۵۰ + ۲۴۰ ص ) کتاب حاضر در برگیرنده یادداشت‌هایی است که توسط مؤلف در باب بیدل در زمانهای مختلف و برای مقاصد گوناگون به رشته تحریر درآمده است برخی از آنها قبلاً به چاپ رسیده است و برخی برای نخستین بار در دسترس علاقمندان قرار می‌گیرد -

کتاب با شرحی بر زندگی و احوال بیدل آغاز می‌گردد و در ادامه اشعار او به طور عام مورد نقد واقع می‌شود - در سومین بخش - یعنی "سبک شناسی شعر بیدل" مؤلف با کشف موارد حسامیزی ، وابسته های عددی ، تصویرهای با زادوکسی ، تشخیص ، تجرید ، اسلوب معادله ، ترکیات خاص ، آدات تشبیه ، ایهام ، موتیوهای جدید و بررسی قافیه در شعر بیدل ، درجه های متفاوت بر باغ هر طراوت و گلستان معطر شعر بیدل می‌گشاید -

مصراع : درجه آشنایی با بیدل ، بیدل و بیدل گرایان ، حافظ و بیدل در محیط ادبی ماوراء النهر در قرن نوزدهم ، همچنین فرهنگ تداغی ها (خوشه های خیال با شبکه تصویرها) عناوین دیگر مباحث کتاب است -

در این کتاب اگرچه برای اولین بار اشعار بیدل از نظر تکنیکی و موارد فنی مورد بررسی و بحث قرار گرفته با این همه معرفی این شاعر دلسوخته آنچنان که در خور او باشد محتاج کتاب‌ها و مقالات متعددی است -

(کیهان فرهنگی ، شماره ۳ سال ۱۳۶۷ ، ص ۵۰)

و این شاعر شوریده سر — ولی — چون محمل شعر و آداب را گران و گرانتز  
می بیند از سرچشمه عرفی شیرازی آب میخورد که گفته است :

نوا را تلخ ترمی زن چو ذوق نغمه کم یابی

حُدی را تیزتر می خوان چو محمل را گران بینی

و این شاعر باریک بین و خیالباف (بسبک هندی) دست به شعر گویی و پارسی  
سرای می زند تا بتواند کاروان غزلان شعر و ادب را به سروده های آتشین و  
بُرطنین خود برانگیزاند و تندتر براندو ما مشاهده و مطالعه کرده ایم که او  
میتواند بگرمی نفس خویش احساسات سرد و یخ بسته هممنفسان را بتپاند و  
آب کند و آنها را در میدانهای تخیل و احساسات و عواطف گوناگون بشری  
روان سازد و بدواند و قاری را بگفته مولانا "می برد هر جاکه خاطر خواه  
اوست" —

برای ما مایه بسی افتخار و مباهات است که این شاعر توانا از جرگه  
سخنسرایان شبه قاره است که بزبان شیرین و دلنشین حافظ و سعدی عشق  
می ورزد و با استقبال آنان شعر میسراید — طبعاً شعر ولی بسبک معروف هندی  
سروده شده که این "سگه" هنوز در این منطقه رواج دارد — قسمتی از اشعار  
ولی دارای سبک مخصوص بخودش است که از دل می خیزد و بردل می  
نشیند — وی درباره شعر خود می گوید :

حیف داری نه آن همه اوصاف

که زحُسن کلام پندارند

نه تو آئینه دار حُسن بُتان

نی تو عکس جمال خوش رویان

نی پُر از ذکر گیسو و رخسار

نی اشارت به غنچ محبوبان

\* شرح فصوص الحکم (فارسی)

خواجه محمد پارسا

بتصحیح دکتر جلیل مسکر نژاد

مرکز نشر دانشگاهی، تهران، چاپ اول ۱۳۶۶ ش، ۶۳+۶۸۴ ص، ۱۹۰۰ ریال

متن مبنی بر نسخه واتیکان مؤرخ سلخ شوال سنه ۸۲۳ هجری است یعنی فقط ده ماه و هفت روز پس از وفات مؤلف (۲۳ ذی الحجه ۸۲۲) کتابت شده است -

این چاپ حامل مقدمه طولانی در پیرامون آثار و افکار خواجه محمدپارسا نقشبندی است و در آن از تحقیقات دانشمندان معاصر پاکستانی نیز استفاده شده است - در پایان، فهرس هشتگانه استفاده از متن را آسان کرده است - زحمت مصحح محترم مشکور باد -

\* شعله ادراک (فارسی)

محمد ولی الحق انصاری "ولی"

انوار پبلی کیشنز، ۲۷ فرنگی محل، لکهنو، ۱۹۸۷ م، ۳۵۶ ص، ۸۰ روپیه یا ۸۰۰ ریال -

"شعله ادراک" مجموعه ایست از سروده های دکتر محمد ولی الحق انصاری "ولی" از شهروندان معروف و سرشناس و شعراء و دانشمندان ادیب و آتش نفس و پژوهشگران نبیل و بی عدیل شهر تاریخی و باستانی و هنر پرور لکهنو در کشور عجایب - هند - و شعله ایست از آتش ابوالفیض فیضی اکبر آبادی و برای سوزاندن کسانی که خام اند، زبانه می کشد تا بسوزند و بخته تر شوند -

فیضی نفس گرمتر انگیز که خام اند

آن طایفه کز شعله ادراک نسوزند



نی تو سرمایه دار ذکر وصال

نی سخن گوی آتش هجران

(ص ۵۷)

استاد غزل حافظ و سعدی و نظیری

اما سخنم بر روش عرفی و اقبال

شعرم نه گراینده عشقِ هوس آمیز

تیره نکنم از شرح اش نامه اعمال

(ص ۳۳۱)

چنانکه گفتیم سبک شعر ولی، سبک هندی و مخصوص بخودش است

و نمونه اش کار برد اصطلاحاتی است که فقط در ادب اردو دیده می شود -

مثلاً کلمه "حسین" که چندین بار در "شعله ادراک" دیده می شود،

ازانجمله :

گرت است خواهش زندگی، مجو آب خضر، شهید شو

بگن این لباس "حسین" زتن، بنه پیرهن، بکفن درآ

(ص ۳۰۲)

و یا در منظومه ای بعنوان "ای شعرم" اصطلاحات مانند: بندش چُست،

شوکتِ الفاظ، لطفِ معنی، بلندیِ تخیل، طرفگی بیان - در همین منظومه

بجای "وصال" کلمه "وصل" استعمال شده و بجای "عُمُق" "عُمُق"

آمده است که شعر را از وزن ساقط می کند - از نظر سقطات شعری به بیت

های زیر نیز توجه شود - آنجا که از یک غزل حافظ استقبال کرده و در مقطع

می گوید: (ص ۲۹۵)

بودیم ما شگفته چو باغِ جنان ولی

اما حجیم گشته ایم اکنون چرا مبرس (ص ۲۹۸)

مصراع ثانی ساقط الوزن است و نمی توانیم بجای "گشته ایم" "گشته ام" بگوییم - چون مصراع اول "بودیم" دارد -

در مصرعی از یک بیت دیگر در همین غزل می گوید:

گوییم باتو، زیست چگونه شود دوام (ص ۲۹۸)

اینجا بجای "شود" باید "کند" باشد (بمعنی "دوام داشته باشد") -

در مقدمه شاعر و همچنین در اشعار مختلف دکتر ولی بااعداد اسماء (معدود) راجع آورده است - در فارسی امروز "صد کشورها" نمی گویند اما ولی گفته است:

"دو بندگان" خاص خدا برفلک شدند

یک ماند برفلک دگر از آسمان گذشت

(ص ۲۰۲)

استعمال "با" و "به" و "در" و "از" هم در شعر سبک هندی امروز معمولاً درست بکار برده نمی شود - ولی می گوید:

بگریز از در خسروان، به نشین دمی "به" قلندران (ص ۳۰۱)

در اینجا "به قلندران" معنی "با" را دارد -

دست کدام سوخته گلزار من میرس (ص ۲۹۹)

در این مصراع "دست کدام" بمعنی "دست چه کسی" آمده است -

سراینده در زیر عکس خود سه بیت نوشته است (روبری صفحه ۱۶) - در آ

اولین مصراع واژه "معرّفی" بدون تشدید آمده که نادرست است -

در مصراع "در نیستان رزم چو شیرزیان علی" (ص ۵۴) سراینده کلمه

"نیستان" را بر وزن "چیستان" آورده در حالیکه این مرکب "نی - استان"

است یعنی نیزار -

همانطور که در آغاز گفته شد شعرولی به استقبال استادان معروف سخن سروده شده است - اما این تمرین نبوغ و استعداد و هنر شاعر را از بین می برد - درست که شعر سرودن به پیروی از استادان سخن کاریدی نیست اما شاعر تحت الشعاع شاعران بزرگ قرار می گیرد و هنر خود را از دست میدهد و چون نمیتواند مانند استادان شعر بسراید لازم است راههای جدیدی را برای خود و دیگران باز کند -

شعرولی من حیث المجموع خوب از آب درآمده و برای استفاده و مطالعه دوستداران زبان شیرین فارسی در شبه قاره بدن نیست و زحمت هائیکه این استاد دانشگاه کشیده است باید از آن قدردانی شود - اینک ابیاتی چند از این شاعر خوش قریحه :

بروزگار تکیه مکن کومتعاع عیش  
ارزان ستاند از تو، گران میدهد به من

\*\*\*

بگریز از هجوم غم روزگار، لیک  
از یورش سپاه مسرت امان طلب  
یک تازه کربلا به جهان در وجود آر  
ذوق شهادت از گلوی تشنگان طلب

\*\*\*

سرا به پیش اهل دۆل خم نکرده ایم  
صد زخم خورده خواهش مرهم نکرده ایم

\*\*\*

کردیم زیر خنجر قاتل نثار جان  
اما نخواستیم ز دون فطرتان امان

\*\*\*

عمر آبد، نه چشمه حیوانم آرزوست  
 در راه تو نثار کنم جانم، آرزوست  
 باید مرا چراغ و این تیرگی زیست  
 در دشت جهل چشمه عرفانم آرزوست

\*\*\*

حذر از خاک نشینان که بزور کف آه  
 قصر شاهان سرافراز برانداخته اند  
 رهروان ره خوشنودی جانان، هشیار  
 خار در راه شما اهل شر انداخته اند

\*\*\*

باش در دام بلا از سفلگان یاری مجوی  
 تاتوانی آبرویت حفظ کن، خواری مجوی

\*\*\*

(سید حسنین کاظمی "شاد")

### \* علامه اقبال (اردو)

مجتبی مینوی - ترجمه از صوفی غلام مصطفی تبسم -

بزم اقبال، لاهور، ۱۹۸۸م چاپ دوم، ۱۲۸ ص، ۳۵ روپیه -

ترجمه اردوی کتاب "اقبال لاهوری" نگاشته مجتبی مینوی است -

این کتاب صرفاً برای معرفی شعر و فلسفه اقبال در ایران تألیف شده بود و  
 غرض از آن پژوهش دقیق درباره اقبال نبوده است - ترجمه این کتاب به اردو  
 نیز جهت سپاس از خدمات آقای مینوی میباشد و الا در قلمرو زبان اردو  
 کتابهای تحقیقی و مفصل زیادی در اقبال شناسی نگاشته شده است -

\* کلمات الصادقین (فاسی)

تألیف محمد صادق دهلوی کشمیری همدانی  
 تصحیح و تعلیق و مقدمه انگلیسی از دکتر محمد سلیم اختر  
 مرکز تحقیقات فارسی ایران و پاکستان، اسلام آباد - با همکاری انتشارات  
 القریش، ۱۹۸۸ م، ۲۸۶+۲۱۰ ص، ۲۰۰ روپیه -

تذکره صوفیان مدفون در دهلی تا سال ۱۰۲۳ ه است - 'دهلی شهری بس  
 بزرگ و عالی است و بسی از اولیای اُمت در توصیف آن سخنان فرموده ۰۰۰  
 در مناجات بعضی از اولیا آمده که آلهی بحرمت خاکپای بازاربان دهلی برما  
 رحمت کن ۰۰۰ عوام می گویند که دهلی خرد مگه است و خواص نیز در بزرگی  
 آن شبهه ندارند" (کلمات الصادقین ص ۴) - این بود دهلی که تحت سیطره  
 اسلامی در شبه قاره شان عجیبی و حرمت خاصی بدست آورده بود و بقول  
 امیر خسرو:

قبه اسلام شده درجهان  
 بسته او قبه هفت آسمان

امروز نیز دهلی برای یک مسلمان ولواینکه غیر هندی باشد در خود جاذبه  
 خاصی دارد - نویسنده این سطور که در بهار ۱۳۶۷ ش چند روز در دهلی  
 بودم، به هر طرف که رُو می کردم به خرابه مسجدی یا مقبره ای یا مدرسه ای  
 یا قلعه ای برمی خوردم و انسان متحیر و بهت زده می شود و نمی داند قصیده‌یی  
 در شوکت گذشته فرهنگ اسلامی درهند بسراید و یا مرثیه‌یی در نابودی  
 این آثار بگوید -

کلمات الصادقین حاوی شرح حال و کرامات و ملفوظات ۱۲۰ تن صوفی  
 مدفون در دهلی میباشد و به نحو مطبوع تصحیح و عرضه شده است -  
 پیشگفتار و تعلیقات بزبان انگلیسی است - مصحح در هر دو کار (تصحیح  
 متن و تعلیقه نویسی) دقت نظر را رعایت کرده است -

مؤلف در مقدمه می نویسد "این رساله را کلمات الصادقین نام نهاد و از

عجایب آنکه اگر بحسابِ جمل از آحاد و عشرات کلمات الصادقین زبر و بینات و از مات بینات بگیرند و عشره بیافزایند تاریخ شروع و اتمام بظهور می آید (ص ۲) و مصحح در تعلیقات خود می نویسد چون نسخه های خطی در دست ناقص و معیوب بوده وی نتوانسته است از آن ها تاریخ تألیف استخراج کند (ص ۱۰۳) - بنظر بنده قسمت بالا که عیناً از متن چاپ شده نقل کرده ایم در جای خود کامل و واضح است و عمل استخراج چنین است:

زبر احاد = ۲۷۷

و عشرات = ۶۴۵

و بینات مات = ۹۱

باضافه عشره = ۱۰

= ۱۰۲۳ هـ

باری زحمات مصحح محترم در آرایش و پیرایش این کتاب قابل تقدیر است و متنی که بیشتر مجموعه ملفوظات می ماند به همت مصحح و تعلیقه نویس به شکل تذکره در آمده است -

\* منشورات اقبال (اردو)

بزم اقبال ، لاهور ، ۱۹۸۸ م چاپ دوم ، ۱۳۶ ص ، ۳۵ روپیه -

مجموعه مقالاتی است درباره اقبال از نویسندگان مختلف ، در قسمت اول کتاب ، چهار گفتار پیرامون تأثیرات اندیشه ورن پیشین بر اقبال جای داده شده است ، از انسیان گفتار دکتر محمد باقر درباره اقبال و سنائی ، گفتار سید عابد علی عابد درباره اقبال و عطار ، گفتار دکتر برهان احمد فاروقی درباره اقبال و مجدد الف ثانی - قسمت های دیگر کتاب درباره تعلیقات و تلمیحات اقبال است -

## \* نامواره دکتر محمود افشار

به کوشش ایرج افشار - با همکاری کریم اصفهانیان

بنیاد موقوفات دکتر محمود افشار، نیاوران، تهران -

جلد اول : ۱۳۶۴ ش، ۶۵۶ ص، ۱۶۰۰ ریال -

جلد دوم : ۱۳۶۵ ش، ۶۵۷ - ۱۳۲۰ ص، ۱۸۰۰ ریال

جلد سوم : ۱۳۶۶ ش، ۱۳۳۷ - ۱۸۵۶ ص، ۱۷۰۰ ریال

شخصیت دکتر محمود افشار یزدی (۱۳۱۱ق - ۱۳۶۲ش) را میتوان فقط

در جمله ای خلاصه کرد 'وی باعشق ورزی به ایران و زبان فارسی بزیست

و باهمان عشق در گذشت' - این نامواره (که هنوز جلد چهارم آن زیر چاپ

است) بیاد همان فرزند برومند ایران گرد آمده و چاپ شده است -

مجموعه ایست از مقالات متنوع بقلم نویسندگان سربرآورده قلمرو زبان

فارسی - و بدین لحاظ این را میتوان نماینده و ترجمان قلمرو زبان فارسی قرار

داد، چه از نظر موضوعات ادبی و تاریخی منطقه های تحت نفوذ زبان فارسی

و چه از نظر نمونه انشای افراد قلم بدست این قلمرو در حال حاضر -

فهرست مقالات هر سه جلد بقرار زیر است :

## مندرجات جلد اول

(حاوی سی و هشت مقاله)

یادداشت هایی درباره زبان فارسی : از علی پاشا صالح

اسناد تاریخی ایران : از سیروس پرهام

درباره سبکهای شعر فارسی و نهضت بازگشت : از دکتر غلام علی رعدی

آذرخشی

خط سیر اسکندر : از غلام علی وحید مازندرانی

بیمان نامه های ایران : از محمد تقی دانش پژوه

- جستجوی کلمات فارسی در زبان عربی : از دکتر محمد محمدی
- ترجمه رباعیات خیام به زبان آلمانی : از بزرگ علوی (برلین شرقی)
- ملکم و رساله اصول تنظیمات : از دکتر ساسان سپنتا
- سبک سخنوری عصر صفوی : از دکتر غلامرضا استوده
- عهدنامه حاجی میرزا آغاسی و بواسیه : از دکتر علاء الدین آذری
- جنبش ایرانگرایی در ادبیات آلمان : از دکتر محمد حسین مشایخ فریدنی
- مشکلهای زبان فارسی : از دکتر سید جعفر شهیدی
- گندیشاپور و دانشگاه سامانی : از دکتر حسین نغفی
- پارسی گوینان قرا باغ : از عزیز دولت آبادی (تبریز)
- زبان فارسی در تبت : از سید علی میرنیا (مشهد)
- سخنی درباره زبان فارسی : از عبدالعلی ادیب برومند
- جوان بود و از گوهر پهلوان : از دکتر جلال خالقی مطلق (هامبورگ)
- میر نوروز : از علی محمد ساکی
- شراب ارغوانی را ۰۰۰ : از دکتر سیروس شمیسا
- قند پارسی و مشتریان جهانی : از دکتر هرمز انصاری (مرحوم شده)
- ارواح العالمین : از نجیب مایل هروی (مشهد)
- گسترش زبان فارسی : از دکتر خسرو فرشیدورد
- زناشویی در میان قشقائیهها : از صادق همایونی (شیراز)
- یادداشت‌هایی درباره فارسی دری : از دکتر مهدی آذر (امریکا)
- ارزش آثار گذشته : از مهندس ناصح ناطق (مرحوم شده)
- سرود فارسی از ابو نواس اهوازی : از عبدالرحمن عمادی
- نگاهی به بافت کهن شهر یزد : از دکتر پرویز ورجاوند
- حافظ و نوانی : از دکتر میر احمد طباطبائی
- مشوش نامه سدید السلطنه کبابی : از احمد اقتداری



فضل بن سهل سرخسی : از عبدالرفیع حقیقت  
 امیر خسرو دهلوی ، سرتاج شعرای فارسیگوی هند : از دکتر سید کلیم الله  
 حسینی (هندوستان - حیدرآباد)  
 ایرانشناسی در شوروی : از دکتر عنایت الله رضا  
 کتابهای آموزش فارسی در عثمانی : از علی گنجلی (بامقدمه دکتر حسین  
 داودی) (فرانسه)  
 ایرانشناسی در توپینگن (از فان اس) : به ترجمه کاووس جهاننداری  
 سرود مانوی برای مارزکو : از دکتر ایرج وامقی  
 چند کلمه در فارسی : از علی محمد هنر (سیامک گیلک)  
 صداقت کنجاهی و نثر فارسی او : از سید عارف نوشاهی (پاکستان)

### جلد دوم

(حاوی سی مقاله)

زبان فارسی و وحدت ملی : از دکتر ذبیح الله صفا  
 سخنوران اراکان و نفوذ فارسی به زبان بنگالی : از دکتر عطا کریم برق (هند)  
 ادبیات فارسی در کشمیر : از دکتر شمس الدین احمد (هند)  
 زبان و ادبیات فارسی در شبه قاره هند : از محمد رضا جلالی نائینی  
 نام ایران در نخستین اشعار فارسی : از دکتر ضیاء الدین سجادی  
 دریای کبیر فرصت الدوله شیرازی : از کرامت رعنا حسینی (شیراز)  
 آینده ۱۳۰۴ ، مدخل ادب فارسی : از پرفسور فضل الله رضا (کانادا)  
 رساله سیاست از میرزا صادق وقایع نگار : از مسعود معتمدی

کلمه دلیوار در دیوان سراجی : از دکتر نذیر احمد (هندوستان)  
 روابط تاریخی میان ایران و چین (ترجمه) : از دکتر محمد جواد شریعت  
 (اصفهان)

- ماد و نامشناسی جایهای آن : از پرویز اذکائی (همدان)
- یادی از یک دیدار در یزد : از مهدی آذریزدی
- زبانهای باستانی ایرانی در آذربایجان : از دکتر حسینقلی کاتبی
- آغاز آموزش حقوق جدید در ایران : از دکتر محمد علی هدایت (مرحوم شده)
- فارسی پاکستانی : از محمد حسین تسبیحی
- باغ فردوس : از دکتر منوچهر ستوده
- آینده گونی شاه نعمت الله ولی : از محمد محیط طباطبائی
- نگاهی به تمدن و فرهنگ بارتی : از دکتر اکبر اصغری تبریزی (اصفهان)
- اسناد فارسی درباره هندوستان در دانهارک : از دکتر ناصر تکمیل همایون
- گزارشی از عین الدوله در زمان مشروطیت : از محمد گلبن
- ترجمه ای کهن از قرآن کریم : از حسن عاطفی (کاشان)
- رنگ رنگ و بیرنگ (غالب دهلوی) : از دکتر محمد علی فرجاد
- درباره فعلهای فارسی : از دکتر مصطفی مقربی
- خط مینورسکی : از مجتبی کمره ای
- وضع و ترجمه اصطلاحات علمی و فنی : از دکتر خسرو فرشیدورد
- نوشته ای درباره عباس میرزا و تصویر جدیدی از وی : از سید علی آل داود
- اسناد انگلیسی درباره وضع زندگی رضاشاه در ژوهانسبورگ : از دکتر جواد شیخ الاسلامی
- جلد سوم**
- (حاوی بیست و چهار مقاله)
- فارسی سرکوهی در سرزمین چین: دکتر محمد دبیر سیاقی
- قاعده تبدیل تاریخ: مهندس محمد حسین اسلام پناه (کرمان)
- سمنگان در اسفراین: قدرت الله روشنی زعفرانلو

یادداشت‌های عدد هفت: علی پاشا صالح  
 قبور اسماعیلیان در انجدان: فضل الله امینی انجدانی (اراک)  
 ایزدی کازرونی: محمد مهدی مظلوم زاده (کازرون)  
 سخنی درباره منشآت قائمقام: دکتر عباس زریاب خوبی  
 درباره بعضی از شعرهای مشهور: دکتر ضیاء الدین سجادی  
 تازیان حافظ و تازیان یزد: احمد سهیلی خوانساری  
 یادی از مقاله ابن سینا: محمود دبستانی کرمانی (فوت شده)  
 استفاده از شعر فارسی در سگه: عبدالله عقیلی  
 افشارها در تاریخ و سیاست کرمان: دکتر محمد ابراهیم باستانی پاریزی  
 دکتر مصدق و آسیاب در بهشتی: ایرج افشار  
 هفت نقاش و مذهب شیرازی: کرامت رعنا حسینی (شیراز)  
 مهرگان: محمد جواد بهروزی  
 لغات عربی در گرشاسبنامه: دکتر منوچهر امیری  
 کتابخانه‌ها و قرائتخانه‌های ایران: نوشین انصاری (محقق)  
 سفرنامه یزد - بوشهر - بمبئی: محمد جواد افشار  
 نظری به چند بیت مخزن الاسرار: دکتر بهروز ثروتیان (تبریز)  
 واژه نامه کشاورزی اردستان: احسان الله هاشمی (اردستان)  
 زبان پارسی در هند: دکتر هاشم کاردوش  
 امیر اعظم و فتنه استاد محمد در یزد: یحیی نواب  
 روزنامه نگاری بهار: دکتر اسمعیل رضوانی  
 چهل و یک نکته از شاهنامه: دکتر جلال خالقی مطلق (المان)

ماد و نامشایی جاهای آن، از بروز اولی و ثانی است. غده ریه که در  
 بادی از یک دره (یا) و بالاییها را با هم است. از اجزای ذی‌الیه است. و  
 زمانهای نامشایی آن را...

ملادت

در صبح ۱۴ اسفند (مطابق ۱۹۳۶) برابر...

ممنون از... در ملی...  
 که... در...  
 این...  
 این...

«ایبال»...  
 این...  
 این...

یادداشت دکتر افشار بر صفحه‌ای از کتاب «پیام مشرق»  
 سروده معد ایبال لاهوری

\* مجله "نعت" ویژه نامه "نعتِ قدسی" (اردو)

شماره ژوئیه ۱۹۸۸م

اظہر منزل، مسجد سٹریٹ ۵، نیوشالامار کالونی، ملتان روڈ لاہور،  
۱۱۲ ص، ۱۰ روپیہ -

ماہنامہ "نعت" کہ بمدیریت راجا رشید محمود منشر می شود،  
مخصوص برای مطالب پیرامون نعتِ حضرت رسول اکرم ﷺ است و تاکنون  
شش شماره از چاپ بیرون آمده است کہ هر شماره آن ویژگی دارد - اینک  
هفتمین شماره کہ در دست داریم مشتمل بر تضمین هایی است کہ بر نعتِ  
معروف فارسی محمد جان قدسی مشہدی (م ۱۰۵۶ھ) به مطلع:

مرحبا سید مگی، مدنی العربی

دل و جان باد فدایت چه عجب خوش لقبی

سروده شده است - نعتِ مذکور آنچنان در ہندو پاکستان متداول است کہ  
شعراي این سرزمین تضمین و پیروی این را برای خود افتخار می دانند -  
شاعری چون غالب دہلوی نیز شعری بصورتِ مخمسی بر آن تضمین بسته  
است کہ یک بند آن چنین است:

ای کہ روی تو دهد روشنی ایہانم

کافر کافر اگر مہر منیرش خوانم

صورتِ خویش کشید است مصور دانم

"من بیدل به جمال تو عجب حیرانم

اللہ اللہ چه جمال است بدین بوالعجبی"

\* مجله "سہرورد" (اردو)

شماره ۶، آوریل - ژوئن ۱۹۸۸م -

سہروردیہ فاونڈیشن، ۱۱۵ میکلوڈ روڈ، لاہور، ۱۱۱ ص، ۱۰ روپیہ -

"سهرورد" گاهنامه ایست که مقالات پیرامون سلسله سهروریه و سایر موضوعات اسلامی و عرفانی منتشر می کند - شماره حاضر مشتمل بر هشت مقاله است که از آنمیان پنج مقاله مربوط به ادبیات فارسی میباشد - یعنی نعت گویی فارسی سرسید احمد خان ، ترجمه فارسی قرآن مجید از محدوم نوح سندی (م ۹۹۸هـ) ، سفر شیخ سعدالدین احمد کابلی به حرمین شریفین از طریق پنجاب ، بررسی و مطالعه کتاب "ذخیره الملوک" میر سید علی همدانی ، کتیبه های فارسی در اوج -

در آتیه نزدیک این گاهنامه در نظر دارد ویژه نامه شیخ سعدی شیرازی تهیه و منتشر کند -

کتابخانه ...  
 شماره ...  
 تهران ...  
 شماره ...  
 شماره ...  
 شماره ...  
 شماره ...  
 شماره ...  
 شماره ...

شماره (۱۱) ...  
 شماره ...  
 شماره ...  
 شماره ...

## بیادِ میرزا ابوالعصر

[ت: ۱۹۱۷ در امرتسر، هند - ف: ۱۵ آوریل ۱۹۸۸ در ننکانه، پاکستان]

حکیم میرزا ابوالعصر غلام حیدر فارسی سرای پاکستانی در اثر عارضهٔ بیماری فلج بروز جمعه ۲۶ فروردین ۱۳۶۷ ش در گذشت - وی عاشق مولوی و مرید حافظ و شاگرد بیدل بوده و به شیوهٔ این سه تن سرایندهٔ نامدار شعر می سروده و آثار آنان را به اردو ترجمه کرده است -

وی چند روز پیش از وفات خود به دفتر "دانش" آمد و این غزل را جهت چاپ به دفتر مجله داد - اینک بیاد او غزلش را چاپ می کنیم و از درگاه خداوند متعال شادی روح او را مسئلت داریم -

## غزل

در وجود من ز دردِ خود شراره ساختی  
یک جهان در آتش افکندی و ما را ساختی  
یک نگاه تو دلم را می ربود از سینه ای  
من نمی دانم که او را سوختی یا ساختی  
جلوه ات را زان نگهداری زبزم کاینات  
تادم در سینه من طور سینه ساختی  
گرچه دردِ عشق خود درمان شود عشاق را  
آرزو را لیک افسون مسیحا ساختی  
کعبه و دیر است سر منزل زره گمگشتگان  
نردبان عشاق خود را از ثریا ساختی  
دوست داری چون جمال خویش را در هر چمن  
تا ازین گلهای رنگا رنگ پرده ساختی

تو مگر این ناله بلبل همی داری پسند  
در بهاران یک دوساعت عمر گلها ساختی  
خود شدی در نغمه ساز وجود من نهان  
از زبان تار نفس در بزم رسوا ساختی

\* \* \*

سید حسنین کاظمی "شاد" - اسلام آباد

### داستان دل

چرا آرزوه کردی جان من آزرده اجانی را  
نباید در شب غم دل شکستن ناتوانی را  
گاهی در زندگی خواهند مردم دوستانی را  
نمی دانند می جویند گویا دشمنانی را  
به یاد آرم جوانی را بگناه پیری و عزلت  
اگر بینم گرفتار محبت نوجوانی را  
پذیرایی بخون دل کنم از دشمنه و خنجر  
بباید احترام از میهمانی، میزبانی را  
مشوای عندلیب از خنده گل لحظه ای غافل  
که این جادوگر زیبا فریبد بوستانی را  
چو دیده خار خار بی وفایی پای گل، بلبل،  
بسوی خارزاری ترک گفته بوستانی را  
بسی دیدم زکافر ماجرائیهای محبوبان  
بغمزه میکشد نامهربانی، مهربانی را  
زشرح درد گر خواهی، کتاب دل بخوان یکسر  
چه حاصل گر بخوانی شرحه شرحه داستانی را



بینم تا بچشم (شاد) محبوبی و دلداری  
چو سرمه میکشم در چشم خاک آستانی را

\* \* \*

### شهره عشق

چه خوش بطرف چمن رفتن و گلی دیدن  
نشایدت ولی هرگز بیاغ گل چیدن  
گناه نیست نگاهی به خوبرویان لیک  
بود گناه و خطایی به چشم بد دیدن  
به غنچه بوسه زخم ژاله بار، تا گل عشق  
حیات یابد و رعنائی اش به بوسیدن  
مگو زعهد وفا و وفای عهد، مرا  
که خوش بود زشنیدن بچشم خود دیدن  
یقین مدار به عهد وفای مهرویان  
چنانکه بانگ دهل را زدور بشنیدن  
بسوز درغم عشق و بساز باغم دل  
صلاح نیست در الفت زدوست رنجیدن  
گذشتم از همه جور و جفای محبوبان  
زانتقام گرفتن خوش است بخشیدن  
بگو که این چه طریقی است در ره الفت  
به کعبه رفتن و آنجا صنم پرستیدن  
بیک نگاه محبت بگیرمت ای (شاد)  
منم که شهره عشقم بعشق ورزیدن

\* \* \*

## تلخ سخن

کسی که در ره مقصود گام بردارد  
 نبایدش که به خاطر، سرِ خطر دارد  
 به هر که غیر از آهن دل و جگر دارد  
 بگو که دستِ توقع زده‌ر بردارد  
 کمالِ دانش و هم خوبیِ هنر دارد  
 کسی که عاقبتِ کار در نظر دارد  
 ز تلخ کامی راهِ وفا مشو نالان  
 نهالِ آرزو ای دل همین ثمر دارد  
 مباحش غرهٔ خوبی، بدست آر دلی  
 غریبِ شهر همین حرفِ مختصر دارد  
 در این زمانه حق آنست، حرفِ حق گفتن  
 برابر است که کس بر کفش شرر دارد  
 به داد گویی، اگر پی بری به شعر (رئیس)  
 جوانِ تلخ سخن، فکرِ معتبر دارد

\* \* \*

## بر فرازِ دار

خزان خوش است نه هنگامهٔ بهار خوش است  
 به موسمی که رسد یار در کنار خوش است  
 دلی که شاد نگردد به غیر یار خوش است  
 مسلم است که آینه بی غبار خوش است

کسی که واقفِ رسمِ وفاست، میدانند  
 که جبرهای محبتِ زاخْتیارِ خوش است  
 امید هاست که در روزِ وصلِ برآید  
 به منظری که فتد چشمِ انتظارِ خوش است  
 به دیر و صومعه این نغمه را نمی شنوند  
 (رئیس) حرفِ وفا برفرازِ دارِ خوش است

\* \* \*

دکتر محمد حسین تسبیحی "رها" - اسلام آباد

جنتِ زیبای کشمیر

گل گلزارِ خوش سیمای کشمیر  
 خرامان می رَوَد رعنائی کشمیر  
 به کوه و دشت و صحرائش گذرگن  
 بین باچشمِ خود پهنای کشمیر  
 همه مردانِ آن آزاده مردند  
 همه آزادگان شیدای کشمیر  
 درخت و سرو و گلهای فریبا  
 همه سجده کنان دریای کشمیر  
 بود پوشیده از کاج و صنوبر  
 همه کوه و همه صحرای کشمیر  
 مَشامَ جانِ مُعَطَّرِ از هوائش  
 ندیدم درجهان همتای کشمیر

فراوان میوه های خوب و خوشبو

بود محصول خوش سودای کشمیر

مسلمانی بود دینِ خدایی

همان از مردمِ دانای کشمیر

به عشقِ میهنِ آزاد و آباد

بود در قلبشان رویای کشمیر

مظفر شهر آبادان و زیبا

ولی "پونچ" آمده پویای کشمیر

بخوان تاریخ کشمیر کهن را

که گردی آگه از ماوای کشمیر

امیر کاروان سید علی را

شناسند مرشد و مولای کشمیر

بدیدم درگه "بال" پیمبر

که هست آن از زیارت های کشمیر

همه آثار اسلام اندرین بوم

کشد نعره زیاغوشای کشمیر

به ابر آسمان گرچشم دوزی

زند فریاد رعد آسای کشمیر

غنی و شعر او برده دلم را

زبان فارسی گویای کشمیر

هزاران شاعر و دانشور آن

سخن گو و غزل خوان های کشمیر

جہان عشق و شور مردم آن

چو عشق بلبل و گلہای کشمیر

اگر پُرسی ز سرو و جوی کشمیر

بہ گردش آی و شو جویای کشمیر

بہ کوهستان پیارد برف و باران

ہمہ خوش از یخ و سرمای کشمیر

”رہا“ آزادگی آموز از آنان

بشوہم عہدو ہم آوای کشمیر

منوچہر مظفریان - ایران

### دربار گاہ خاطر حافظ

حافظ، هنوز رمز کمال سرودن است

میعاد گاہ شیفتگان شکفتن است

مشاطۂ جمال جمیل حقیقت است

دستانسرای باغ غزلہای روشن است

آہوی نافہ بوی کلام زرین او

در مرغزار خاطرہ ہا گرم رفتن است

آشفستگی زلف عروسکان واژہ را

دست کدام شانہ زن خبرہ رھزن است

از چہرہٴ عروس معانی عذب عشق

نقش کدام کلک چنین، بردہ افکن است

گلچہرگان بردہ طبع لطیف کیست؟

کاین گونہ برکشیدہ سراز راہ روزن است

دردانه های طبع کدامین سخن طراز  
 مفتاح در معنی ناب آفریدن است  
 نوبتاوگان مزرع جان کدام پیر  
 دل‌های عارفان زمان را نشیمن است  
 آوای دلنواز کدامین سروش غیب  
 برسینه های تیره دلان ، پرتو افکن است  
 روح نسیم خاطر خلد آفرین کیست؟  
 کاینان فضای سینه ما ، زوچو گلشن است  
 امواج باله‌های کدامین فرشته است؟  
 کالهامش آیه های زرین دمیدن است  
 رند خراب می‌کده عشق ازچه روی  
 درد آشنای مردم هرکوی و برزن است  
 سیمرغ قلّه هنر شعر ناب کیست؟  
 جز خواجه شمس دین که به حافظ معنون است  
 شش قرن اگرچه رفته زسال حیات او  
 چون زندگان به قلب احبّاش مکمن است  
 طول زمان به خرمن بودن زند شرار  
 جزبود او که آتش راز نبودن است  
 لطف کلام خواجه که رازی است سر به مهر  
 فیض کلام دوست به خاطر سپردن است  
 در حجله قبول کسی راصلا دهند  
 کز آب هفت بحر نیالوده دامن است  
 رمز سعادت ای دل دیوانه ، بانگ عشق  
 از قلّه مآذین عرفان شنودن است  
 بشنوزمن که زمزمه جویبار وصل  
 دربارگاه خاطر حافظ چمیدن است

الیاس عشقی

حیدرآباد

## استاد اسد ملتانی — شاعر فارسی گو

خدا جانے ایسے کتنے اہل کمال گذرے ہوں گے جن کا اپنے عہد میں طوطی بولتا تھا لیکن آج ان کے نام صفحہ روزگار سے اس طرح محو ہو گئے ہیں جیسے وہ کبھی پیدا ہی نہیں ہوئے تھے۔ انہیں آج عام طور پر کوئی نہیں جانتا اور جو جانتا ہے اسے اتنی فرصت کہاں کہ وہ ان کو یاد کر سکے۔ ہمارے دیکھتے دیکھتے معاصر شعراء میں استاد اسد ملتانی کا نام بھی ایسے ہی اہل کمال کی فہرست میں شامل ہو گیا ہے۔ کل کی بات ہے کہ ان کا کلام ملک کے تقریباً سبھی معروف رسائل و جرائد میں شائع ہو کر مقبول ہوتا تھا۔ اہل ذوق اس کی تعریف و توصیف میں رطب اللسان ہوتے تھے۔ لوگ ان کی دین داری، شرافت، مروت، علم و فضل اور وضعداری کے معترف تھے اور انہیں مشرقی تہذیب کا جیتا جاگتا نمونہ تصور کرتے تھے۔ وہ ادبی اور دینی مجالس کی جان تھے لیکن آج ہم نے انہیں بھلا دیا ہے۔ یہاں تک کہ ان کے حالات زندگی اور نمونہ کلام بھی ڈھونڈنے سے دستیاب نہیں ہیں۔ اسد مرحوم اردو اور فارسی دونوں زبانوں میں یکساں قدرت کے ساتھ شعر کہتے تھے۔ پاکستان کے قیام کے بعد ان کا اردو کلام اکثر رسالہ "ماہ نو" میں اور فارسی کلام ہمیشہ سے مجلہ "معارف" میں شائع ہوتا تھا۔ افسوس ہے کہ انہوں نے اپنا کوئی مجموعہ کلام مرتب اور شائع نہیں کیا۔ اس لئے کہ انہیں نام و نمود سے سروکار نہ تھا۔ اگر انہوں نے اپنا کوئی مجموعہ کلام ترتیب دیا تھا تو وہ اب دستیاب نہیں ہے۔ اسلیے کہ بدقسمتی سے ان کے ہسماندگان میں سے کسی کو شعر و ادب سے کوئی دلچسپی نہیں ہے۔ گمان

غالب ہے کہ یہ بیش بہا سرمایہ ضائع ہو گیا ہے۔ ضرورت اسی امر کی ہے کہ کوئی اہل ذوق و تحقیق اس طرف توجہ کرے تاکہ ان کا کلام بازیاب ہو سکے۔ یہ کام ملتان کی دانشگاہ بہاء الدین زکریا بڑی آسانی سے انجام دے سکتی ہے۔ کیا ملتان کے اس نامور فرزند کے حالات زندگی اور کام پر کوئی تحقیقی مقالہ ہی ایچ ڈی کیلیے نہیں لکھوایا جا سکتا جس کے ساتھ اسکے اردو فارسی کلام کو بھی یکجا کیا جا سکے؟ اپنے وطن کی دانشگاہ پر اسد ملتانی جیسے صاحب کمال کا اتنا حق تو ہونا چاہیے۔

اسد ملتانی کا نام محمد اسد خان اور تخلص اسد تھا۔ ان کے والد کا اسم گرامی غلام قادر خان تھا اور وہ پٹھانوں کے شیرانی قبیلے سے تعلق رکھتے تھے جو کبھی افغانستان سے نقل مکانی کر کے پنجاب کے مختلف شہروں میں آباد ہو گیا تھا۔ ان میں سے ایک شاخ ملتان میں بس گئی تھی۔ اسد ملتانی کا تعلق اسی شاخ سے تھا۔ وہ ۴ دسمبر ۱۹۰۲ء ملتان میں پیدا ہوئے تھے اور ۱۷ نومبر ۱۹۵۹ء کو ناگہانی طور پر قلب کا دورہ پڑنے سے راولپنڈی میں انتقال کر گئے۔ ان کی وصیت کے مطابق ان کے جسم خاکی کو ان کے آبائی شہر ملتان لے جا کر سپرد خاک کیا گیا۔

خاندانی دستور کے مطابق اسد مرحوم کی تعلیم کی ابتداء گھر اور پھر محلے کی مسجد سے ہوئی۔ اس کے بعد رائج الوقت تعلیم کے لئے مدرسے میں داخل ہوئے جہاں سے انہوں نے دسویں جماعت میں کامیابی حاصل کی اور لاہور چلے گئے۔ لاہور میں ہی اے پاس کرنے کے بعد وہ حکومت ہند کی ملازمت میں داخل ہو گئے۔ اپنے فرائض منصبی کے سلسلے میں وہ برصغیر کے کئی شہروں میں رہے لیکن ان کا زیادہ قیام دہلی اور شملے میں رہا جہاں حکومت کے صدر دفاتر قائم تھے۔ رفتہ رفتہ وہ معمولی حیثیت سے ترقی کرتے کرتے ایسٹنٹ ہو گئے اور پھر قیام پاکستان کے بعد جب حکومت کے دفاتر یہاں منتقل ہوئے تو کراچی آگئے جو پاکستان کا دارالحکومت مقرر ہو گیا تھا۔



وہاں ۱۹۳۷ء سے ۱۹۵۸ء تک مقیم رہے اور جب دارالحکومت کراچی سے منتقل ہو کر اسلام آباد گیا تو یہ راولپنڈی چلے گئے۔ وہیں انکا انتقال ہوا۔ انتقال کے وقت وہ ڈپٹی سیکریٹری کے عہدے پر فائز تھے۔

اسد مرحوم ایک مذہبی خاندان سے تعلق رکھتے تھے۔ ان کی ابتدائی تعلیم عربی و فارسی میں ہوئی اور بنیاد کچھ اسطرح پڑی تھی کہ عربی و فارسی سے انہیں زندگی بھر شغف رہا۔ فارسی سے ان کو طبعاً لگاؤ تھا اور اس زبان میں وہ ابتداء ہی سے شاعری کرنے لگے تھے۔

ان کی شاعری قومی اور دینی رنگ لئے ہوئے ہے مگر بیوست سے سراسر پاک ہے۔ اس میں تنگ نظری اور غلو کا پہلو غالب نہیں ہے جو اس قسم کی شاعری میں اکثر نظر آتا ہے۔ ان کے خیالات پر علامہ اقبال کے افکار و نظریات کی چھاپ بہت گہری ہے۔ اس لئے کہ وہ اقبالیات کے پرانے طالب علم تھے۔

ابتدائی شاعری میں انہوں نے اپنی ایک نظم "قطرہ شبنم" پر علامہ اقبال سے اصلاح لی تھی لیکن اس کے بعد علامہ اقبال ہی کے مشورے سے وہ اپنے ذوق پر بھروسہ کرنے لگے۔ سوچ سمجھ کر شعر کہتے تھے اور احتیاط سے خود اس پر نظرثانی کرتے تھے۔ چنانچہ ایک عمر کی مشق و مزاولت کے بعد ان کے کلام میں اسانڈہ کے کلام کی سی روانی اور پختگی پیدا ہو گئی تھی۔ فنی اور نظریاتی طور پر اگرچہ وہ علامہ اقبال کے پیرو تھے لیکن شاعری میں ان کا اپنا بھی ایک مخصوص رنگ تھا جس میں نفاست تھی، متانت تھی، فکر کی گہرائی تھی، زبان کی صحت اور سلاست تھی اور انداز بیان کا تنوع اور ابتکار خاص طور پر نمایاں تھا۔

اسد ملتانی مرحوم فارسی شاعری اور خاص کر زبان کے معاملے میں کلاسیکی مذاق رکھتے تھے۔ اگرچہ معاصر زبان فارسی سے بالکل لا تعلق نہ تھے لیکن کلاسیکی زبان کے دلدادہ تھے۔ ایرانی ادباء، شعراء اور علماء

جو پاکستان آتے تھے ان کے افکار و خیالات اور لب و لہجے سے وہ پوری طرح استفادہ کی کوشش کرتے تھے۔ وہ جانتے تھے کہ زبانِ معاصرِ ایران برصغیر اور افغانستان کی فارسی زبان سے مختلف ہو گئی ہے لیکن شاعری کی زبان میں یہ فرق اتنا محسوس نہیں ہوتا ہے۔ اسی لئے وہ عظیم شعرائے کلاسیک کی زبان کی پیروی کرتے تھے جو برصغیر میں فارسی کی عام روش ہے اور شعر کی حد تک ایران میں بھی مقبول ہے خاص کر غزل کی شاعری میں جو برصغیر میں عام ہے۔

ان کا واحد مطبوعہ کلام ایک مختصر مجموعہ ہے جسے حج کے سفر کی رہ آورد کہنا چاہیے اور جو "تحفہ حرم" کے نام سے انہوں نے خود شائع کیا تھا۔ اس مجموعے میں "شوق حرم" کے عنوان سے ایک فارسی نظم ہے۔ اگرچہ مختصر ہے مگر قابل مطالعہ ہے:

دربارگاہ شاہ چو درویش می روم  
 نازم باین نیاز کہ از خویش می روم  
 یا جذب التفات کسی می برد مرا  
 یا از وفور شوق طلب پیش می روم  
 از خویشتن ربود مرا رنگ و بوی دہر  
 در بزم جستجو طلب خویش می روم  
 اندر سفر نظر ز قدم پیشتر رود  
 این راہ من بہ دل ز نظر بیش می روم  
 تا بر تو جمال فتد بردلم اسد  
 ہمراہ دوستان صفا کیش می روم

"بلادِ پاکستان" کے عنوان سے ان کی یہ نظم ملاحظہ فرمائیے جس میں اُس وقت کے پاکستان کے تمام بڑے شہروں کا ذکر موجود ہے:

بیا ترا بنمایم بلادِ پاکستان  
 که بر یک از ره انداز خاص منتخب است  
 به سیر (مرئی) و گلگشت (ایست آباد)  
 نشاط طبع گریزان اگر زتاب و تب است  
 (پشاور) است ز سرحد مقام جانبازان  
 که در دل همه شوق جهاد جان طلب است  
 ز (پندی) است مقام عساکر ملی  
 وقار و منزلت این دیار ازین سبب است  
 شوی چو عازم (لاهور) پابنه بادب  
 که شهر مرقد اقبال و مرکز ادب است  
 حیات یافته از فیض اولیا (ملتان)  
 ازان دل وطن (و) این شهر انبه و رطّب است  
 فضای دلکش و صحت فزا (کوئته) را  
 مزید وجه کشش سیب و سرده و عنب است  
 نثار منظر بر بام (حیدرآباد) م  
 تمام شهر بحال رکوع روز و شب است  
 بخواب عصر کهن در مقابر (تته)  
 که خوب وادی خاموش و شهر بی شغب است  
 بخاور آمده گاهی به (چائگام) نگر  
 که بست بر لب دریا که جنت طرب است  
 همین حدیقه سبز است جان بنگاله  
 اگر به (داکا) تفرج نه کرده ای عجب است  
 خنک کسی که به شهر (کراچی) است مقیم  
 چه خوشگوار نسیم بحیره عرب است

بداد مولد و مدفن به قائد اعظم و بوری  
 دو گونه منزلت این شهر را به فضل رب است  
 ان کی ایک نظم خاص خطہ ملتان و سندھ سے متعلق ہے :  
 خطہ پاکیزہ ی ملتان و سند  
 هست تصویر عرب در ملک ہند  
 سوی ریگستان و نخلستان نگر  
 جلوہ خاک حجاز آید نظر  
 می کند اعلان بر نخل بلند  
 این زمین از فیض یثرب بہرہ مند  
 ار خرام اشتران آیم بوجد  
 یاد می آید مرا صحرای نجد  
 بین کہ در ملتانیان حق پرست  
 روح اوصاف حجازی مضمراست  
 اہل ملتان از تکلف بی نیاز  
 سادہ دل ، شیرین زبان ، مہمان نواز  
 مایہ ناز است بہر این زمین  
 نقش پای ابن قاسم بر زمین  
 در ضلالت خانہ ہندوستان  
 اولین گہوارہ اسلامیان  
 مانده است این سرزمین اولیاء  
 قیلہ مقصود ارباب صفا  
 این مقدس خاک را ای کردگار  
 از ہوا۱ \* مغربی محفوظ دارا!

تہذیب مغرب کے مضر اثرات سے استاد اسد ملتانی کی وحشت میں علامہ  
 اقبال کے افکار کا پرتو نظر آتا ہے۔ اسلام سے ان کی محبت ان کی نظم  
 "شمشیر و قرآن" سے ظاہر ہے۔ چند اشعار ملاحظہ ہوں۔  
 چون سیاست عقدہ یہی پیدا کند  
 ناخن شمشیر آن را وا کند  
 چون فتد در رشتہ تدبیر ہیج  
 وا نسازد جز دم شمشیر ہیج  
 چیست دانی کار شمشیر و سنان  
 حفظ خیر و رفع شر اندر جہان  
 عقل کی داند تمیز خیر و شر  
 نیست ممکن جز بہ قرآن و خبر  
 فرق کردن در صواب و ناصواب  
 نیست ممکن جز بہ تعلیم کتاب  
 تیغ اگر از حکم قرآن سرکشد  
 سرز تخریب و فساد و شر کشد  
 گردش چون پیش قرآن خم شود  
 تیغ اگر زخمی زند مرہم شود  
 اہل حق را منبج با قرآن بس است  
 کہ علاج احتیاج برکس است  
 این دو قوت حاصل یک دیگر اند  
 کائنات زندگی را محور اند  
 کارگر باشد ہمین تدبیر ما  
 تابع قرآن شود شمشیر ما  
 قاہری از خواہش خود کافری است

قابری از حکم حق پیغمبری است

ابتدا ہی سے اسد ملتانی مرحوم کے کلام کا ایک رنگ ہے جو ترقی کر کے پختگی حاصل کرتا چلا گیا اور آخری ایام میں ان کی پہچان بن گیا۔ ان کی شاعری کے ابتدائی دور کا ایک واقعہ ایسا ہے جو برصغیر میں فارسی شاعری کی تاریخ میں بڑی اہمیت کا حامل ہے۔ اس کا انکشاف اہل علم و تحقیق کیلئے یقیناً دلچسپی کا باعث ہوگا۔

محمود شبستری کی "گلشن راز" محض ایک اتفاق سے وجود میں آئی تھی۔ حضرت غوث بہاء الحق والدین زکریا ملتانی کے مرید اور خلیفہ امیر الحسینی کے ذہن میں تصوف کے بعض مسائل کے سلسلے میں کچھ اشکال تھے جنہیں انہوں نے سوالوں کی صورت میں منظوم کر لیا تھا۔ ان سوالوں کو ایک بار اپنے مرشد کی خدمت میں پیش کیا تاکہ وہ ان اشکال کا ازالہ فرما دیں۔ اس زمانے میں حضرت غوث بہاوالحق اوراد و وظائف میں اس قدر مشغول تھے کہ ان کے لئے وقت نکالنا ممکن نہ تھا چنانچہ انہوں نے معذرت کی اور فرمایا کہ چونکہ سوالات منظوم ہیں اس لئے ان کے جوابات بھی نظم میں ہوں تو بہتر ہے۔ انہوں نے یہ بھی فرمایا کہ یہ کام حضرت محمود شبستری انجام دے سکتے ہیں جو شاعر بھی ہیں اور تصوف کے ماہر بھی وہ امیر الحسینی کے وطن ہرات میں اکثر جاتے رہتے ہیں اور امیر الحسینی آسانی سے ان کی خدمت میں حاضر ہو سکتے ہیں۔ چنانچہ وہ حضرت محمود شبستری کی خدمت میں حاضر ہوئے اور ان سے یہ درخواست کی۔ کئی روز پس و پیش کے بعد وہ سوالوں کے جوابات دینے پر آمادہ ہو گئے۔ اس طرح مثنوی "گلشن راز" کی صورت میں تصوف کی یہ مشہور کتاب وجود میں آگئی۔

ایسا ہی ایک واقعہ علامہ اقبال کی طویل نظم "گلشن راز جدید" کے وجود میں آنے کا سبب ہوا اور اس کا تعلق بھی کسی نہ کسی طرح ملتان ہی

سے ہے۔ یہ ایک دلچسپ واقعہ ہے کہ جب علامہ اقبال نے اپنی مشہور مثنوی اسرار خودی شائع کی تو علمی دنیا میں ایک ہلچل مچ گئی اس پر طرح طرح کے اعتراضات کیے گئے اور اس کے کئی جوابات تحریر کیے گئے۔ اسد ملتانی نے جب اس مثنوی کا مطالعہ کیا تو ان کے ذہن میں چند سوالات پیدا ہوئے جو انہوں نے ایک غزل کی صورت میں مرتب کر لیے۔ ان کو علامہ اقبال کی خدمت میں نیاز حاصل تھا۔ لیکن یہ سوالات وہ ان کی خدمت میں بھیجنے کی جرأت نہ کر سکے اور انہوں نے یہ نظم علامہ سید سلیمان ندوی کی خدمت میں بھیج دی جو معارف اعظم گڑھ کے مدیر تھے تاکہ وہ اسے اپنے رسالے میں شائع کر دیں۔ سید صاحب کے علامہ اقبال سے خصوصی تعلقات تھے اور ویسے بھی معارف میں طبع ہو جانے کے بعد اس نظم کا علامہ اقبال کی نظر سے گذرنا یقینی تھا۔

علامہ سید سلیمان ندوی نے اسد ملتانی کی یہ نظم فروری ۱۹۳۱ء کے معارف میں اپنی طرف سے چند سطروں کے اضافے کے ساتھ شائع کر دی۔ وہ چند سطریں یہ ہیں:

”شاعر کو ڈاکٹر اقبال کی اسرار خودی پڑھ کر جو شکوک پیش آئے وہ موزوں مضمون میں ادا ہوئے ہیں۔ صوفیانہ مثنوی ”گلشن راز“ کا وجود اسی طرح ہوا ہے۔ کیا ہمارے شاعر کے یہ شکوک ہمارے باکمال فلسفی شاعر کو ایک نئے ”گلشن راز“ کہلانے کی طرف متوجہ کر سکیں گے“۔

علامہ اقبال نے اس وقت تو اس نظم کا کوئی جواب نہ دیا۔ لیکن مولانا سلیمان ندوی کی تجویز ان کے ذہن کے کسی گوشے میں محفوظ رہی اور بالآخر کچھ عرصے کے بعد انہوں نے امیرالحسینی ہی کے مرتب کیے ہوئے سوالوں میں سے چند کو چھوڑ کر باقی سوالوں کے جوابات اپنے انداز میں قلم بند کیے اور اس نظم کا نام ”گلشن راز جدید“ رکھا۔ یہ طویل نظم ان کے مجموعے ”زبور عجم“ میں شائع ہوئی۔ اگرچہ ”گلشن راز جدید“ کا

اسد ملتانی کی نظم سے کوئی براہ راست تعلق نہیں ہے پھر بھی اسے اس کا ایک محرک تو قرار دیا ہی جا سکتا ہے۔ یہاں اس نظم کا مطالعہ بھی دلچسپی سے خالی نہ ہوگا۔

پیش اقبال برم ای اسد این مشکلِ خویش

ہست دل دربر من یافتم اندر دلِ خویش

ریختم از صدفِ جسم و بگشتم گوہر

یامنم بیشتر از حاصل آب و گلِ خویش

پیکر از روشنی من مہ کامل شدہ است

یا بہ پیکر شدہ ام داغ مہ کاملِ خویش

مثل مجنون ہمہ جلوہ عریان باشم

یا چو لیلی بشوم روشنی محملِ خویش

بہر گوہر بزنم غوطہ بدریای وجود؟

یا بہ کشتی بروم در طلبِ ساحلِ خویش

باید اول کہ بخوانم دل دانا ز خدا؟

یا ازان پیش خدا را طلبم در دلِ خویش؟

بہ تلاش خضر عشق جنون درکار است

یا خرد را بکنم راہبر منزلِ خویش؟

دارم امید کہ آن فلسفی صاحبِ دل

بگشاید ز کرم عقدہ این سائلِ خویش

مغربی تہذیب کی مقبولیت کے ساتھ جو نئے سوال مشرقی معاشرہ میں پیدا ہوئے ان میں آزادی نسوان کا سوال بڑی اہمیت کا حامل تھا اور عورتوں کی آزادی کا تصور پردے کے ساتھ ممکن ہی نہ تھا۔ اس لیے مسلم معاشرے میں "پردہ" خاص طور سے مرکز توجہ رہا اور اسکے موافق اور مخالف بہت کچھ کہا گیا۔ دور اول میں یہ متضاد رائیں الجھنیں پیدا کرتی رہیں لیکن



آزادی نسوان کے حامیوں کو غلبہ حاصل ہوا تو پردے کے قید و بند کمزور ہوئے اور شہروں میں رفتہ رفتہ پردہ اٹھنے لگا۔ ایران میں بھی پردے کے مخالف و موافق بہت کچھ لکھا گیا اور اس سلسلے میں شاعروں نے بڑا مثبت کردار ادا کیا۔ ہمارے ہاں بھی یہ سوال بڑے شدومد سے پیدا ہوا تھا اور آخر کار پردہ تقریباً ختم ہو گیا۔ لیکن اس سلسلے میں متضاد خیالات ابھی موجود ہیں اور مزہ یہ ہے کہ جو لوگ پردہ ترک کر چکے ہیں وہ لوگ بھی اپنے مخالفین کی رائے کا احترام کرتے ہیں اور کبھی کبھی پردے کے فوائد کا اعتراف کرتے نظر آتے ہیں۔ اس لیے کہ روایت کی گرفت انسانی کردار پر بہت سخت ہوتی ہے۔ اسد ملتانی نے بھی اس سوال کو اپنی شاعری کا موضوع بنایا ہے ان کی ایک نظم "حسن بے پردہ" اسی موضوع پر ہے :

چلیے پردہ سوز آخر فروغ حسن خوبان می شود  
 مہر تباہیاں تا بہ کی در ابر پنہان می شود  
 درتہ دامان دریا تا کجا ماند پنہان  
 لعل تاکی مستتر در گوشہ کان می شود  
 برقع غنچہ برفت از کار درجوش بہار  
 شاہد گل می دَرَد آن را و عریان می شود  
 سرو کاندہ گوشہ خود باگل استادہ بود  
 بین چہ آزادانہ درگلشن خرامان می شود  
 نازنینان پردہ از رخسار ہرافکنندہ اند  
 خلق را بر دل ستم بردیدہ احسان می شود  
 حجلہ آریاں عصمت را بہ محفل بی حجاب  
 ہرکہ بیند صورت آئینہ حیران می شود  
 خانہ ہا ویران کند آزادی نسوان ولی  
 کوچہ و بازار ہا رشک ہرستان می شود

چہرہ عریان مگر ایمان واعظ ہم رہو المیاس کا  
 کڑبی تائید آن تاویل قرآن می شود  
 جای حیرت نیست گر رسم محبت عام شد  
 حسن چون ارزان بگردد عشق آسان می شود  
 نیست در کوه و بیابان امت فرهاد و قیس  
 عاشقی اکنون بہ ہر کوی و خیابان می شود  
 گر بہ عشق آمادہ می گردد دل ماہم (اسد)  
 لیکن این انداز صائب مانع آن می شود  
 "حسن چون بی پردہ شد ز نہار گرد او مگرد  
 بوی خون می آید از تیغی کہ عریان می شود"

اگرچہ موضوع کو اس نظم میں صرف شاعرانہ انداز سے پیش کیا گیا ہے لیکن اس سے شاعر کا مفہوم صاف طور پر ظاہر ہوجاتا ہے۔ آزادی نسوان اور پردے کے موضوع پر شاعر اکبر الہ آبادی اور علامہ اقبال کا ہم خیال ہے لیکن وہ اپنا مقصود تنگ مذہبی نقطہ نظر سے نہیں بلکہ شاعرانہ انداز میں بیان کرتا ہے۔ آزادی نسوان اور پردہ دونوں ہمارے معاشرے میں وقت کے تقاضے کے مطابق قبول اور رد کردیے گئے لیکن اسد ملتانی کی مخالفت برائے مخالفت نہیں ہے۔ ان کے دوسرے خیالات کی طرح اسکی بنیاد بھی اسلام اور مشرقی ثقافت کی اقدار پر قائم ہے۔ جس کا احترام روشن خیال طبقہ بھی کرتا ہے اس لئے کہ کوئی آزادی اس وقت تک آزادی نہیں رہتی جب تک اس نے اپنی حدود خود مقرر نہ کی ہوں۔

اسد مرحوم کے کلام پر اقبال کا اثر جگہ جگہ نمایاں ہے۔ دنیا میں ہر ملک کے مسلمانوں اور خاص کر برصغیر کے مسلمانوں میں عمل کے فقدان کی شکایت حالی اور اکبر کے دور سے ہی عام ہو گئی تھی۔ علامہ اقبال نے اسے ایک تحریک کی صورت میں جاری رکھا۔ ان کا پیغام سراسر دعوت عمل

ہے۔ اسد مرحوم کی نظم 'دعوت عمل' میں بھی علامہ اقبال کے پیغام کی روح توانائی کے ساتھ موجود ہے۔

وقت است کہ می برسر بازار بنوشیم  
 مستانہ برقصیم و دلیرانہ خروشیم  
 اذن طرب و عیش دہد قلقل مینا  
 بیہودہ چرا گوش بر آواز خروشیم  
 از زمزمہ عشرت امروز سرائیم  
 تا چند اسیر غم دوشیم خموشیم  
 برخیز کہ بیخود بخرابات شتابیم  
 جامی بکف آریم و جہان را بفروشیم  
 گر پیر مغان جان طلبد جان بسپاریم  
 ناصح اگر اندرز بگوید نہ نیوشیم  
 گر مرد خردمند دہد پند بگوئیم  
 خاموش کہ ما دلشدگان دشمن ہوشیم  
 امروز کہ یاران شدہ رسوا سر بازار  
 صد حیف اگر جامہ ناموس بہوشیم  
 برخاستہ در شہر زمستان ہمہ غوغا  
 بنشستہ بیک گوشہ چرا پنبہ بگوشیم  
 ماہی سریام است و دم جلوہ عام است  
 او را نگریم و ز جہان دیدہ بہوشیم  
 تا آنکہ در آغوش خود آن یار نیاید  
 مردانہ بکوشیم و بکوشیم و بکوشیم  
 گویند کہ گفتار اسد بادہ تند است  
 یک جرعہ آن ہم بہ لب گوش نیوشیم

یہی دعوت عمل تو اس نظم میں تغزل کے انداز میں پیش کی گئی ہے  
ان کی ایک اور نظم "فریاد جرس" حُب وطن کا انداز لیے ہوئے ہے۔

فغان کہ اہل وطن را بہ دشتِ بیخبری  
براہ گم شدہ گان می کنند راہبری  
خضر گم است خود اندر ہجوم راہزنان  
کہ درلباس خضر می کنند جلوہ گری  
بعذر راہنمائی شکستہ پای چند  
بدوش ہم سفرانند گرم رہ سہری  
بہ بیچ کار جہان رہ نیافتند مگر  
کہ اختیار نمودند پیشہ خضری  
بر آمدند بدعوای تابش خورشید  
ولی شدند نہان چون ستارہ سحری  
چو بر یکی بہ فریب کسی گرفتار است  
چہ سود بر دگران طعنہ های کم نظری  
برو (اسد) رہ منزل رسیدگان بر گیر  
مجو بہ رہر افسون طراز ہمسفری

ملت مسلمان کی تباہی، بے راہ روی اور جمود کا بڑا سبب یہ ہے کہ اسے  
پر خلوص قیادت نصیب نہیں۔ وہ ایک ملت ہے امام ہو رہ کر گئی ہے جسے  
قدم قدم ناکامی اور پریشانی کا منہ دیکھنا پڑتا ہے۔ جب کسی قوم میں  
مرکزیت باقی نہیں رہتی تو منزل کی جہت متعین نہیں ہو سکتی۔ اس پر  
عمل کا فقدان ہوتو نتیجہ معلوم۔ مرکزیت بغیر امام کے حاصل نہیں ہو  
سکتی۔ یہ پہلے بھی ملت اسلامیہ کی سب سے بڑی کمزوری تھی اور آج  
بھی ہے۔ استاد اسد ملتانی کی نظم "ملت بی امام" پر ہم اس مختصر  
مضمون کو ختم کرتے ہیں۔ وہ کس دلسوزی اور حقیقت پسندی سے ملت

مسلمانانِ برصغیر اور مسلمانانِ عالم کو ترکِ بے عملی اور اقتدانے امام کی ترغیب دیتے ہیں، ان کی نظم کا لفظ لفظ اس کا گواہ ہے۔ آج یہ حقیقت واضح ہو کر سامنے آگئی ہے کہ علامہ اقبال کی طرح اسد ملتانی مرحوم نے بھی ملت کے مرض کا صحیح علاج تجویز کیا تھا۔

بر آن ملت کہ محروم امام است  
 چو انبوه بہایم بی نظام است  
 امامی گیر بہر حفظ آئین  
 کہ ملت را از آئین انتظام است  
 بر آئینی است رفتارِ کواکب  
 ازان این کاروان گردون خرام است  
 دلی پیدا کن اندر جسم ورنہ  
 بہ چشم و گوش تفریق دوام است  
 نیابی تا زابروئی اشارت  
 اگر قربان شوی مرگِ حرام است  
 جماعت توسن تند است و سرکش  
 ندانم شہ سوار آن کدام است  
 بگو آخر زماش درکف کیست  
 گرفتم ناقہ ما تیز گام است  
 نگاران بی شمار اما بینم  
 بُنی کو دلبر ہر خاص و عام است  
 ہزار انجم نیفروزند شب را  
 کجا یک جطوہ ماہ تمام است  
 بہ مسجد بین صلوة بی امامان  
 یکی درسجدہ دیگر در قیام است

اگر در بزم شمعے نیست روشن  
 دل پروانہ گان در سوز خام است  
 اگر کشتی رود بی ناخدایی  
 بہ آخر زیر دریا بش مقام است  
 اگر در انجمن ساقی نباشد  
 چہ سود اربادہ و مینا حرام است  
 نباشد تا غلام پختہ کاری  
 خیال سروری سودای خام است  
 ہر آن ملت کہ آقایی ندارد  
 غلام اسبت و غلام است و غلام است  
 بمیرم از خجالت تابہرسند  
 (اسد) میر مسلمانان کدام است

کیا یہ ظلم نہیں ہے کہ ایسا نغز اور اعلیٰ کلام بہاری لاہروانی کی نذر ہو  
 کر اسطرح ضائع ہو جائے کہ پھر اسے باز یاب نہ کیا جاسکے۔ ابھی وقت ہے  
 کہ ہم ان رسالوں کی فائلیں تلاش کریں جن میں استاد اسد ملتانی کا کلام  
 شائع ہوتا تھا اور ان کا سارا اردو اور فارسی کلام یکجا کر کے شائع کریں  
 تاکہ اہل ذوق اور اہل تحقیق اس سے استفادہ کر سکیں۔

\*\*\*

پروفیسر سید امیر حسن عابدی  
شعبہ فارسی، دہلی یونیورسٹی۔

### سیاحت نامہ ساعی

(از شیروان تا ہندوستان)

کتنے ایسے صاحبان ہنر ہیں جن کے صرف نام باقی رہ گئے ہیں، مگر ان کے آثار کا کوئی پتا نہیں ملتا۔ اس کے برخلاف بے شمار ایسے شعرا اور ادیب ہیں، جن کے آثار تو مل جاتے ہیں، مگر خود ان کا کسی اور مأخذ سے پتا نہیں چلتا۔ ایسے گمنام شعرا میں ساعی بھی ہے جس کا ذکر کسی تذکرہ نویس نے نہیں کیا ہے۔

خوش قسمتی سے نیشنل میوزیم، نئی دہلی میں ”کلیات ساعی“ کا ایک قلمی نسخہ بشمارہ ۹۱۷ - ۵۵۰ موجود ہے، جس پر عرصہ ہوا میں نے ایک مفصل مضمون لکھا تھا<sup>(۱)</sup> نیز ساعی کے حالات اور آثار خود اس کے کلام سے مرتب کر کے پیش کئے تھے۔ بعد میں یہ مضمون میرے مجموعہ مقالات میں بھی شامل ہو گیا۔<sup>(۲)</sup>

کلیات ساعی کا ایک ناقص نسخہ ایشیائک سوسائٹی، کلکتہ میں بھی شمارہ ۷۶۹ کے تحت موجود ہے، جسے دیکھنے کا مجھے موقع نہیں ملا۔ یہ کلیات خود ساعی نے ۱۰۷۱ھ / ۱۶۶۱ء میں مرتب کیا تھا، بہر حال ساعی ان زبردست مگر گمنام شاعروں اور انشا پردازوں میں سے ہے جس نے بہت کچھ متنوع مضامین پر لکھا ہے اور ان کے مطالعہ سے ہمیں اپنی تاریخ و تہذیب سمجھنے میں بڑی مدد ملے گی۔

کلیات ساعی کے مطالعہ سے پتا چلتا ہے کہ اس کے والد مشہد کے رہنے

والے تھے ، لیکن وہ خود ہندوستان میں پیدا ہوا اور یہیں اس کی تربیت ہوئی ۔ نیز وہ فیض اللہ نامی کسی عارف کا مرید تھا ، جو گنگا کے کنارے رہا کرتے تھے ۔

ساعی نے اپنا بیشتر وقت شاہ جہان (۱۰۳۷ - ۱۰۶۸ھ) کے دوسرے بیٹے شاہ شجاع (۷۱ - ۱۰۲۵ھ) کے دربار میں گزارا ، جس کی شکست کے بعد اس نے اورنگ زیب کے دربار میں رسائی کی کوشش کی ۔ وہ ۱۰۸۰ھ / ۷۰ - ۱۶۶۹ء تک زندہ رہا ۔

کلیات ساعی میں سینتالیس قصیدے ، پانچ ترکیب بند اور ترجیع بند ، آٹھ سو ستارہ قطعات ، دو سو دس رباعیاں اور کئی مشنویاں ہیں ۔

فارسی کے علاوہ ساعی ہندی ادب میں بھی مہارت رکھتا اور صاحب تصنیف و تالیف تھا ، نیز اس نے نجوم اور موسیقی میں کتابیں لکھی تھیں ۔

اس کی فارسی اور ہندی نثر و نظم کی کتابوں میں ساقی نامہ ، خورشیدو ماہ (نثر) ، خورشید و ماہ (نظم) ، ہفت گوہر ، دیوان ، راحت خواب ، سرس رس ، سورج من ، جوتک ست ، فیض نامہ ، نامہ ساقیان ، غم دل ، پری پیکر ، منشآت نامی وغیرہ ہیں ۔ آج کل میرے ایک عزیز دوست نسیم اختر صاحب ”کلیات ساعی“ کی تدوین کر رہے ہیں ۔

ابھی حال میں مجھے خود اپنے ذخیرہ کتب میں ایک اور ساعی نامی شاعر کا مختصر سا سیاحت نامہ ملا ، جس سے اس کی ابتدائی زندگی کے بہت سے جزئیات اور اس کے ہندوستان آنے کی تقریب کا پتا چلتا ہے ۔ نیز نتیجہ نکالا جا سکتا ہے کہ یہ دونوں ساعی ایک دوسرے سے مختلف ہیں ۔ بہر حال یہاں اس سیاحت نامہ کا ایک خلاصہ پیش کیا جا رہا ہے ۔

اس سیاحت نامہ کے ابتدائی جملوں سے پتا چلتا ہے کہ ساعی ایک بڑا سیاح ، جانباز اور منچلا تھا ۔ نیز وہ اس نتیجہ پر پہنچا تھا کہ جب تک کسی



میں ہر طرح کی تکلیف اور مصیبت برداشت کرنے کی ہمت نہ ہو، وہ سیرو سیاحت نہیں کر سکتا۔ اس کا یہ بھی کہنا ہے کہ ایک سیاح کی زندگی کے دو حصے ہوتے ہیں؛ ایک وہ جس میں وہ تجربے حاصل کرتا ہے، دوسرا وہ جس میں وہ اپنے تجربوں کو بروے کار لاتا ہے۔ اس سیاحت نامے کے لکھنے کا ایک مقصد یہ بھی ہے کہ مبتدی لوگ اس کے تجربوں سے فائدہ اٹھائیں۔

اس رسالے سے پتا چلتا ہے کہ ساعی اصلاً شیروان کا رہنے والا تھا۔ وہاں سے وہ گنجه گیا جہاں کے لوگ اس کے بقول "زیادہ تر ترک ہیں، وہاں کی عورتیں خوبصورت اور پردہ کرتی ہیں"۔ وہاں کے حسینوں سے ساعی نے دل لگایا، شہر سے باہر جا کر خوبصورت مناظر سے لطف اندوز ہوا۔ وہاں وہ صرف دس دن رہا۔ اس کے بعد وہ ایک مہینہ کسی پہاڑی قبیلہ میں وہاں کے کسی مقامی محبوب کے ساتھ رہا۔ وہاں سے نکل کر وہ دوبارہ انہی پہاڑوں اور میدانوں میں آگیا جہاں سے گیا تھا۔ پھر وہ ایک خونخوار قبیلہ میں پہنچا، جس کے لوگ بالکل بے دین تھے اور دن میں شہر میں حمالی اور رات کو چوریاں کیا کرتے تھے۔ وہ لوگ زیادہ تر غریب، پا برہنہ، بھٹے پرانے کپڑوں میں زندگی بسر کرتے اور چھوٹی چھوٹی باتوں پر لڑتے بھڑتے رہتے تھے۔ بہر حال ساعی چند دن مجبوراً وہاں رہا۔ پھر راستہ کی خرابی اور برفباری سے تھک کر کسی پہاڑ میں جا کر رہنے لگا۔

وہاں سے ساعی تبریز پہنچا، جہاں کی اچھائیوں اور برائیوں کا اس نے بغور مطالعہ کیا۔ وہاں کے لوگ تاجیک اور قزلباش، نیزرند اور عیاش تھے۔ وہاں شراب کا دور دورہ تھا، ترکوں کی مستیاں تھیں۔ لیکن اسی کے ساتھ ساتھ وہ کریم النفس اور غریب پرور بھی تھے۔ وہاں ساعی نے چھ مہینے اقامت کی۔

اس کے بعد وہ اردبیل اور قزوین گیا، جہاں کے لوگ بڑے کریم النفس، زاہد، خدا شناس، صالح، مسافروں اور مصیبت زدہ لوگوں کے ہمدرد تھے۔

مگر وہاں کے نوجوان عیاش ، رند ، شراب کے لٹی اور گانے بجانے کے عاشق تھے ۔ ساعی وہاں جا کر بیمار پڑ گیا اور اسے وہاں کی آب و ہوا راس نہ آئی ۔ اس لئے وہاں سے وہ عراق ایران (یعنی جنوب ایران) چلا گیا ، جہاں اس نے ریاضی ، حکمت ، منطق ، علم معانی و بیان ، حساب وغیرہ کی تعلیم حاصل کی ۔ وہاں کے باکمال شعرا کی صحبت میں بیٹھ کر ساعی کو شعر و شاعری کا شوق ہو گیا اور وہ دو تین سال تک وہاں رہا ۔

اسی اثنا میں شاہ جہان بادشاہ کا ایلچی شاہ عباس ثانی (۵۲ - ۱۰۷۷ھ) کے لئے تحائف لے کر اصفہان پہنچا ۔ چونکہ ساعی کو سیاحت کا بڑا شوق تھا ، اس لئے وہ اس کے پیشکاروں میں گھل مل گیا اور اس کی واپسی کے وقت اسی قافلے کے ہمراہ ہو لیا ۔ واپسی میں پورا قافلہ قندھار پہنچا اور وہاں سے تیزی سے ہندوستان کا رخ کیا ۔

شاہ عباس دوم کے زمانے میں شاہ جہان کے تین سفیر یکے بعد دیگرے ایران گئے تھے ، سب سے پہلے ۱۰۵۶ھ/۱۶۳۶ء میں جان نثار خاں بھیجا گیا تھا ابھی وہ پہنچا بھی نہ تھا کہ میر عزیز اور ارسلان بیگ بے درپے بھیجے گئے ۔ ان میں سے سب سے پہلے مرزا عزیز پہنچا ، اور اس کے بعد جان نثار خاں اور ارسلان بیگ پہنچے ۔ مگر ان میں سے سب سے زیادہ اہم سفیر جان نثار خاں تھا ، جو ۱۰۵۷ھ/۱۶۳۷ء میں وہاں سے واپس کیا گیا ۔ ابھی وہ اصفہان ہی میں تھا کہ قندھار پر حملہ کا منصوبہ بنا لیا گیا تھا ، اسی لیے اسے جلدی سے واپس کر دیا گیا ، تا کہ قندھار پر حملہ کی تیاری کی خبر مغل دربار کو معلوم نہ ہو سکے ۔ اس طرح اس کے اصفہان سے چلنے کے بعد ۱۰۵۸ھ/۱۶۳۸ء میں شاہ عباس دوم نے قندھار پر حملہ کیا (۳)۔

بہر حال ساعی بھی غالباً ۱۰۵۷ھ/۱۶۳۷ء میں جان نثار خاں کے قافلہ کے ساتھ واپس ہوا ہوگا ۔ چونکہ ساعی کو کچھ ضروری کام تھا ، اس لئے اس نے اپنا سب سامان ایران مغلوں کے سپرد کیا اور دو روز کے خیال سے قندھار

میں رک گیا مگر اُسے وہاں ایک ہفتہ رکنا پڑا۔ آٹھویں دن وہ اپنے گھوڑے پر سوار ہوا اور تن تنہا ہندوستان کا رخ کیا۔

جب ساعی پانچویں منزل پر پہنچا، تو پہاڑ میں اسے تقریباً دو تین ہزار سوار اور پیادے ملے، جنہوں نے بتایا کہ وہ ہندوستان کی سرحد کے زمیندار ہیں، جو مسافروں کی حفاظت کرتے ہیں۔ جب ساعی کو اطمینان ہو گیا کہ وہاں کوئی خطرہ نہیں ہے، تو رات کو وہیں سو رہا۔ ایک گھنٹہ کے بعد کچھ جوان آئے اور ساعی کے گھوڑے کو دیکھ کر ہلٹ گئے۔

جب صبح ہوئی اور ساعی گھوڑے پر سوار ہوا تو تین زرہ پوش سوار اور چار پیادے بندوقیں لئے ہوئے آئے اور کہا کہ خان صاحب اپنے مصاحبوں کے ساتھ اس کے منتظر ہیں۔ چونکہ ساعی کو بہت بھوک لگی ہوئی تھی، وہ سمجھا کہ صبح کے ناشتہ پر اس کا انتظار ہو رہا ہے۔ بہر حال اس نے گھوڑے کو ان سے لے لیا اور ان کو اس بدخصلت اور بدصورت سردار کے پاس لے گئے، جس کی تصویر کشی ساعی نے اس طرح کی ہے: "فرس کورہ، کیدی، ناہنجاری، حیلہ سازی، کلہ درازی، خیرہ سری، ازسگ کمتری، شیطان لباسی، بداندیشی، ناحق شناسی، پلید بدنی، یزید خصلتی، رو سیاہی، گردن کوتاہی، دندان ریختہ، از دهن گریختہ، شمشیرلبی، انبان شکمی، قبطان عنقی، تمام ورمی، زردپشمی، ارزق چشمی"۔ خلاصہ یہ کہ ایک طرف ساعی کی بھوک بڑھتی جا رہی تھی اور دوسری طرف کھانے پینے کے کوئی آثار نہ تھے۔

دو گھنٹہ کے بعد وہ لوگ اس کا عمدہ گھوڑا لے آئے، جو سردار کو بہت پسند آیا۔ وہ اس کو خریدنا اور اس کے عوض میں ایک مریل گھوڑا دینا چاہتا تھا۔ مگر بعد میں وہ شرمندہ ہوا اور اپنے ناظر سے کہا کہ ایک بار بردار اونٹ، خلعت اور دو سو روپیہ نقد ساعی کو دے دیا جائے، تاکہ وہ دعائیں دیتا ہوا واپس ہو جائے۔ اب جو دیکھا تو معلوم ہوا کہ اونٹ بالکل

سڑا گلا تھا۔ پھر ایک غلام دکھائی دیا، جو بڑے گندے اور بدبو دار کپڑے پہنے ہوئے تھا۔ ساعی نے سردار کے گھوڑے، اونٹ اور غلام کی یوں تصویر کشی کی ہے:

گھوڑا:

”اسپ پیری، ازخود سیری، دندان گیری، لاغر تنی، لگد زنی، زبونی، سرنگونی، شتردھنی، بدرنگی، کہنہ لنگی، شب کوری، کمزوری، تن بسرگین آلودہ، سرزمین سودہ، شکم پر پشت چسپیدہ، جان بلب رسیدہ“۔

اونٹ:

”شتر ناتوانی، نیم جانی، خشک استخوانی، کہن سالی، کوهان گداختہ، افسردہ، پڑمردہ، تن بخاک سپردہ، خالی شکمی، سراپا ورمی، قفس تنی، کمرگسستہ، دست از جان شستہ“۔

غلام:

”جامہ اش زندان خانہ فرنگ، سیہ حال و تن فرسا، چون دل خسیسان کوتہ اندیش، تنگ و نازسا، بدبو تراز جہول کہنہ، چرکین تراز دہ روزہ، بازو و عمامہ اش کثیف تراز جامہ فرنگ و ہمچو طناب پر بیچ کمر بند، چون زنجیر سراسر پیوند و مانند کمند وحدت اہل ریاضت“۔

غرض اس پریشان حالی میں ساعی نے بڑے خوشامدانہ انداز میں کہا کہ اگر اجازت دیں تو میں اپنے گھوڑے پر سواری کر کے دکھاؤں۔ نیز اگر پسند آجائے تو آپ رکھ لیں۔ وہ بیوقوف سردار مان گیا اور ساعی اس پر بیٹھ کر ایسا سرہٹ بھاگا کہ چوبیس گھنٹے دوڑاتا ہی رہا۔ لوگوں نے اس کا بڑا پیچھا کیا، مگر وہ ہاتھ نہ لگ سکا اس طرح اسے ان ڈاکوؤں سے نجات ملی۔

یہ سیاحت نامہ نثر و نظم کی ملاوٹ سے بڑا دلچسپ بنا دیا گیا ہے۔ نیز اس میں ساعی نے اپنے عمدہ گھوڑے، بدقیافہ سردار، اس کے بوڑھے اور

ازکار رفتہ گھوڑے ، اونٹ ، اور گندے غلام کی جو تصویر کشی کی ہے ، اس سے ساعی کے کمال فن کا پتا چلتا ہے ۔

بدقسمتی سے یہ نسخہ دیمک خوردہ ، کٹا پھٹا اور خطِ شکستہ میں لکھا ہوا ہے ۔ کاتب کوئی زیادہ پڑھا لکھا معلوم نہیں ہوتا ۔ اس کے علاوہ کچھ غیر مانوس اور اجنبی لغات کا استعمال کیا گیا ہے ۔ مثلاً گھوڑے کے لئے بار بار ” کہیلان “ کا لفظ استعمال ہوا ہے ، جو لغت کی کتابوں میں نہیں ملتا ۔ خوش قسمتی سے اس سیاحت کی آخری بیت میں شاعر کا تخلص آ گیا ہے :-

خداوندا زہر فجار و مگار

بفضلِ خوش ساعی رانگہدار

ورنہ پتا بھی نہ چلتا کہ اس سیاحت نامہ کا مؤلف کون ہے ۔

\*\*\*

## حواشی

۱ - مجلہ علوم اسلامیہ ، علی گڑھ ، دسمبر ۱۹۶۲ء ۔

۲ - ہندوستانی فارسی ادب ، انڈوپرشین سوسائٹی ، لال کنواں دہلی ، ۱۹۸۳ء ۔

۳ - Riazul-islam: Indo-Persion Relation, Iran Culture Foundation, Tehran, -

Ripon Printing Press, Lahore 1970.

ڈاکٹر کلیم سہسرامی

راجشاہی یونیورسٹی، بنگلہ دیش

## بنگال کی ایک قدیم فارسی فرہنگ : شرفنامہ

لُغت نگاری کا فن جتنا مشکل ہے اتنا ہی صبر آزما بھی ہے۔ لغت کی تدوین کے لئے زبان و بیان پر مکمل گرفت کے ساتھ وسیع علم اور زبان دانی سے پوری واقفیت ضروری ہے، ورنہ لغت نگار تحقیقی ذمہ داریوں سے عہدہ برآ نہیں ہو سکتا۔ برصغیر میں فارسی کی جو فرہنگیں لکھی گئی ہیں ان میں فخر الدین مبارک غزنوی قواس کے ”فرہنگ نامہ“ کو اولیت حاصل ہے جو علاؤالدین خلجی کے عہد (۶۹۵-۱۲۹۶/۷-۱۳۱۶ء) میں ترتیب دیا گیا اور عام طور پر فرہنگ قواس<sup>(۱)</sup> کے نام سے مشہور ہے دوسری قدیم فرہنگ دستور الافاضل<sup>(۲)</sup> ہے جسے مولانا رفیع نے جو حاجب خیرات کے نام سے جانے پہچانے جاتے ہیں ۵۷۴۳ میں مرتب کیا۔ اسی طرح قاضی بدرالدین محمد کی ادات الفضلا مرتبہ ۵۸۲۲ اور ملا رشید کی زفان<sup>(۳)</sup> گویا مرتبہ ۷۳۷ھ اور مولانا فضل الدین محمد کی بحر الافاضل مرتبہ ۸۳۷ھ ایسی فرہنگیں ہیں جو شرفنامہ سے پہلے لکھی گئیں۔

دلی یا بحیثیت مجموعی شمالی ہند کی مرکزیت سے اردو اور فارسی زبان و ادب کو جو ترقی ہوئی اس کی مثالیں تاریخ کے صفحات پر پھیلی ہوئی ہیں لیکن یہ عجیب اتفاق ہے کہ لغت کی تدوین و تالیف شمالی ہند کے مرکز سے دور بنگال<sup>(۴)</sup> اور دکن میں بھی شرفنامہ اور برہان قاطع کی صورت میں ہوئی۔ چنانچہ شرفنامہ یا فرہنگ ابراہیمی کا شمار اہم فرہنگوں میں ہوتا ہے جو بنگال میں نویں صدی ہجری میں لکھی گئی۔ فارسی لغت کی جو کتابیں ساتویں صدی سے نویں صدی ہجری تک مرتب کی گئیں اور جن کی

بدولت برصغیر میں فارسی زبان و ادب اور فارسی لغت نویسی کی ترویج و ترقی ہوئی، ان میں شرفنامہ کی اہمیت نظر انداز نہیں کی جا سکتی۔ یہ فرهنگ ہنوز غیر مطبوعہ ہے اور اس کے قلمی نسخے مدرسہ عالیہ ڈھاکا (بنگلا دیش) کے علاوہ بیرون ملک مدرسہ سپہ سالار عالی (تہران)، برٹش میوزیم، انڈیا آفس اور بوڈ لین (لندن) کے کتب خانوں کی زینت بنے ہوئے ہیں۔ ۱۹۸۲ء میں حیدر آباد (دکن) سے جناب علی یاور جنگ کی قلمی کتابوں کے ذخیرے میں شرفنامہ کا بھی ایک نسخہ منتقل ہو کر پٹنہ کی خدا بخش اورینٹل پبلک لائبریری میں آ گیا ہے۔

بنگال جب سلطنت دہلی سے آزاد ہو گیا تو یہاں حاجی شمس الدین الیاس نے ایک نئی سلطنت کی بنیاد رکھی جسے تاریخ میں "خاندان الیاس شاہی" (۱۳۹۳-۳۷۲ء) کے نام سے یاد کیا جاتا ہے۔ اسی خاندان کے بادشاہ ابوالمظفر رکن الدین باریک شاہ (۸۷۹-۸۶۳ھ/۱۳۵۹-۱۳۷۳ء) کے زمانے میں شرفنامہ کی تدوین ہوئی۔ یہ بات یقین کے ساتھ نہیں کہی جا سکتی لیکن اس کا امکان ہے کہ اس کتاب کا مصنف سلطان مذکور کے دربار سے وابستہ رہا ہو۔ ثبوت کے طور پر اس قصیدے کے حسب ذیل اشعار درج کئے جاتے ہیں جو سلطان باریک شاہ کی مدح سے متعلق اس کتاب میں شامل ہیں:

بوالمظفر باریک شہ، شاہ عالم باد وہست

درنگین او ہمیشہ، مملکت جم، باد وہست

دایماً ورد زبان (ہم) فتح ہست و ہم ظفر

بوالمظفر باریک شہ، شاہ عالم باد وہست

ایا بدادہ بر سائلی فراوان اسب

بیادگان رابخشیدہ، صد ہزاران اسب

ابوالمظفر والا جہان لطف کہ ہست

کمینہ بخشش عامت، بگاہ احسان اسب

کتاب کے سال تدوین کے متعلق محققین میں اختلاف ہے۔ پروفیسر محمود شیرانی مرحوم<sup>(۵)</sup> کے خیال میں شرفنامہ ۸۶۲-۸۷۹ھ کے درمیان، انڈیا آفس کے فہرست نگار<sup>(۶)</sup> کے مطابق (۸۶۲-۸۷۹ھ) کے درمیان اور برٹش میوزیم کے فہرست نگار چارلس<sup>(۷)</sup> ریو کی تحقیق کے مطابق (۸۷۹-۸۸۴ھ) میں مرتب ہوا، لیکن شیخ محمد اکرام نے "ثقافت پاکستان"<sup>(۸)</sup> میں اس کی ترتیب و تدوین کا سال ۱۳۵۹ء یعنی ۸۶۲ھ بتایا ہے، ڈاکٹر شہریار نقوی<sup>(۹)</sup> کی رائے میں شرفنامہ ۸۷۴ھ میں لکھا گیا لیکن عصر حاضر کے مستند و معتبر محقق پروفیسر نذیر احمد<sup>(۱۰)</sup> کے قول کے مطابق شرفنامہ ۸۶۷ھ کے بعد کی تالیف ہے۔

اسی طرح اس کتاب کے مصنف کے وطن کے بارے میں بھی مختلف رائیں ہیں، پروفیسر محمود شیرانی<sup>(۱۱)</sup> اور شیخ محمد اکرام<sup>(۱۲)</sup> اس کا وطن بنگال بتاتے ہیں اور ڈاکٹر شہریار نقوی<sup>(۱۳)</sup> اسے ساکن 'شہر منیر' (ریاست بہار) کہتے ہیں، برٹش میوزیم کے فہرست نگار کے خیال میں مصنف "شہر بہار" کا باشندہ تھا۔ اور کوئی اسکا وطن "جون پور" بتاتا ہے۔ کتاب کا انتساب چون کہ بہار کے ایک خدا رسیدہ بزرگ کے نام کیا گیا ہے اس لئے بعض لوگوں کا خیال ہے کہ مصنف کا وطن "بہار" ہے۔ البتہ اس کا امکان ہے کہ صوفی مذکور سے عقیدت کی بنا پر مصنف کا قیام کچھ دنوں بہار میں رہا ہو کیوں کہ شرفنامہ کے آخر میں جو مناجات شامل ہے، اس میں مصنف نے اپنی اس تمنا کا اظہار کیا ہے کہ وفات کے بعد اس کی آرام گاہ، اس کے مرشد روحانی کے مزار کے پہلو میں ہو۔ چونکہ مصنف ایک طویل مدت تک بنگال میں رہا اس لئے بعضوں کے خیال میں یہ بنگالی ہے۔

مصنف کا نام ابراہیم اور اس کے والد کا نام 'قوام' ہے اور وہ نسباً فاروقی ہے اس لئے اپنے آپکو ابراہیم قوام فاروقی لکھتا ہے۔ مصنف کے دادا کے بھائی ملا رشید زفان گویا کے مصنف نہ صرف ایک عالم متبحر تھے بلکہ فن



لغت نویسی کے بھی ماہر تھے ، اس طرح یہ نتیجہ نکالا جاسکتا ہے کہ مصنف کا خاندان علم و فن کا گہوارہ تھا اور لغت نویسی کا فن اسے ورثے میں ملا تھا۔

اب یہ سوال پیدا ہوتا ہے کہ آیا کتاب زیر بحث بنگال میں مرتب ہوئی یا بنگال سے باہر؟ اس سلسلے میں مشہور مورخ ڈاکٹر حبیب اللہ (سابق صدر، شعبہ تاریخ اسلام و تمدن، ڈھاکا یونیورسٹی) کی رائے پیش کرنا بے جا نہ ہوگا ، وہ کہتے ہیں کہ:

”ابراہیم قوام فاروقی یہ دعویٰ کرتا ہے کہ شہرجون پور اس کا وطن ہے ، باربک شاہ کے بارے میں فاروقی کے جو توصیفی اشعار اس کتاب میں ہائے جاتے ہیں ، ضروری نہیں کہ ان کا تعلق بنگال کے سلطان سے ہو ، کیوں کہ اسی زمانے میں بہلول لودی نے اپنے چھوٹے لڑکے باربک شاہ کو حسین شرقی کی معزولی کے بعد عارضی طور پر جون پور کا گورنر مقرر کیا تھا ، چنانچہ سکندر لودی نے اپنی تخت نشینی کے چند سال بعد حسین شرقی کو تخت و تاج سے قطعی طور پر دست بردار کر دیا۔“

(جرنل آف ایشیاٹک سوسائٹی ، پاکستان: جلد ۵، ۱۹۶۰ء، ص ۲۱)

ڈاکٹر حبیب اللہ کے اس خیال سے بنگال کے ایک مورخ سوکھو موئے موکھو پادھیانی کو اتفاق نہیں، فاضل مورخ نے اپنی کتاب ’تاریخ بنگال کے دو سو سال‘ (ص ۵۳۷-۵۳۹) میں کافی دستاویزی شہادت کے ساتھ ڈاکٹر صاحب کے خیال کی تردید کی ہے جسے ذیل میں پیش کیا جاتا ہے:

۱- ابراہیم قوام فاروقی نے باربک شاہ کو ”ابوالمظفر باربک شاہ“ لکھا ہے، رکن الدین باربک شاہ کے سگے اور کتھے سے معلوم ہوتا ہے کہ اس کا پورا نام کتھے میں بطور رکن الدین والدین ابوالمظفر باربک شاہ مذکور ہے ، بنگال کے بادشاہ باربک شاہ کی کنیت ابوالمظفر تھی لیکن جونپور کے حکمران

باربک شاہ کی کنیت ابوالمظفر نہ تھی۔

۲۔ اسی سلسلے میں لین ہول کی کتاب ”برٹش میوزیم میں ہندستان کی مسلم ریاستوں کے سکے“ مزید شہادت کے طور پر پیش کی جاسکتی ہے، جون پور کے حکمران کے سکے پر صرف باربک شاہ لکھا ہے، لفظ ”ابوالمظفر“ اس سکے پر مذکور نہیں۔ جون پور کا باربک شاہ سلطان بہلول لودی کا لڑکا تھا جس کا تقرر اس کے باپ نے گورنر کی حیثیت سے کیا تھا۔ اس حقیقت کے پیش نظر یہ کہنا عین مناسب ہوگا کہ جون پور کا باربک شاہ، بادشاہ نہ تھا۔ ابراہیم قوام فاروقی نے اپنے اشعار میں سلطان الدین باربک شاہ کو ”شاہ عالم“ کہہ کر مخاطب کیا ہے، اس کے خیال میں یہ بادشاہ ایسا فراخ دل اور سخی تھا کہ اپنی رعایا کو بخشش کے طور پر ہزاروں گھوڑے عنایت کر سکتا تھا، اس سخاوت کا اطلاق صرف بنگال کے سلطان رکن الدین باربک شاہ پر ہی ہو سکتا ہے، کیوں کہ جون پور کا باربک شاہ ایک گورنر تھا، ”شاہ عالم“ نہ تھا۔

۳۔ جب تک بہلول لودی زندہ تھا، اس کے بیٹا باربک شاہ کو ”شاہ عالم“ نہیں کہا جاسکتا، والد کے انتقال کے بعد باربک شاہ کا بڑا بھائی، سکندر لودی جون پور کا بادشاہ ہوا، اور اس نے باربک شاہ کو اپنی ماتحتی میں گورنر مقرر کیا۔ چون کہ باربک شاہ زمینداروں کی بغاوت کو فرو کرنے میں ناکام رہا اس لئے وہ معزول کر دیا گیا، اور اس کے بعد اسے قید و بند کی زندگی گزارنا پڑی، اس سے پتا چلتا ہے کہ ابراہیم قوام فاروقی اسے شخص کو جو گورنر تھا، اپنے اشعار میں ”شاہ عالم“ کے نام سے مخاطب نہیں کر سکتا۔

۴۔ اگر فرہنگ ابراہیمی کی ترتیب و تدوین جون پور میں ہوئی ہوتی تو اس میں رکن الدین باربک شاہ کے بھائی جلال الدین کا نام نہ آتا، یہی شخص بعد میں سلطان جلال الدین فتح شاہ کے نام سے بنگال کے تخت پر بیٹھا، اس

فرہنگ کے اشعار میں جلال الدین کا تذکرہ اس امر کا قطعی ثبوت ہے کہ کتاب زیر بحث جون پور میں نہیں بلکہ بنگال میں مرتب ہوئی۔

۵۔ سلطان بنگال، باربک شاہ علم و ادب کا سرپرست تھا، لیکن جون پور کے بادشاہ کو نہ تو علم و ادب سے دلچسپی تھی اور نہ وہ کبھی علوم و فنون کی ترقی سے وابستہ تھا، اس طرح یہ امر پایہ ثبوت کو پہنچ جاتا ہے کہ فرہنگ ابراہیمی (شرفنامہ) بنگال کے بادشاہ سلطان رکن الدین باربک شاہ کے عہد میں مرتب ہوئی۔

شرفنامہ کے مختلف نام ہیں، کسی نے اسے شرفنامہ منیری لکھا ہے اور کوئی اسے شرفنامہ ابراہیمی کے نام سے یاد کرتا ہے، اور کوئی فرہنگ ابراہیمی یا فرہنگ نامہ شیخ ابراہیم کہتا ہے یعنی ایک ہی کتاب کے پانچ نام ہیں، پہلے دوناموں کا تعلق مصنف کے مرشد روحانی اور ان کے وطن سے ہے، تیسرے نام کی مناسبت مصنف کے مرشد روحانی اور مصنف دونوں سے ہے، اور چوتھے اور پانچویں نام کی نسبت مصنف سے ہے۔ مصنف کے مرشد روحانی کا نام حضرت مخدوم الملک شیخ شرف الدین احمد ابن شیخ یحییٰ منیری ہے۔ حضرت مخدوم الملک کے پردادا حضرت امام محمد تاج فقیہہ تبلیغ اسلام کے خیال سے ۵۷۶ھ میں بیت المقدس سے صوبہ بہار کے قصبہ منیر شریف تشریف لائے اور وہاں کے راجا کو شکست دے کر منیر فتح کر لیا، اور اپنے دو بڑے لڑکوں کو وہاں اپنا قائم مقام بنایا، اور چھوٹے لڑکے کو اپنے ساتھ لے کر بیت المقدس واپس تشریف لے گئے۔ اسی قصبہ منیر میں حضرت مخدوم الملک کی پیدائش ۶۶۱ھ میں ہوئی اور وفات ۸۷۲ھ میں بہار شریف (موجودہ ضلع نالندہ) میں ہوئی۔ ایک زمانے میں قصبہ منیر صوفیائے کرام کا مرکز تھا، اور آج بھی وہاں حضرت مخدوم الملک کے بزرگوں اور معتقدوں کے مزار شریف اور خانقاہ کے آثار باقی ہیں۔ "تذکرہ شعراء میر" مرتبہ شاہ مراد اللہ منیری کی اشاعت سے اس امر کی بھی نشان دہی ہوتی ہے کہ یہ

قصبہ نہ صرف عرفان و تصوف بلکہ شعر و ادب کا گہوارہ بھی رہ چکا ہے،  
 منیر کا محل وقوع پٹنہ اور آرہ کے درمیان ہے جو عام شاہ راہ سے متصل ہے۔  
 شرفنامہ کا آغاز اس شعر سے ہوتا ہے:

بنام خداوند بستی بہ است  
 سر آغاز ہرنامہ ی را کہ هست  
 آگے چل کر مصنف کتاب کے نام اور اپنے مرشد روحانی کی تعریف و توصیف  
 یوں بیان کرتا ہے۔

سرایا کہ مملو ز دُرّ دری است  
 شرفنامہ احمد منیری است  
 مفیث جہان، سرور منیر است  
 کہ خاکِ درِ روضہ اش عنبر است  
 کسی کو مجاور، درآن روضہ است  
 بعین یقین، عرشِ رادیدہ است  
 کنون روضہ اش، کعبہ ثانی است  
 کہ بارانِ برو فیضِ رحمانی است  
 کفیلِ نجات است، خاکِ درش  
 خوشا آن کسی، کہ بود بر سرش  
 مکاتیبِ او، کانِ ایمان  
 بُود منکراو، ز کافر  
 تصانیفِ او را ہمہ عرشیان  
 بگیریںد از سر ہی  
 برآن کس کہ دارد تولّی  
 نرنجد گہی حقّ تعالیٰ ازو

خود کو "شعر" کہتا ہے۔ بحق جمال بشریہ میں یہ ہندو کی  
 برابریم را از سگانش شمیر (۱۲) کاغذ شاکا  
 یہاں یہ بات قابل توجہ ہے کہ بہار کے خاص و عام کی زبان پر اس قصے  
 کا نام مَنیر کی حیثیت سے چلا آیا ہے، معلوم نہیں مصنف نے شعری  
 ضروریات یا قافیے کی مجبوری کی بنا پر اسے بطور مَنیر نظم کیا ہے، یا  
 ممکن ہے کثرت استعمال اور تلفظ کی آسانی کی وجہ سے مَنیر اپنی اصلی  
 حالت بدل کر مَنیر ہو گیا ہے لیکن مَنیر شریف کے مخدوم زادوں کے سفینوں  
 میں قصبہ منیر کے فتح کا جو قطعہ تاریخ درج ہے اس میں بھی اس لفظ کا  
 تلفظ مَنیر ہی نظم ہوا ہے مثلاً:

یافت چون بر راجہ مَنیر ظفر  
 داد امام از دین جہانی را نوی  
 (کذا)

ہست منقول از بزرگان سلف

سال آن "دین محمد شد قوی" (۱۷۰۰)

۵۷۶ھ

جیسا کہ اوپر بیان ہو چکا ہے شرفنامہ فارسی لغت کی ایک کتاب ہے جس  
 کے آغاز میں منظوم مقدمہ، نعت اور مدح بھی شامل ہے۔ الفاظ کی شرح  
 سے پہلے حروف مفرد اور فارسی حروف تہجی سے بحث کی گئی ہے اور ہر  
 باب کی ابتدا میں اس باب سے متعلق ایک قصیدہ ہے۔ الفاظ کے معنی بیان  
 کرنے کے سلسلے میں حافظ شیرازی سے فردوسی طوسی تک اور بعض جگہ  
 خود مصنف نے اپنے اشعار سے استدلال کیا ہے ہر فصل کے آخر میں بعض  
 ترکی الفاظ بھی ہائے جاتے ہیں اور بعض جگہ فارسی الفاظ کی تشریح کرتے  
 ہوئے مصنف نے ان کے مترادف ہندی (اردو) الفاظ بھی دیے ہیں مثلاً بیگن،  
 چلاک، چکن، چندن، بودہ۔ لیکن اردو الفاظ کے استعمال کی یہ کوئی پہلی

مثال نہیں بلکہ ہندستان کی اولین فارسی لغت یعنی فرہنگ قواس<sup>(۱۸)</sup> اور ادات الفضلا<sup>(۱۹)</sup> میں بھی ہندی (اردو) الفاظ استعمال کیے گئے ہیں۔ بلکہ بحر الفضائل<sup>(۲۰)</sup> میں جو فارسی کی لغت ہے اردو زبان کے مسائل زیر بحث آئے ہیں گویا یہ کہنا بیجا نہ ہوگا کہ اردو زبان کا وجود تیرھویں صدی عیسوی یعنی مغلوں سے پہلے علاؤالدین خلجی کے زمانے سے پایا جاتا ہے۔ اردو زبان کے آغاز کی تاریخ میں یہ ایک اہم انکشاف ہے جسے تاریخی اہمیت حاصل ہے کیوں کہ اردو کا ابتدائی نام ہندی یا ہندوی ہی تھا جو متذکرہ لغات میں استعمال ہوا ہے۔ بہر کیف فرہنگ نظام مرتبہ آقای محمد علی شیرازی کی پانچویں جلد میں ہندوستان میں مرتب ہونے والی جن فارسی لغت کی کتابوں پر عالمانہ اور سیر حاصل بحث کی گئی ہے۔ ان میں شرفنامہ کو ایک خاص اہمیت دی گئی ہے یہی نہیں بلکہ شرفنامہ کے مصنف کو بھی اپنے اس ادبی کارنامے پر فخر ہے، چنانچہ خود کہتا ہے:

جزا بمعنی دارد مراد ابراہیم  
کسی کہ ہست محقق ورا فصیح لغات

شرفنامہ میں جو اشعار درج ہیں ان کی نوعیت اور تفصیل یوں بیان کی جا سکتی ہے مثلاً (الف) نو طویل قصیدے (ب) دو قصیدوں کے بعض حصے (ج) آٹھ غزلیں یا ان کے حصے (د) دو قطعے (ہ) ایک رباعی (و) تقریباً چار سو چالیس مطلعے یا ایبات۔ ان اشعار میں علم نجوم کی اصطلاحات، تشبیہات واستعارات، محاورات و امثال، رعایت لفظی صنایع و بدایع پائے جاتے ہیں، یہاں تک کہ شاذونادر قافیوں اور کم استعمال لفظوں کی وجہ سے اشعار پر تکلف اور آمد کی جگہ آورد معلوم ہوتے ہیں۔ لیکن یہ بات ذہن میں رہے کہ یہ کتاب شاعری کے نقطہ نظر سے اہم نہیں بلکہ اس کی نوعیت ایک لغت کی حیثیت سے مسلم ہے جس میں عام لفظوں کے علاوہ نادر و نایاب لفظوں کو بھی شامل کر لیا گیا ہے، البتہ مصنف کے اشعار کا اور

کوئی مجموعہ نہیں ملتا ، اسی لئے ایک شاعر کی حیثیت سے مصنف کے متعلق کوئی قطعی رائے قائم نہیں کی جاسکتی ، مثال کے طور پر ایک قصیدہ \* اور ایک غزل \* کے چند اشعار پیش کئے جاتے ہیں :

آفتابِ خاوری سر نارد از روزن برون

تا جوازِ امرِ تو نبود ورا ہر صبحدم

تا زند سگہ بنامت بر درت (آن) مہر چرخ

کورہ می سازد ، زغارِ خاوری او صبحدم

گر نہ دستِ قہرتونای گلو شان بفشرد

قی کند در دمی بہر چہ شام و صبحدم (کذا)

کی مقابل می شدی پیش رخت ہر آفتاب

گر ندادی آفتابِ سادہ دل را صبحدم

از خجالت دم فرو بستیش درنای گلو

گر زدی از مہرتابان پیش رویت صبحدم

آسمان را مہر گوید باشدش رویت مراد

کای بسویش "ان یکاد" آن مہر ہمچو صبحدم

عنبرین سازد ، بذکرخامہ تو شام کام

مشک بو دارد بنام سدہ تو صبحدم

#### اشعار غزل

(زیر مادہ "یارا")

اگر مطالعہ حسن خود کنی یارا

وگر نہ فرق کنی از همان الف یارا

کجا روم ، چہ کنم بیچ رہ نمی دانم

مرا کہ نیست بہ بجر تو چارہ و یارا

چراکباب نہ سازی، ز بہر نقل دلم  
 چو با شراب ترا ہست رغبتی یارا

یہاں یہ بات بیان کرنا دلچسپی سے خالی نہ ہوگا کہ ڈاکٹر شہریار نقوی مرحوم نے اپنی کتاب ”فرہنگ نویسی فارسی در ہند و پاکستان“ میں شرفنامہ کی تدوین، اس کے مصنف اور مرشد روحانی کے متعلق بعض ایسی باتیں لکھ دی ہیں جو محض غلط فہمی پر مبنی ہیں۔ حیرت ہوتی ہے کہ یہ تسامح ڈاکٹر صاحب سے کیسے ہوا؟ بہر کیف ان کا خلاصہ ذیل میں پیش کیا جاتا ہے :

(۱) - مصنف کے مرشد روحانی حضرت مخدوم الملک شرف الدین احمد کو کہیں ”شیخ“ (۲۱) اور کہیں ”سید“ (۲۲) لکھا ہے۔

(۲) - (الف) شیخ شرف الدین احمد ابن یحییٰ منیری کا سفر قصبہ منیر سے دہلی تک

(ب) حضرت شیخ نجیب الدین فردوسی کے دست مبارک پر دہلی میں حضرت شیخ شرف الدین احمد کا بیعت ہونا

(ج) حضرت شیخ شرف الدین احمد کا وصال بہار شریف میں (۵۷۸۲ھ) ، یہ تینوں باتیں ابراہیم قوام فاروقی سے منسوب کر دی ہیں۔

(۳) حضرت شیخ شرف الدین احمد کے مجموعہ ملفوظات معدن المعانی کا نام معدن المعنی لکھا ہے۔

نمبر ۲ اور ۳ کے متعلق ڈاکٹر صاحب موصوف نے برٹش میوزیم کے فہرست نگار چارلس ریو کی فہرست مخطوطات فارسی جلد دوم صفحہ ۴۹۲ شمارہ (۷۶۷۸) کا حوالہ دیا ہے، لیکن جب میں نے اس فہرست کا جائزہ لیا تو یہ انکشاف ہوا کہ جہاں جہاں حضرت مخدوم الملک کا تذکرہ آیا ہے وہاں وہاں ڈاکٹر نقوی نے ابراہیم قوام فاروقی کا نام لکھ دیا ہے، اس طرح وہ تمام باتیں جو شیخ مذکور سے منسوب تھیں، فاروقی سے منسوب کر دیں، دونوں کی



عبارتیں نیچے درج کی جاتی ہیں ، نقوی صاحب فرماتے ہیں:

”ریو در فہرست کتاب خانہ موزہ برطانیہ جلد دوم ضمن کتاب شماره (۷۶۷۸) در صفحہ ۴۹۲ می نویسد کہ ابراہیم قوام فاروقی از قریہ منیر بہ دہلی مسافرت کرد ، اما نظام الدین اولیا متوفی ۷۲۵ ہجری قمری را آنجا نیافت و مرید شیخ نجیب الدین فردوسی شد، او اواخر عمرش را در بہار گذرانیدہ و درہمان جا بسال ۷۸۲ ہجری فوت کردہ است ، ریو اضافہ می نماید کہ نامہ های ابراہیم قوام فاروقی و سخنرانیہای وی کہ بنام معدن المعنی تدوین گردیدہ است ، دارای ارزش ادبی و اخلاقی می باشد“۔ (۲۳)

چارلس ریو لکھتا ہے: (۲۴)

Sharafuddin Ahmad B. Yahya Manyari, so called from his native place, Manyar, a village in Bihar, went to Delhi in quest of Nizamuddin Auliya but finding him dead (Nizam died A.H.725) became a Murid of Shaikh Najibuddin Firdausi who gave him investiture of the Chishti Order . He spent the later part of his life in the city of Bihar (Thorton's Bihar), where he died 25 A.H.782, and where his tomb became the resort of the devout. His letters (Stewart's catalogue p.42) are much admired, as well as his discourses collected under the title of Mādan-ul Ma'ani.

اگر ڈاکٹر نقوی کے قول کو صحیح تسلیم کر لیا جائے تو یہ کس طرح ممکن ہے کہ ابراہیم قوام فاروقی کی وفات ۷۸۲ھ میں ہوتی ہے اور ۸۷۷ھ میں وہ شرفنامہ مرتب کرتے ہیں -

اسی طرح انسڈیا آفس کے فہرست نگار ہرمن ایتھے کو ”فرہنگ ابراہیمی“ کے متعلق غلط فہمی ہوئی ہے - اس کی تفصیل یہ ہے کہ محمد ابن شیخ ضیا تھانیسری کی کتاب تحفة السعادت کے مقدمے کا کچھ حصہ فرہنگ ابراہیمی کے ساتھ مل گیا ہے جس کی بنا پر اس نے ابراہیم قوام فاروقی اور محمود ابن شیخ ضیا تھانیسری یعنی دونوں کو فرہنگ ابراہیمی

کا مشترک مصنف قرار دیا ہے۔ حال آنکہ شرفنامہ یا فرهنگ ابراہیمی کا سال تالیف خود اسی کے قول کے مطابق ۱۶۲-۵۸۷۹/۱۴۵۸-۱۴۷۵ء کے درمیان ہے اور تحفة السعادت کا سن تالیف ۵۹۱۶/۱۵۱۰ء ہے۔ اگر فہرست نگار مذکور نے ذرا سی توجہ کی ہوتی تو ایسی فاحش غلطی نہ ہوتی۔ وہ کتاب کے خاتمے پر اس طرح لکھتا ہے :

”فرہنگ نامہ شیخ ابراہیم رحمۃ (؟ رحۃ) اللہ تعالیٰ وقاضی محمود تھانیسری سلمہ اللہ تعالیٰ“

شرفنامہ کا ایک افادی پہلو یہ ہے کہ اس نے اپنے معاصرین میں مسلم بنگال کی مشہور اور قابل ذکر شخصیتوں کا تذکرہ کیا ہے جس سے یہ اندازہ لگایا جا سکتا ہے کہ نویں صدی ہجری یعنی پندرھویں صدی عیسوی میں ”آزاد سلاطین بنگال“ کے عہد میں فارسی نہ صرف سرکاری زبان تھی بلکہ اس زبان کے شاعر و ادیب ایک مستقل اور مسلمہ حیثیت کے مالک تھے، اور انہوں نے اس زبان میں تصنیف بھی کی ہے، یہ الگ بات ہے کہ ان کے شعری و ادبی کارنامے ہم تک نہ پہنچ سکے اور جن کے نام معلوم ہوسکے اب وہ کتابیں ناپید ہیں، اسی لئے صحیح طور پر ان کی ادبی حیثیت کا تعین ممکن نہیں۔ ان میں افتخار الحکماء امیر شہاب الدین حکیم کرمانی کی ”فرہنگ امیر شہاب الدین کرمانی“ کا اس طرح پتا چلتا ہے کہ شرفنامہ میں ابراہیم قوام فاروقی نے اس سے بعض الفاظ کے سلسلے میں سند پیش کی ہے۔ دوسرے شخص جن کا تذکرہ شرفنامہ میں آیا ہے، وہ شیخ واحدی ہیں جن کی ”جبل المتین“ سے کئی جگہ اشعار کے حوالے پیش کیے گئے ہیں۔ شیخ واحدی کا نام ابراہیم قوام فاروقی نے بڑے احترام سے لیا ہے اور ایسا معلوم ہوتا ہے کہ شرفنامہ کی تالیف کے وقت شیخ وفات پاچکے تھے۔ تیسرے شخص امیر زین الدین ہروی ہیں جو اس زمانے میں بنگال کے ملک الشعراء تھے۔ ابراہیم قوام فاروقی سے ان کے بڑے گہرے تعلقات تھے، چنانچہ امیر

زین الدین کی ادبی مجلسوں کا اس نے تذکرہ کیا ہے چوتھے<sup>(۲۷)</sup> شیخ منصور شیرازی ہیں جن کا خاندان بنگال میں آباد ہو گیا تھا، منصور ایک بلند پایہ شاعر تھے جن کے اشعار شرفنامہ میں نقل کئے گئے ہیں اور شرفنامہ کے مؤلف نے خود بھی اس کے جواب میں چار قصیدے لکھے ہیں۔ پانچویں شخص ملک یوسف ابن حمید ہیں جن کا شمار یہاں کے مقامی شعراء میں ہوتا ہے، ان کے اشعار بھی شرفنامہ میں ہائے جاتے ہیں۔ ممکن ہے ملک یوسف ابن حمید ایک مقامی رئیس ملک محمد کے والد ہوں کیونکہ وہ اپنے آپ کو ملک محمد بن یوسف لکھتے ہیں۔ ان پانچ کے علاوہ اور تین شاعروں کا تذکرہ شرفنامہ میں پایا جاتا ہے جن کے نام سید جلال، سید محمد رکنی اور سید حسن ہیں۔ متذکرہ بالا اشخاص میں سے جن کا کلام\* شرفنامہ میں ملتا ہے، اسے ذیل میں پیش کیا جاتا ہے:

### (۱) شیخ واحدی

سر مرد تھی کیسہ مبادا زیبا

کرچہ از دولت او کیسہ کند پر بابا

ابن زنگ زشت راترک کن ای واحدی

کین زنگ بیوفا گشتہ بسی شوہرک

عقد دو خواہر چسان عقل تصور کند

طالب آن خواہری، بگذر از این خواہرک

مالک ذالک مبین، مارک او بینی کہ است

مالک عفریت را، مارک او برسرک

شنگلک و شوخک بود شاہد گرد لریبا

قحبیک عشوہ پر، خوبک سیمین برک

### (۲) منصور شیرازی

چورست باسمن صبح از این زمرد شاخ

بخود سنبل شب را ، غزال زرین شاخ  
 در آمد از درمن ، دلربای سنبل مو  
 شگفته برهن عارضش جوگل برشاخ  
 فتاد در سرش از بادہ شبینہ خار  
 بعزم عیش ، صبوحی نہادہ برکف شاخ  
 زدہ بہ سنبل برتاب شانہ ، وزغم را  
 چوشانہ سینہ صاحبدلان شدہ صد شاخ

\*\*\*

چو چشم ابرشد آبی و روی گلناری  
 در آبگون قدح افگن شراب گلناری  
 بدور گل می گلگون بیاور ای ساقی  
 کہ حیف باشد گر می بدورگلناری  
 بسوخت لالہ صفت صد ہزار دل آن دم  
 کہ کرد ساقی ما چہرہ را چوگلناری  
 (۳) ملک یوسف بن حمید  
 دیر شددیرکہ از خاک در تو دوری است  
 دوری از خاک درت ، باعث رنجوری است  
 بارعیسی نفس ورنج تنم را لازم  
 جامی برکف و ما را الم مخموری است

کئی سال قبل شرفنامہ بر ایران کی فارسی اکادمی میں حکیمہ دبیران  
 نامی ایک خاتون نے ڈاکٹریٹ کے لئے لسانیات کے مشہور پروفیسر ڈاکٹر  
 صادق کیا کی رہنمائی میں تحقیق شروع کی تھی۔ وہاں اسلامی انقلاب کے  
 بعد دوسرے اساتذہ کی نگرانی میں یہ کام مکمل ہو چکا ہے اور انہیں ڈگری  
 مل چکی ہے۔ اس کے علاوہ مسلم یونیورسٹی علی گڑھ میں ڈاکٹر سید طارق

بیت المقدس میں "قدس خلیل" نام کا کوئی محلہ نہیں، البتہ ہیرون کو "خلیل الرحمن" یا مختصر طور پر "الخلیل" بھی کہتے ہیں جو بیت المقدس سے تقریباً سترہ کیلو میٹر دور ایک مستقل شہر ہے۔

(ملاحظہ ہو: Al-Haram al-Ibrahimi al-Khalil Brief guide)

۱۷۔ بہار میں اردو نثر کا ارتقا از ڈاکٹر مظفر اقبال کتابخانہ تربولیا، پٹنہ، ۱۹۸۰ء، ص ۷۔ اس مصرعے میں "محمد" کی جگہ "محمدی" لکھا ہے جو کتابت کی غلطی معلوم ہوتی ہے۔

۱۸۔ پنجاب میں اردو ص ۲۸۳۔

۱۹۔ ایضاً، ص ۶۲۔

۲۰۔ مجلہ "غالب نامہ" دہلی جولائی ۱۹۸۰ء، ص نقد برہان قاطع ص ۵۔

۲۱۔ فرہنگ نویسی فارسی در ہندو پاکستان ص ۶۲ سطر ۳۔

۲۲۔ ایضاً ص ۶۲ سطر ۱۰۔

۲۳۔ ایضاً ص ۶۳۔

۲۴۔ فہرست مخطوطات فارسی، شماره (۷۷۸) ص ۳۹۲۔

۲۵۔ اخبار الاخبار از عبدالحق محدث دہلوی، مطبوعہ دہلی ۱۹۱۳ء، ص ۱۲۳ میں بھی لکھا ہے لیکن لطایف اشرفی مطبوعہ نصرت المطابع دہلی ص ۳۷۷ (بحوالہ تاریخ سلسلہ فردوسیہ محولہ بالا ص ۱۲۳) میں لکھا ہے کہ حضرت مخدوم بہاری کی ملاقات حضرت نظام الدین اولیا سے دہلی میں ہوئی تھی۔ ڈاکٹر نقوی نے dead کا ترجمہ "آنجانافت" کیا ہے جو درست نہیں۔

۲۶۔ فہرست مخطوطات فارسی انڈیا آفس، شماره ۳۰۵۲۔

۲۷۔ پنجاب میں اردو ص ۲۹۳ پروفیسر محمود شیرانی نے محمد شیرازی لکھا ہے۔

۲۸۔ مجلہ "غالب نامہ" دہلی، محولہ بالا، ص ۶، نقد قاطع برہان مقالہ پروفیسر نذیر احمد صاحب۔

\*\*\*

مولانا غلام علی آزاد بلوچ (۱۸۵۰-۱۹۰۷) کے نانا عبدالخلیل بلوچ (۱۷۵۰-۱۸۰۷) کے بارے میں مولانا غلام علی آزاد بلوچ نے اپنی کتاب "تاریخ بلوچان" میں لکھا ہے کہ:

اردو میں شاعری کرتے اور نظم اور نثر دونوں میں "تاریخ بلوچان" کے مولانا غلام علی آزاد بلوچ (۱۸۵۰-۱۹۰۷) کے نانا عبدالخلیل بلوچ (۱۷۵۰-۱۸۰۷) کے بارے میں مولانا غلام علی آزاد بلوچ نے لکھا ہے کہ:

سیوستان میں ۱۱۲۲ھ میں قتل کر دیا۔ میر عبدالجلیل بلوچ (۱۷۵۰-۱۸۰۷) کے نانا عبدالخلیل بلوچ (۱۷۵۰-۱۸۰۷) کے بارے میں مولانا غلام علی آزاد بلوچ نے لکھا ہے کہ:

"آہ استار خان" (۱۱۲۲ھ) مادہ ۱۷۷۱ میں لکھا ہے کہ میر عبدالجلیل بلوچ (۱۷۵۰-۱۸۰۷) کے نانا عبدالخلیل بلوچ (۱۷۵۰-۱۸۰۷) کے بارے میں مولانا غلام علی آزاد بلوچ نے لکھا ہے کہ:

۱۱۲۷ھ میں بہر نثرانی اس کی تاریخ اس طرح لکھی ہے:

۸۷ھ ۱۱۲۷ھ میں قتل کر دیا۔ میر عبدالجلیل بلوچ (۱۷۵۰-۱۸۰۷) کے نانا عبدالخلیل بلوچ (۱۷۵۰-۱۸۰۷) کے بارے میں مولانا غلام علی آزاد بلوچ نے لکھا ہے کہ:

۱۱۲۷ھ میں قتل کر دیا۔ میر عبدالجلیل بلوچ (۱۷۵۰-۱۸۰۷) کے نانا عبدالخلیل بلوچ (۱۷۵۰-۱۸۰۷) کے بارے میں مولانا غلام علی آزاد بلوچ نے لکھا ہے کہ:

۱۱۲۷ھ میں قتل کر دیا۔ میر عبدالجلیل بلوچ (۱۷۵۰-۱۸۰۷) کے نانا عبدالخلیل بلوچ (۱۷۵۰-۱۸۰۷) کے بارے میں مولانا غلام علی آزاد بلوچ نے لکھا ہے کہ:

حسن (استاد شعبہ فارسی) نے برصغیر کے مشہور محقق پروفیسر نذیر احمد صاحب کی نگرانی میں شرفنامہ کا انتقادی متن تیار کر لیا ہے، جس پر انہیں ڈاکٹریٹ کی ڈگری عطا کی گئی ہے۔ اس کتاب کی اشاعت سے فارسی فرہنگ شناسی میں ایک خوشگوار اور قابل قدر اضافہ ہو گا۔

\*\*\*

## حواشی

- ۱۔ برہک روسی فارسی درہند پاکستان، مطبوعہ چاہخانہ دانشگاه تهران، ۱۳۳۱ ص ۵۵۔ ڈاکٹر شہریار نقوی نے اسے "فرہنگ قواسی" لکھا ہے جو درست نہیں۔ برصغیر کے مشہور محقق پروفیسر نذیر احمد صاحب نے اسے مرتب کر کے ۱۹۷۲ء میں بنگاہ ترجمہ و نشر کتاب (تہران) سے شایع کر دیا ہے۔
- ۲۔ پنجاب میں اردو (تیسرا ایڈیشن ۱۹۶۳ء لاہور) ۲۸۵، پروفیسر محمود شیرانی نے اس کا سنہ تالیف ۱۹۷۱ء لکھا ہے جو غالباً کتابت کی غلطی ہے۔ پروفیسر نذیر احمد صاحب نے اسے مرتب کر کے ۱۹۷۵ء میں بنگاہ فرہنگ ایران، تہران سے شایع کر دیا ہے۔
- ۳۔ زبان گویا کا نائف اول نسخہ اور بانکی پور نسخے کا خلاصہ س۔ الف۔ ہایفسکی نے ۱۹۷۴ء ماسکو سے شایع کر دیا ہے۔ پروفیسر نذیر احمد صاحب نے اس کا تنقیدی متن تیار کر لیا ہے۔
- ۳۔ آقا احمد علی اصفہانی نے "مؤید بریان" کلکتہ (بنگال) ہی میں مرتب کی۔
- ۵۔ پنجاب میں اردو (مذکورہ ایڈیشن) ص ۲۹۔
- ۶۔ فہرست مخطوطات فارسی، انڈیا آفس لائبریری (لندن) شماره (۳۰۵۲)۔
- ۷۔ فہرست مخطوطات فارسی برٹش میوزیم لندن، جلد دوم شماره (۶۷۸) ص ۳۹۲۔
- ۸۔ "ثقافت پاکستان"، مطبوعہ ادارہ مطبوعات پاکستان، کراچی، ص ۲۰۲۔
- ۹۔ "فرہنگ نویسی" فارسی درہند و پاکستان، ص ۶۲۔
- ۱۰۔ مجلہ "غالب نامہ" دہلی، جولائی ۱۹۸۱ء، نقد برہان قاطع ص ۶۔
- ۱۱۔ پنجاب میں اردو، ص ۲۹۳۔
- ۱۲۔ ثقافت پاکستان، ص ۲۰۲۔
- ۱۳۔ فرہنگ نویسی فارسی درہند و پاکستان ص ۶۲۔
- ۱۴۔ فہرست مخطوطات فارسی، ص ۳۸۲، شماره ص (۷۶۷۸)۔
- ۱۵۔ پنجاب میں اردو ص ۲۸۔
- ۱۶۔ تاریخ سلسلہ فردوسیہ مرتبہ معین الدین دردانی، مطبوعہ تاج پریس گیا، ۱۹۶۲ء ص ۱۳۹۔ دردانی صاحب نے حضرت تافقی کا وطن بیت المقدس کا محلہ "قدس خلیل" بتایا ہے، موصوف کو مغالطہ ہوا ہے،

ڈاکٹر سید محمد تقی علی عابدی، لکھنؤ

## آزاد بلگرامی کی فارسی تاریخ گوئی

تاریخ گوئی فن شاعری کی ایک لطیف صنعت ہے جو نثر میں بھی نظر آتی ہے۔ اس میں بہت کم لوگ ہی مہارت کاملہ حاصل کر پاتے ہیں۔ دراصل تاریخ گوئی کا میدان انتہائی وسیع ہے۔ بچوں کی ولادت، کتابوں کی تصنیف اور اشاعت، کسی اہم واقعہ کے وقوع، وفات، آمد یا وداع، جنگ میں کامیابی، تخت نشینی، سب ایسے مواقع ہیں جن کی مناسبت سے تاریخ کہی جا سکتی ہے۔

عصر حاضر میں صنائع کا استعمال کم ہوتا جا رہا ہے لہذا تاریخ گو شعراء کا بھی فقدان ہے۔ لیکن گذشتہ دور میں آج کی بہ نسبت کہیں زیادہ شعراء ملتے ہیں۔ شعراء کی اسی فہرست میں غلام علی آزاد بلگرامی کا نام بھی آتا ہے جو اپنے دوسرے کمالات علم و فن کے علاوہ ایک کامیاب تاریخ گو شاعر بھی تھے۔

مولانا غلام علی آزاد بلگرامی کے استاد فارسی اور عربی شاعری میں ان کے نانا عبدالجلیل بلگرامی تھے۔ میر عبدالجلیل عربی، فارسی، ترکی اور اردو میں شاعری کرتے اور نظم اور نثر دونوں میں تاریخ کہتے تھے۔ مثلاً سید حسین خالص اصفہانی مخاطب بہ امتیاز خان کو خدا یار خان نے سیوستان میں ۱۱۲۲ھ میں قتل کروایا۔ میر عبدالجلیل بلگرامی نے نثر میں "آہ امتیاز خان" (۱۱۲۲ھ) مادہ تاریخ نکالا ۱۔ سید عبداللہ خان نے ۱۱۲۴ھ میں نہر بنوائی اس کی تاریخ اس طرح نکالی:

بحر جود و فیض قطب الملک عبداللہ خان  
 نہر خیرے کرد جاری آن وزیر محتشم  
 بہر آن عبدالجلیل واسطی تاریخ گفت  
 ”نہر قطب الملک مدبحر احسان و کرم“<sup>۲</sup>

ظاہر ہے کہ میر عبدالجلیل بلگرامی سے مشورہ سخن اور اصلاح شاعری  
 لینے کی وجہ سے آزاد پر بھی وہی اثرات مرتب ہوئے ہوں گے۔ چنانچہ انہوں  
 نے بھی نثر و نظم میں تاریخیں کہیں۔ آزاد نے مکہ معظمہ کے سفر کی تاریخ  
 ”سفر خیر“ (۱۱۵۰ھ)، مکہ معظمہ میں مزارات مقدسہ کی زیارت کی  
 تاریخ ”عمل اعظم“ (۱۱۵۱ھ) اور وہاں سے بہ خوبی ہندوستان واپس آنے  
 کی تاریخ ”سفر بخیر“ (۱۱۵۲ھ)، سے نکالی ہے ۳۔ یہاں نظم میں باعتبار  
 ترتیب سنین آزاد کی تاریخ گوئی کے چند نمونے مختصر تعارف کے ساتھ  
 پیش خدمت کیے جا رہے ہیں۔

صائب تبریزی : صائب کی تاریخ وفات (۱۰۸۰ھ) آزاد نے اس طرح نکالی :  
 عندلیب نغمہ پرداز فصاحت صائبا  
 رفت ازین عالم بسوی روضہ دارالسلام  
 خامہ آزاد انشا کرد سال رحلتش

”بلبل گلزار جنت صائب عالی کلام“<sup>۴</sup>  
 ضیاء بلگرامی : حافظ سید ضیاء اللہ بلگرامی کی تاریخ وفات (۲۵ شعبان  
 ۱۱۰۳ھ) سے متعلق آزاد نے یہ قطعہ کہا :

زہے سید ضیاء اللہ تحریر

منور ساخت از خود محفل قدس

خرد تاریخ او درخواست از غیب

ندا آمد ”ضیاء منزل قدس“<sup>۵</sup>



واحد ترمذی : میر عبدالواحد ، واحد ترمذی بلگرام کے رہنے والے اور حسن بلگرامی کے بڑے بھائی تھے ۔ یہ نظم اور نثر دونوں میں مہارت رکھتے تھے ۔ واحد میر عظمت اللہ بیخبر کے ساتھیوں میں سے تھے <sup>۶</sup>۔ واحد کو ۲ محرم ۱۱۳۳ھ میں لاہور میں ایک ہنگامہ میں قتل کیا گیا ۔ اس وقت ان کے والد سید محمد اشرف دارالسلطنت لاہور کے راہون موضع کے حاکم تھے ۔ میر عبدالواحد ترمذی لاہور میں ہی دفن ہوئے <sup>۸</sup>۔ واحد کی تاریخ وفات آزاد نے ایک کے تخریج سے اس طرح نکالی :

میر عبدالواحد شیرین سخن

از زبانش آب حیوان می چکید

سید والا گہر صاحب ہنر

تائریا نظم و نثر او رسید

والداو حاکم راہون شدہ

در رکابش رخت آنجانب کشید

بازمینداران کافر رزم کرد

از شہادت جرعة صافی چشید

در سخن واحد تخلص می نمود

لفظ ذوقی ہم تخلص برگزید

چون کہ واحد رفت سال رحلتش

کلک خونین درقم 'ذوقی شہید' <sup>۹</sup>

۱۱۳۴ = ۱۱۳۵ - ۱

اگر یہ تاریخ اسی سال (۱۱۳۳ھ) کہی کئی ہے تو اس سے یہ اندازہ ہوسکتا ہے کہ آزاد نے کم عمری ہی میں تاریخ گوئی جیسے مشکل فن کو اختیار کر لیا تھا ۔

بیخبر : میر عظمت اللہ بیخبر ، سید لطف اللہ احمدی بلگرامی کے بیٹے تھے ۔

جو علم تصوف میں کمال رکھتے تھے۔ جن کے زیادہ تر اشعار میں تصوف کی چاشنی ملتی ہے۔ میرزا عبدالقادر بیدل، بیخبر کی صحبت سے بہت محظوظ ہوتے تھے<sup>۱۰</sup> بیخبر کے "سفینہ بیخبر" نام کے تذکرہ میں بیدل کا تفصیلی ذکر ملتا ہے۔ بیخبر نے ۱۱۳۳ھ میں بلگرام سے شاہجہان آباد کا سفر کیا<sup>۱۱</sup>۔ ان کی وفات شاہجہان آباد (دہلی) میں ہی ۲۳ ذی قعدہ ۱۱۳۲ھ میں ہوئی اور نظام الدین اولیا دہلوی کے قریب دفن ہوئے<sup>۱۲</sup>۔ ان کی وفات پر آزاد نے ایک قصیدہ کہا۔ جس کے ہر مصرع سے تاریخ (۱۱۳۲ھ) نکلتی ہے۔ یہ تاریخ انتہائی اہمیت کی حامل ہے۔ ملاحظہ ہو:

می زند جوش تلاطم ہا زعمان الم  
اشک می ریزد بروی لوح مژگانِ قلم  
صفحہ احوال ماتم سینہ مجروح گل  
سنبل زلف بیان جعد پریشان صنم  
طائر آسودگی در سیر پرواز فنا  
آہوی ہامون طاقت برق مہمیز عدم  
چہرہ پرداز ازل گویا بہ ہامون برکشید  
یک قلم چون حلق بسمیل چشم آہوی حرم  
شعلہ اندوہ ہمی بالد بہ صحن روزگار  
صبح محشر می زند از مطلع آفاق دم  
از حساب نوحہ گیتی چہ می ہرسی دگر  
بانگ آہی می گشاید پردہ گوش اصم  
بیدلان در کہنہ عالم حلقہ شیون زنند  
بریگی دارد ز سیلاب تحزن دیدہ نم  
لیکن از ادراک کامل سید شیرین بیان  
طرفہ بزمی قدسیان چیدند باہم در ارم

شمع بزم اہل بیت و کوکب اوج صفا  
 مطلع صبح ہدی ہم شاعری نازک قلم  
 عیسیٰ معجز بیان واقصیح شیرین زبان  
 زبدہ مشکل گشایان فصیحان عجم  
 کلک آن دریای جوہر ابر نیسان بہار  
 موجہ سیل نزاکت زلف دل جوی رقم  
 زادہ کلکش بود حرف طلسم رازحق  
 نسخہ دیوان او دارد پیام جام جم<sup>۱۳</sup>  
 سفینہ ہندی کے مصنف بھگوان داس ہندی نے بیخبر کی وفات پر کہے  
 گئے آزاد کے قصیدہ کا مندرجہ ذیل مطلع درج کرتے ہوئے لکھا کہ اس کے  
 ہر مصرع سے تاریخ نکلتی ہے :  
 ای بدور نرگس چشم تو خوش ایام ما  
 نرگس شہلاست از یاد تو صبح شام ما<sup>۱۴</sup>

لیکن لگتا ہے کہ یا تو ہندی سے مسامحہ ہو گیا یا کتابت میں کوئی بھیر پڑا۔  
 ان مصرعوں سے تو (۱۱۴۲) برآمد نہیں ہوتا۔

عشقی\* : سید برکت اللہ عشقی کا لقب صاحب البرکات تھا۔ انہوں نے ابتداء  
 میں سید مربی بن سید عبدالنبی بلگرامی سے اور سن تمیز پر پہنچنے پر میر  
 سید لطف اللہ بلگرامی سے شاعری میں اصلاح لی۔ یہ فارسی اور ہندی دونوں  
 میں شاعری کرتے تھے۔ عشقی نے ایک مختصر مثنوی "ریاض عشق" بھی  
 یادگار چھوڑی<sup>۱۶</sup>۔ ان کے مرید شاہ میم متخلص بہ میم تھے<sup>۱۷</sup>۔ ان کا  
 ۱۱۳۲ھ میں اکبر آباد میں انتقال ہوا اور آزاد نے تاریخ وفات اس طرح  
 نکالی :

بیدار دلی رفت سوی محفل قدس  
 بربست ز صحرای جہان محفل قدس

\* عشقی کا رسالہ "عوارف ہندی" دانش کی زیر نظر اشاعت میں شامل ہے۔

تاریخ وصال اوخرد کرد رقم من عرف کی  
 "صاحب برکات واصل منزل قدس" بہت محظوظ

شہرت : شیخ حسین شہرت کی ولادت شیراز میں ہوئی - وہیں نشوونما پائی  
 اور تحصیل علم بھی کی - انہوں نے علم طب کی طرف خاص توجہ کی اور  
 اسی وجہ سے ایران سے ہندوستان آئے - جہاں محمد اعظم شاہ بن عالمگیر  
 بادشاہ کے طبیب شاہی مقرر ہوئے - شاہ عالم کے زمانے میں کافی عزت و  
 شہرت ملی اور محمد فرخ سیر کے عہد میں حکیم الملک کا خطاب ملا -  
 انہوں نے بیت اللہ کی زیارت بھی کی اور چار ہزاری کا منصب بھی پایا<sup>۱۹</sup> -  
 شہرت کی میر محمد زمان راسخ ، میرزا عبدالقادر بیدل ، حاجی اسلم سالم<sup>۲۱</sup>  
 کے ساتھ محفل جما کرتی تھی - شہرت کے پاس خواجہ محمد عاقل اپنے اشعار  
 اصلاح کے لئے بھیجا کرتے تھے<sup>۲۲</sup> - شہرت کا ذی الحجہ ۱۱۳۹ھ میں انتقال  
 ہوا - ان کی تاریخ وفات آزاد نے اس طرح نکالی :

بی نظیر زمانہ شیخ حسین

گوی معنی زنگتہ سنجان بُرد

ہاتفی از برای رحلت او

سال تاریخ گفت "شہرت مُرد"<sup>۲۳</sup>

میر طفیل محمد بلگرامی : میر طفیل محمد بلگرامی<sup>۲۵</sup> اپنے زمانے کے  
 مشہور عالم و مدرس تھے - ان کے والد سید شکر اللہ حسینی اترولوی تھے -  
 میر طفیل محمد سے آزاد نے درسی تعلیم حاصل کی - ان کے لئے آزاد نے کہا :

شاگرد خاص میر طفیل محمدم

او در علوم عقلی و نقلی ست رہبرم<sup>۲۶</sup>

میر طفیل محمد کی ۱۱۵۱ھ میں وفات ہوئی اور تاریخ وفات آزاد نے اس  
 طرح نکالی :

افسوس کہ آفتاب معنی ماہیت - روحان  
از حلقہ آسمان برون رفت  
تاریخ وصال اور خرد گفت  
"علامہ از جهان برون رفت" ۲۷

روحی : میر سید جعفر روحی قصبہ زیدپور کے رہنے والے تھے - یہ تصوف  
میں کمال رکھتے تھے - اس لئے ان کی زیادہ تر رباعیاں صوفیانہ انداز میں  
ملتی ہیں ۲۸ - روحی کا ۱۱۵۳ھ میں انتقال ہوا اور آزاد نے "جعفر روحی"  
کی تکرار سے تاریخ وفات اس طرح نکالی :

سید نکتہ سبغ حق آگاہ  
کرد آہنگ بزم سبوحی  
سال تاریخ اوشود پیدا  
وقت تکرار "جعفر روحی" ۲۹  
 $544 \times 2 = 1153$

امید : محمد رضا امید کی ولادت ہمدان میں اور نشوونما اصفہان میں  
ہوئی - امید، بہادر شاہ ظفر کے عہد میں ہندوستان آئے اور نواب ذوالفقار  
خان کے ذریعہ ہزاری کے عہدے پر فائز ہوئے ۳۰ - نیز قزلباش خان کا خطاب  
پایا - بعد میں نواب آصف جاہ کے ساتھ دکن گئے - یہ موسیقی میں مہارت  
رکھتے تھے - امید کا دیوان سات ہزار ابیات پر مشتمل ہے - ان کی ۱۱۵۹ھ  
میں وفات ہوئی اور آزاد نے تاریخ وفات اس طرح نکالی :

خان سخن گستر سحر آفرین  
رخت سفر بست ازین خاکدان  
سال وفاتش دل نالان من  
یافتہ "جان دادہ قزلباش خان" ۳۲  
یوسف : میر محمد یوسف بلگرامی ، غلام علی آزاد بلگرامی کے ہم عمر ماموں

زاد تھے۔ جنہوں نے آزاد کے ساتھ درسی کتب کی تعلیم میر طفیل محمد بلگرامی سے حاصل کی۔ آزاد نے یوسف کی کتاب "الفرع النبات من الاصل الثابت" کا سنہ تالیف ۱۱۶۲ھ اس طرح نظم کیا:

میر یوسف عزیز مصر کمال  
 ازخم معرفت کشید رحیق  
 کرد در وحدت شہود رقم  
 نسخہ تازہ ی بہ فکر عمیق  
 از احادیث واز کلام اللہ  
 کرد اثبات حق زبی توفیق  
 هست این نقش دلنشین الحق  
 یادگاری زخامہ تدقیق  
 سال تالیف این کتاب خرد  
 گفت "شمع مجالس تحقیق" ۳۳

غلام: میر غلام نبی غلام کی ۱۱۱۱ھ میں بہ مقام بلگرام ولادت ہوئی۔ انہوں نے اپنے ماموں زاد میر طفیل محمد سے تعلیم حاصل کی۔ غلام فن موسیقی میں مہارت اور تیر اندازی کا شوق رکھتے تھے<sup>۳۴</sup>۔ غلام کا ۱۱۶۳ھ میں انتقال ہوا اور آزاد نے تاریخ وفات اس طرح نکالی:

وحید زمان سید خوش سخن  
 بہ فردوس می زد ز جام نبی  
 قلم گریہ سرکردہ تاریخ اور  
 رقم کرد "ہی ہی غلام نبی" ۳۵

افضلی: شیخ محمد ناصر افضلی نے اپنے والد شیخ محمد یحییٰ معروف بہ خوب اللہ آبادی<sup>۳۶</sup> اور اپنے بڑے بھائی شیخ محمد طاہر سے اکتساب فیض کیا۔ افضلی کا ۲۱ جہادی الاولیٰ ۱۱۶۳ھ میں انتقال ہوا اور اپنے دادا شیخ

محمد افضل کے پابنتی دفن ہوئے۔ ان کی تاریخ وفات آزاد نے اس طرح نکالی :

افضلی شیخ کامل و غالب  
آرمیدد درریاض ارم  
سال تاریخ گفت غمزده ی  
"آہ رفتند ہر دو زین عالم" ۳۷

غالب : مذکورہ مادہ تاریخ "آہ رفتند ہر دو زین عالم" (۱۱۶۳ھ) سے شیخ اسداللہ غالب کی تاریخ وفات بھی نکلتی ہے جس کا واضح اشارہ مذکورہ قطعہ تاریخ میں "افضلی شیخ کامل و غالب" میں ملتا ہے۔ غالب، شیخ محمد ناصر افضلی کے خالہ زاد تھے جو جونپور کے رہنے والے تھے۔ غالب آخر عمر میں شاہجہان آباد (دہلی) گئے۔ وہیں ۹ ذی قعدہ ۱۱۶۳ھ میں انتقال ہوا اور وہیں دفن ہوئے۔ ۳۸

سید عظیم الدین : سید عظیم الدین بلگرامی، سید نجابت بلگرامی کے بیٹے تھے۔ ان کا ۱۱۶۳ھ میں انتقال ہوا اور آزاد نے تاریخ وفات اس طرح نکالی :

میر عظیم الدین والا گہر

زادہ طبعش ہمہ درتیم

شیر دل عرصہ مردانگی

درصف بیجا قدمش مستقیم

برسر میدان زسر جان گذشت

درچمن خلد برین شد مقیم

فوز عظیم است ازین خاکدان

رخت کشیدن بریاض نعیم

خامہ ازین راہ گزارش نمود

سال وفاتش "ہمہ فوز عظیم" ۳۹

بہادر : نظام الدولہ نواب ناصر بیگ بہادر ، آزاد کے شاگرد تھے۔ آزاد نے سفر حج سے واپسی پر سات سال تک اورنگ آباد میں قیام کیا۔ جب اورنگ آباد میں نواب ناصر جنگ بہادر اپنے والد کی طرف سے نیابتاً صوبہ داری پر مأمور ہو کر آئے تو انہوں نے میر غلام علی آزاد بلگرامی کو اپنے دربار میں بلایا اور شعرو شاعری میں شغف ہونے کی وجہ سے آزاد سے ہی شعری کاوشوں میں اصلاح لیتے رہے۔ انہیں ۱۷ محرم ۱۱۶۳ھ میں قتل کر دیا گیا

اور آزاد نے فارسی اور عربی دونوں میں تاریخ وفات نکالی :

نواب عدل گستر عالی جناب رفت  
فرصت نداد تیغ حوادث شباب رفت  
در ہفدہم زماہ محرم شہید شد  
تاریخ گفت نوحہ گری "آفتاب رفت" ۳۰

محب : سید غلام نبی محب بلگرامی ، سید غلام مصطفیٰ کے چھوٹے بھائی تھے۔ انہوں نے نواب صفدر جنگ کے یہاں ملازمت بھی کی۔ محب ۲۷ صفر ۱۱۶۵ھ میں ایک جنگ میں گولی سے مرے۔ ان کی تاریخ وفات آزاد نے اس طرح نکالی :

درفن سخن بلند تقریر محب  
در معرکہ آبروی شمشیر محب  
تاریخ وفات او زدل پرسیدم  
فرمود "بہشت محفل میر محب" ۳۱

مآثر الکرام : میر غلام آزاد بلگرامی نے اپنی کتاب "مآثر الکرام" موسوم بہ "سرو آزاد" کی تصنیف ۱۱۶۶ھ میں شروع کرنے کی تاریخ اس طرح نکالی :

خوشامشاطہ کلک بنر مند  
بہ رخسار ورق مالیدہ غازہ



وفات "مظہر شہسوار" از قمریان غیب تاریخ  
"نشاند آزاد سرو سبز تازہ" ۲۲

۱۱۶۶ھ میں اس کتاب کی پہلی فصل کے اختتام پر کہا:

چراغ آفتاب ز نوک کلک من نقشی تراوید

لیتضا شہد کزو تصویر حیرانی است بہزاد

نفاہ رخ ریشہ اگر تاریخ این تالیف پرسند

واقف نورالدین بگو "تحریر عالی کرد آزاد"

۱۱۶۶ھ میں کتاب مکمل کرنے پر کہا:

جدا سر نونہال موزونی

کردہ دام سبز در ریاض سخن

سال رخ اتمام آن خرد پرسید

چہ چہ لندہ گفت آزاد "ختم او احسن" ۲۳

فقیر: میرا نوازش علی فقیر بلگرام سے تعلق رکھتے تھے۔ فقیر کے والد میر

عظمت اللہ بیخبر تھے۔ فقیر کا ۱۱۶۷ھ میں انتقال ہوا اور تاریخ وفات آزاد

نے اس طرح نکالی: "بہ باہر ز بہکہ نالہ زہ انجمن فشاں لیتضا

روشن دلی، سحر نفسی، پاک گوہری

واحسرتا کہ دامن ازین انجمن فشاند

دل واطبید و نالہ تاریخ اوکشید

"پیر یگانہ میر نوازش علی نہاند" ۲۵

آرزو: معروف نقاد سراج الدین علی خان آرزو کی ۱۱۶۹ھ میں وفات ہوئی۔

تاریخ وفات آزاد نے اس طرح نکالی:

سراج الدین علی خان نادرالعصر

زمرگ اوسخن را آبرو رفت

اگر جوید کسی سال وفاتش

بگو "آن جان معنی آرزو رفت" ۴۷

سالک : غلام حسین سالک کا سلسلہ نسب سید عبدالقادر جیلانی سے ملتا ہے۔ سالک کے اجداد میں سے سید اسحق خان بغداد سے ہندوستان آئے، گجرات کی سیاحت کی۔ وہاں سے اورنگ آباد گئے اور وہیں سکونت اختیار کر لی۔ سالک کا ۱۱۷۷ھ میں انتقال ہوا اور اورنگ آباد میں ہی دفن ہوئے۔ ان کی تاریخ وفات آزاد نے اس طرح نکالی :

سید مقتدا غلام حسین

کرد رحلت بجننت الماوا

سال تاریخ اوخرد فرمود

"از جہان رفت زبده الفقرا" ۴۷

مظہر : جان جانان مظہر دہلوی۔ ان کے تخلص مظہر کے متعلق ملتا ہے کہ میرزا غلام علی مظہر نے ان سے کہا کہ میں بوڑھا ہو گیا ہوں اور میں نے شروع سے مظہر تخلص اختیار کیا ہے، تم نوجوان ہو تم نے میرا تخلص کیوں اختیار کیا؟ اس پر میرزا جان جانان مظہر نے جواب دیا کہ مجھے یہ تخلص مثنوی مولوی سے ملا ہے۔ آخر یہ طے ہوا کہ مثنوی مولوی سے فال نکالی جائے اور جو کچھ نکلے وہی مان لیا جائے۔ چنانچہ غلام علی مظہر نے فال کی طرح مثنوی معنوی کھولی، اس میں یہ شعر نکلا :

جان اول مظہر درگاہ شد

جانجان خود مظہر اللہ شد

آخرکار دونوں نے ہی مظہر تخلص باقی رکھا ۴۸۔ جانجانان مظہر کو

کسی نامعلوم شخص نے ۷ محرم ۱۱۹۵ھ کو جہاں آباد میں زخمی کر دیا۔ اسی زخم کی بنا پر یوم عاشورہ کو مظہر کا انتقال ہوا۔ مظہر کی تاریخ

وفات "مظہر کل" ۳۹ سے نکلتی ہے۔ آزاد نے ان کی تاریخ وفات اس طرح نکالی :

میرزا مظہر سخن سنج شہید  
حشر اوبانور چشم فاطمہ  
روز عاشور از جہان مظلوم رفت  
گفتہ شد تاریخ "حسن الخاتمہ" ۵۰

واقف : نورالعین واقف بٹالوی کا ۱۱۹۵ھ میں انتقال ہوا ۵۱۔ آزاد نے ان کی تاریخ وفات اس طرح نکالی :

افسوس کہ واقف سخن  
طومار حیات خویش پیچید  
تاریخ وفات اوخرد گفت  
"واقف مہمان خلد گردید" ۵۲

سودا : میرزا رفیع سودا کا لکھنؤ میں ۳ رجب ۱۱۹۵ھ میں انتقال ہوا اور امام باڑہ آغا باقر میں دفن ہوئے ۵۳ سودا کی تاریخ وفات آزاد نے اس طرح نکالی :

میرزا سودا رفیع عالی فطرت  
آرام گرفت درجوار رحمت  
تاریخ وفات اورقم زد آزاد  
"سودا آسود شادمان درجنت" ۵۴

میر غلام علی آزاد بلگرامی نے جان جانان مظہر، نورالعین واقف اور میرزا رفیع سودا تینوں کے ایک ہی سال میں انتقال کرنے پر الگ الگ تاریخ نکالنے کے علاوہ ایک قطعہ میں بھی تینوں کی تاریخ وفات ایک ساتھ کہی۔ جس کے آخری دونوں مصرعوں کو جمع کرنے پر تاریخ نکلتی ہے۔

قطعہ ملاحظہ ہو: "میرزا غلام علی آزاد بلگرامی کی تاریخوں کا مطالعہ"

سہ سخن سنج بند در یک سال

کوچ سالک غلام کردند باہم از دنیا

میرزا غلام مظہر خداوند آگاہ

سخن اور تمام درد و صفا

نادرالعصر شیخ نورالعین

یک قلم کرد شعر را احیا

میرزای بلند رتبہ رفیع

در سخن صاحب بدبضا

برسہ بابندہ آشنا بودند

حیف رفتند در مقام فنا

بہر تاریخ فوت این یاران

کرد آزاد مطلعی انشا

جان جانان و واقف و سودا = ۹۲۳

وارد آشیان ملک بقا ۵۵ = ۲۲۷

۵۱۱۵۹ = ۷۶۶ + ۳۲۹

میر غلام علی آزاد بلگرامی کی ان تمام تاریخوں سے اس بات کا اندازہ

ہوتا ہے کہ آزاد کو تاریخ گوئی میں کمال حاصل تھا۔ کیونکہ ان کی تاریخوں

کے تقریباً سبھی مادے انتہائی سلیس، روان، شستہ اور واضح ہیں۔ جس

کی بنیاد پر میر غلام علی آزاد بلگرامی کو کامیاب و مقتدر تاریخ گو کہا جا

سکتا ہے۔ جنہوں نے شعری لطافت کو نقصان پہنچانے بغیر بے شمار مادے

نکالے۔

## حواشی

- ۱ - شام غریباں از لجهسی ترانن شفیق . مرتب محمد اکبر الدین صدیقی ص ۹۶ - ۹۵ انجمن ترقی اردو ، کراچی ، ۱۹۶۴ء و سفینہ خوشگو دفتر ثالث از بندرین داس خوشگو مرتبہ عطاء الرحمن کاکوی ص ۳۹ انتشارات ادارہ تحقیقات عربی و فارسی ، پٹنہ ۱۹۵۹ء .
- ۲ - مائر الکرام از میر غلام علی آزاد ، لاہور ۱۹۱۳ء ، ص ۱۶۲ -
- ۳ - ایضاً ص ۲۹۳ - ۲۹۳
- ۴ - ایضاً ص ۱۰۱
- ۵ - ایضاً ص ۲۵۱
- ۶ - سفینہ خوشگو دفتر ثالث ص ۲۶۳
- ۷ - مائر الکرام ص ۳۳۲
- ۸ - سفینہ ہندی از بھگوان داس ہندی ، مرتب عطاء الرحمن کاکوی ص ۲۳۳ ، سلسلہ انتشارات ادارہ تحقیقات عربی و فارسی ، پٹنہ ۱۹۵۸ء .
- ۹ - مائر الکرام ص ۳۴۲
- ۱۰ - سفینہ خوشگو دفتر ثالث ص ۱۴۳
- ۱۱ - مائر الکرام ص ۳۱۶
- ۱۲ - ایضاً ص ۲۲۵
- ۱۳ - ایضاً ص ۳۲۵
- ۱۴ - سفینہ ہندی ص ۳۱
- ۱۵ ہندی بمعنی اردو ہے کیونکہ میر حسن نے "تذکرہ شعرائے ہندی" میں اردو شعراء کا تذکرہ کیا ہے -
- ۱۶ - مائر الکرام ص ۲۳۹
- ۱۷ - سفینہ خوشگو دفتر ثالث ص ۲۶۸
- ۱۸ - مائر الکرام ص ۲۳۹
- ۱۹ - شام غریباں ص ۱۳۸ - ۱۳۷
- ۲۰ - سفینہ خوشگو دفتر ثالث ص ۳۳
- ۲۱ - ایضاً ص ۲۰۲
- ۲۲ - ایضاً ص ۱۷۸
- ۲۳ - شام غریباں ص ۱۳۸ - ۱۳۷
- ۲۴ - ایضاً ص ۱۳۸ و مائر الکرام ص ۲۰۲

- ۲۵ - مآثر الکرام ص ۲۹۲ جب کہ محبوب الزمن حصہ اول از محمد عبدالجبار خان ، مطبع رحمانی ، حیدر آباد ، ۱۳۲۹ھ کے ص ۲۵۵ پر میر طفیل احمد لکھا ہے ۔ بعض تذکرہ نویسوں نے میر محمد طفیل بھی لکھا ہے ۔ لیکن میر طفیل محمد نام آزاد کا تحریر کردہ ہے جو زیادہ اہم ہے ۔
- ۲۶ - محبوب الزمن ، تذکرہ شعرائے دکن حصہ اول ص ۲۵۵
- ۲۷ - مآثر الکرام ص ۲۵۲
- ۲۸ - سفینہ بندی ص ۹۵
- ۲۹ - مآثر الکرام ص ۲۰۸
- ۳۰ - لیکن امید اس عہد سے خوش نہیں تھی کیونکہ انہوں نے ایک شعر میں کہا ہے
- مثل بلبل کے ہوں سدا نالان ۱۵۲ ص ۱۰۵  
یہ مرا منصب ہزاری ہے ۱۰۱ ص ۱۰۵
- (خمخانہ جاوید جلد اول ص ۴۱۱)
- ۳۱ - سفینہ بندی ص ۶
- ۳۲ - مآثر الکرام ص ۲۱۰
- ۳۳ - ایضاً ص ۳۰۸
- ۳۳ - سفینہ بندی ص ۱۲۸
- ۳۵ - مآثر الکرام ص ۳۱۳
- ۳۶ - سفینہ خوشگو دفتر ثالث ص ۲۹۶
- ۳۷ - مآثر الکرام ص ۲۲۰
- ۳۸ - مآثر الکرام ص ۲۲۱ - ۲۲۰
- ۳۹ - مآثر الکرام ص ۳۳۸
- ۴۰ - مآثر الکرام ص ۱۸۹ - ۱۹۰
- ۴۱ - مآثر الکرام ص ۳۳۹
- ۴۲ - مآثر الکرام ص ۲
- ۴۳ - مآثر الکرام ۲۵۱
- ۴۴ - سفینہ بندی ص ۱۵۶ و تذکرہ بے نظیر از سید السوایب افستخار ص ۱۰۲
- ۴۵ - مآثر الکرام ص ۳۲۶ و تذکرہ بے نظیر ص ۱۰۳ - ۱۰۲
- ۴۶ - مآثر الکرام ص ۲۳۱
- ۴۷ - سفینہ بندی ص ۱۰۸ - ۱۰۹
- ۴۸ - ص ۱۸۷ - ۱۸۸
- ۴۹ - شام غریبان ص ۶

۵۰۔ ایضاً ص ۳۱۷

۵۱۔ شام غریباں کے مرتب محمد اکبر الدین صدیقی نے نورالعین واقف سے متعلق لکھا ہے "ربو اور ابتہے نے نسخہ عندلیب کے حوالے سے اور صاحب قاموس المشاہیر نے تاریخ وفات ۱۱۹۰ھ درج کی ہے۔ اشیرنگر نے بھی انہیں کا اتباع کیا ہے"۔ (شام غریباں ص ۶)

\* \* \*

THE IQBAL ACADEMY PAKISTAN'S  
QUARTERLY

# *Iqbal Review*

Frontier Thinking  
in

- IQBAL STUDIES
- PHILOSOPHY
- METAPHYSICS
- TRADITION
- LITERATURE
- SOCIOLOGY
- HISTORY
- ISLAMIAT
- ARTS
- MYSTICISM

## LOCAL

- |                             |            |
|-----------------------------|------------|
| 1. SINGLE COPY              | - Rs. 20/- |
| 2. SINGLE COPY FOR STUDENTS | - Rs. 15/- |
| 3. ANNUAL SUBSCRIPTION      | - Rs. 60/- |

## FOREIGN

- |  |          |
|--|----------|
| 1. ANNUAL SUBSCRIPTION                               | - \$10/- |
| 2. ANNUAL SUBSCRIPTION FOR STUDENTS                  | - \$7/-  |
| 3. ANNUAL SUBSCRIPTION FOR INSTITUTIONS BASED ABROAD | - \$15/- |

IQBAL ACADEMY, PAKISTAN  
116-MCLEOD ROAD, LAHORE, PAKISTAN.

اقبال اور ماہنامہ اقبال

# اقبال

شمارہ فارسی

ایں مجلہ تحقیقی علمی و رہنما فکری و شعروادبی  
زندگی علامہ محمد اقبالؒ و پچھنیں فرہنگی و معارف

اسلامی، فلسفہ، تاریخ، مذہب و ادب زبان فارسی

می باشد۔ کیشن: ۲۵ روپیہ پستانی ۱۵۰ اریل ایرانی  
اقبال اور ماہنامہ اقبال، ۸۱۳۹ نیو مسلم ہاؤس، وحدت روڈ، لاہور



# اقبال اکادمی پاکستان کا ستہ ماہی اقبالیات

ایک فکر انما مجلہ

اقبالیات، فلسفہ، تصوف، تمدن، ادب، اقدار  
تاریخ، اسلامیات، فنون اور ادیان کے موضوعات  
پر اردو اور انگریزی میں مستند ماہرین کے تحقیقی اور تخلیقی مضامین  
شائع کرتا ہے۔

بدل اشتراک پاکستان میں مع محصول ڈاک

۲۰ روپے (عام افراد کے لیے) فی شمارہ (جنوری، جولائی)  
۱۵ روپے (طلباء کے لیے) اردو شمارہ، جنوری، جولائی  
۶۰ روپے سالانہ

بیرون پاکستان میں مع محصول ڈاک  
۱۰ امریکی ڈالر (عام افراد کے لیے) سالانہ: (اپریل، اکتوبر)  
۶ امریکی ڈالر (طلباء کے لیے) انگریزی شمارہ، اپریل، اکتوبر  
۱۵ امریکی ڈالر (اداروں کے لیے)

اقبال اکادمی پاکستان، ۱۱۶-میکلوڈ روڈ-لاہور

## خدا حافظی و اظهار تشکر از طرف مدیر مجله

به آگاهی دوستان عزیز می‌رساند که این جانب برای ادامه تحصیلات در رشته زبان و ادبیات فارسی به کشور جمهوری اسلامی ایران عزیمت می‌نمایم تا از مهرماه ۱۳۶۷ ش / سپتامبر ۱۹۸۸ م در دانشگاه فردوسی مشهد تحصیلات خود را آغاز کنم.

بدین مناسبت از تمام دوستان و سروران گرامی خود خدا حافظی نموده، از همکاری‌های مداوم آنان که در جهت پیشبرد اهداف اصیل فرهنگی مجله دانش بارایزنی فرهنگی سفارت جمهوری اسلامی ایران و شخص بنده داشته‌اند، صمیمانه تشکر می‌نمایم.

امید دارم که در آینده نیز دوستان بیش از پیش همکاری علمی خود را با مدیر جدید مجله دانش ادامه دهند.

دوستانی که تمایل به مکاتبه دارند می‌توانند با دو آدرس زیر باینده ارتباط داشته باشند.

در پاکستان : ۶۹- ماڈل ٹاؤن، ہنمک - سہالہ روڈ - اسلام آباد

در ایران : مشهد - بنیاد پژوهش‌های اسلامی، صندوق پستی ۳۶۶۳ - ۹۱۳۷۵

توسط آقای نجیب مایل هروی

بار دیگر از الطاف و محبت‌های همه دوستان پاسنگزاری می‌نماید.

عارف نوشاهی

# **DANESH**

Quarterly Journal  
of the  
Office of the Cultural Counsellor Islamic Republic of Iran,  
Islamabad

Editor : S. Arif Naushahi

Honorary Advisor : Dr. S. Ali Raza Naqvi

Published by:  
Office of The Cultural Counsellor  
EMBASSY OF THE ISLAMIC  
REPUBLIC OF IRAN  
House No.25, Street No. 27,F/6-2  
Islamabad, Pakistan.

Tel:Nos.825104/825549

Printers MANZA Printing Press, Islamabad  
Phone: 815939

# DANESH

Quarterly Journal  
of the  
Office of the Cultural Counsellor Islamic Republic of Iran,  
Islamabad

A collection of research articles  
with background of Persian language  
and literature and common cultural heritage  
of Iran and Indo-Pak Subcontinent.

